

# انجمن ایرانشناسی

« نشریہ شماره ۳ »

## جشن

## سده



گرد آورده :

افشار شیرازی (احمد) - پوردادود (ابراہیم) - حق نظریان (دکتر اواس)  
دبیر سیاقی (محمد) - ستوده (منوچہر) - صفا (دکتر ذبیح اللہ) -  
کربن - Corbin (هانری - Henry) - کیوانپور مگری (محمد) -  
مشکور (محمد جواد) - معین (دکتر محمد) - مقرّبی (مصطفی)

تاریخ انتشار

سده سال ۲۵۵۷ مادی برابر دهم بهمن ۱۳۲۴ خورشیدی

طہار۱۱ - حائمانہ مالکیت ۱۳۲۴



جشن سده طلايي نوروز و نوهار مبارک

## بنام دادار جهان، بیاد ایران باستان



« جشن سده » نخستین نامه ایست که انجمن ایرانشناسی در دسترس خوانندگان ارجمند میگذارد. این انجمن که در ششم مهر ماه ۱۳۲۴ خورشیدی تأسیس شده؛ در دومین جلسه آن ( بیست و دوم همان ماه ) بنا پیشنهاد نگارنده بتألیف این نامه پرداخت. چون در آن تاریخ سده که یکی از بزرگترین جشنهای باستانی است؛ در پیش بود، اعضای انجمن پیشنهاد نگارنده را بجا دیده بر آن شدند که نخستین نشریه علمی انجمن باین جشن آتش افروزی دیرین اختصاص داده شود و تا دهم بهمن ماه که هنگام این جشن فرخنده است، بیابان رسد.

انجمن ایرانشناسی امیدوار است در جزء انتشاراتی که در نظر دارد؛ چند نامه در باره جشنهای بزرگ مانند نوروز و مهرگان و تیرگان و بهمنگان (= بهمنجنه) فراهم آورد و سنتهای کهنسال ایرانیان را در آنها یادآوری کند و از اینرو در زمینه تاریخ و ادب خدمتی انجام دهد.

در این چند سال گذشته، در مجله‌ها و روزنامه‌ها درباره سده مقالاتی نوشته شده و در هر سال در دهم بهمن ماه، در جشنی که انجمن ررتشتیان میآراید، در باره آیین سده سخنرانی کرده‌اند اما هیچیک از این نویسندگان و سخنوران آنچه‌آنکه باید باین موضوع پرداخته‌اند باین معنی: چون مقاله یا سخنرانی اینان بیش از آنچه نوشته و گفته‌اند گنجایش نداشته، بگرد آوردن همه‌ماخذ نیازمند نبودند.

مطالبی که در برخی از این مقالات نگاشته شده در مقالات دیگر دیده نمی‌شود و سائیز مطالبی در نوشته های پیشینیان در این موضوع آمده که در مقالات هیچکدام از آنان یاد نگردیده است. در این نامه که بدستاری بیست تن از نویسندگان گردآوری شده میتوان گفت تا اندازای حق این جشن بزرگ ادا شده است،

گذشته از کاوش آنان در هنگام چندین ماه و مراجعه به پنجاه کتاب، برخی از آنان یادداشتهائی را که در پیش اندوخته بودند یعنی نتیجه تحقیقات سالهای گذشته خود را بدسترس همدیگر گذاشتند و نقایص یادداشتها را از میان برداشتند.

با وجود این میتوان احتمال داد که باز در طی صفحات آثار پیشینیان از نظم و شر مطالبی در باره سده باشد که بسط گرد آورندگان این نامه نامه باشد، یعنی که بآن اسناد دسترسی نداشتند و اگر داشتند وقت بیشتری لازم بود تا برخی از کتب را که احتمال میرفت در آنها ذکر از سده شده باشد از آغاز تا انجام و یا دست کم چند فصلی از آنها را بخوانند، چنانکه کتابهای پهلوی را که بما رسیده، دوست ارجمند ما آقای ماهیار نوابی بازرسی کردند و چیزی در آنها در باره سده نیافتند. اگر اتفاقاً باز خبری در تألیفات پیشینیان در این موضوع یافته شود شاید ذکرى باشد از آیین آتش افروزی سده در قرون وسطی در یکی از شهرهای ایران؛ یا سرودی باشد از يك شاعر ایرانی یا عرب در تعریف این جشن. مانند اینگونه خبر و شعر مکرراً در کتب پیشینیان دیده شده و در این نامه آورده شده است.

هر آنچه از اسناد قدیم در باره سده بدست آمده، آنچه که بوده

با کمال امانت در این نامه یاد گردیده است هر چند که برخی از آنها ناروا و ننگین و نمودار تعصبی است که یکی از گزندهای اهریمنی است. بعقیده نگارنده در سخن از ایران باستان در هر جای از اسناد کهن، خواه از یونانیان و رومیان و خواه از تازیان و ایرانیان ناروایی یافتیم و ناسزائی دیدیم باید یاد کنیم، زیرا آنچه آنکه از بی ادبان ادب آموزند، از کین توزان و متعصبان نیز از کینه و تعصب رهائی یابند. بویژه تعصب قرون وسطی که دل و دیده برخی از ایرانیان را چنان تیره و تار ساخته بود که خود را هم ندیدند و آنچه مانده سرافرازی آنان بود بزشتی یاد کردند و نیاکان پارسای خود را گمراه و خوار شمردند.

اینگونه تعصب، امروزه غیرت و حس هر ایرانی میهن پرست را بیش از پیش تحریک میکند و از این آسبب دوزخی که بیشک یکی از اسباب ویرانی این سرزمین و مایه پریشانی ماست بیزار میسازد.

در میان گردآورندگان این نامه یازده تن از آنان از اعضای انجمن ایرانشناسی میباشند

در کار این تألیف برخی از آنان بیشتر از برخی دیگر رنج برده اند اما بهیچروی رنج و ارزش کار خود را با همدیگر نسنجیدند بلکه علاقه مشترک خود را نسبت بمرز و بوم خود اندازه گرفته آنچه فراهم کرده اند برادرانه رویهم گذاشته تقدیم هم میهنان گرامی میکنند.

این نامه هر چند خرد و ناچیز باشد، نمودار اینست که بدستگیری همدیگر میتوان خدمات بزرگتری انجام داد.

امید است در آینده انجمن ایرانشناسی بتواند با همه دانشمندان این دیار یکدل و یکزبان با انتشارات بهتر و بزرگتری، فر و فروغ دیرین

این کشور خموش کنونی را بنمایاند تا آنچنانکه شاید فرزندان اینخاک  
کاشانه نیاکان خود را بشناسند، ازستی و بیچارگی روی گردانند و از  
زندگی تنگین بدر آیند. بشود بیاد روزگار آن گذشته بآباد کردن خاک  
ویران شده پدران نامدار خود دلگرم شوند، خود را فرزندان برزنده  
دلیران دانند، با دیو دروغ بستیزند، از تن پروری پرهیزند. آری آنانیکه  
ایران باستان را شناختند و از پدران رادمرد خود آگاه گشتند اینخاک را  
که میراث مقدس آنان است نگاهداری و آبادان خواهند کرد و دیو بینوایان را  
از سرای خود دور خواهند داشت.

خوانندگان گرامی! غرور ملی که يك شراره آسمانی است، مسانه  
رستگاری ماست؛ آتش سده که این نامه گویای آنست نمونه‌ایست از شراره  
مینوی نیاکان ما.

### پاورداود

تهران بهمن ۲۵۵۷ مادی

برابر ۱۳۲۴ خورشیدی



توضیح - تاریخ مادی مذکور در نشریه حاضر تاریخ  
فتح نینوا (۶۱۲ پیش از میلاد) بدست هووخشتر سومین پادشاه ماد  
است که علاوه بر سال هجری خورشیدی، تاریخ رسمی انجمن ایرانشناسی  
محسوب میشود.

---

از دانشمندان ارجمند آقایان سعید نفیسی و حبیب یغمائی که  
یادداشتهای مفیدی در باره جشن سده بانجمن داده اند سپاسگزاری  
مینماید. وهمچنین آقایان جمشید سروشیان کرمانی و بهمن پوروشسب

ویرویز شهریاری و بهرام خدا بخش رئیسی که اطلاعات سودمند خود را درباره جشن سده کرمان، توسط آقای رستم گیو نماینده مجلس شورای ملی و رئیس محترم انجمن زرتشتیان بانجمن ایرانشناسی داده اند سپاس فراوان خود را تقدیم میدارد .

در پایان از خوانندگان گرامی این مجموعه در خواست میشود که اطلاعات خود را (بشرط اینکه در رساله حاضر ثبت نشده باشد) بانجمن ارسال دارند تا در چاپ دوم این مجموعه با ذکر نام آنان درج گردد.  
انجمن ایرانشناسی .



## جشن سده

دیباچه - ۱ - اشتقاق سده - ۲ - وجه تسمیه - ۳ - هنگام آن -  
۴ - مراسم سده - ۵ - تاریخچه سده (الف - افسانه های مربوط بسده و واضع  
آن - ب - تاریخچه سده در متون) - ۶ - سده در عصر حاضر (الف -  
سده نزد زرتشتیان : ۱ - کرمان . ۲ - تهران - ب - سده در شهرستانهای  
دیگر ایران : ۱ - کردستان . ۲ - شبستر . ۳ - خور . ۴ - اصفهان) - ۷ - سده  
در متون پارسی - ۸ - سده در متون تازی - ۹ - سده در اشعار پارسی . ۱۰ -  
سده در شعر تازی - ۱۱ - آتش افروزی (الف - آتش افروزی و جشنهای آتش در  
ایران - ب - آتش افروزی در اروپا - ج - آتش افروزی نزد ارمنیان)

\*\*\*

دیباچه - یکی از دلائل عظمت تمدن ایران باستان وجود جشنهای  
بزرگ ملی است که نظیر آنها را در میان ملت‌های دیگر کمتر میتوان یافت.  
جشن نتیجه آسایش و بعبارت دیگر حسن تدبیر در امور اجتماعی و فردی  
و بالتبجه نشانه بزرگی کمال تمدن يك قومست ، بنابراین اگر هیچگونه  
دلیلی برای نمایاندن کمال معنوی و مادی ایران باستان در میان نبود ، همین  
يك دلیل میتوانست ما را بحقایق انکار ناپذیری راهنمایی کند ، زیرا  
بسیار واضحتست که تا اندیشه آدمی از بند سختیهای زندگی نرهد و دل‌سرا  
خلوتگاه مهر و آسایش نیابد ، هیچگاه نوشخندی بر لب نتواند داشت ، و  
دست افشانی و پای کوبی که مظهر بارز شادمانی و نشاطست ، از سرور  
وی حکایت نخواهد کرد ، و جشن وصالی چنانکه سعدی گفت ، « علی رغم دشمن

تنگدستی و سختی فراهم نخواهد گشت

در آیین زرتشت و میان ایرانیان قدیم بش از همه مذاهب و ملل بچشنها توجه شده است و از میان این جشنها برخی تنها مذهبی و برخی هم مذهبی و هم ملی بوده اند. جشن سده یکی از این جشنهاست که نه تنها از لحاظ مذهب اهمیت بسیاری داشت، بلکه در میان عامه مردم نیز بدان توجه فراوان میشد و بهمین سبب یاد آن نیز از خاطر ایرانیان محو نشده است و باجزئی ترین توجهی ممکن است که آنرا بهمان شکوه دیرین بازگردانید. این جشن یکی از جشنهای آتش و بزرگترین آنهاست که از روزگاران کهن در ایران وجود داشته است و آتش یکی از آن عناصری است که کشف و ایجاد آن در تمدن و ترقی حیات بشر تأثیر بسزائی داشته و بهمین جهت خاطره اکتشاف آن چون خاطره عزیزترین موهبتی در ذهن آدمی پایدار مانده است.

در پایان این مجموعه بچشهای آتشی که در ایران وجود داشته است بتفصیل اشاره خواهیم کرد، و اینک بتوجیه نام و چگونگی اشتیاق کلمه سده پرداخته، سپس مراسم و تاریخچه آنرا متذکر میگردیم.

## ۱- اشتیاق سده

چون جشن (۱) سده مانند جشنهای فروردین و تیرگان و مهرگان

---

(۱) کلمه جشن بقول فرهنگهای چون لغت فرس و جهانگیری و غیره بمعنی عید و مجلس شزاب و مهمانست ولی اصل کلمه از فعل «بز - yaz» اوستائی و («ید - yad» فرس هخامنشی و «یج - yaj» سنکریت) مشتق است. «یسن yasna» و «یشت - yasht» اوستائی و «یجن - yajna» سنکریت از همین بنیاد است و لغات: ایزد، جشن، یزد (شهر) و یزدان که در فارسی امروز بجای مانده اند همگی از این ریشه مشتق هستند و نیز کلمه یزشن که بمعنای تشریفات مذهبی زرتشتیات است از همین بنیاد میباید.

## اشتقاق سده

بهد ساسانی بیادگار مانده است ، (۱) بیشک در زبان پهلوی  
ظاهرآ جشن مزبور در آن زمان « سَتاک Satak » یا « سَدَکْ  
انده میشده که تازیان آنرا معرّب کرده « سَدَاق » و « سَدَاق »

از دو جزء مرکبست : نخست از سد ( = صد ) که در اوستا  
« (۳) و در سنکریت « satá » (۴) است و شماره دو

د.

م کلمه سده « ه » بسوند نسبت است که در پارسی باستان  
« akē ( در کلمه بَنَدک - bandaka = بنده . و در جمع آن  
bandakân و همچنین در کلمه کامک - kāmaka = کامه ،  
ی بصورت « اک - ak » یا « اگ - ag » ( در کلمه بَنَدک -  
ک - kâmak ) دیده میشود .

س رازی مؤلف کتاب « المعجم فی معائیر اشعار العجم » در  
وشته : (۵) « هاء تخصیص - و آن هائیسست که در اواخر  
عی را از جنسی ممتاز گرداند و آنرا تخصیص النوع من

---

سی بارها در شاهنامه دلیل آنست که در خداینامک از این جشن  
ده است ، در چه شود بگویند « سده در اشعار پارسی » در همین

الجنس خوانند، چنانك: دندانه از دندان و چشمه از چشم و زبانه از زبان و پایه از پای و گوشه از گوش و دسته از دست و ناخنه از ناخن و تنه از تن و پشته از پشت و علیهذا زرینه و سبمینه و چویننه و آوازه و چپله و دهه و هفتقه و ترشه و تلخه و بنفشه و سبزه و سیاهه و سپیده و زرده و نشانه و کرانه و میانه و آسمانه که اینهمه ها آت بواسطه حرکت ما قبل خویش هر نوعی را از جنس خویش فصل میکند .

از مثالهای فوق نیک پنداست که یکی از موارد استعمال پسوند مزبور الحاق آنست بعدد برای افاده تخصیص، چنانکه پنجه از پنج [ انگشت ] و هفتقه از هفت [ روز ] و دهه از ده [ روز ] و چله از چل (= چهل) [ روز ] و پنجاهه (روزه نصاری) از پنجاه [ روز ] و سده از سد (= صد) [ روز ] و هزاره از هزار [ سال ] آمده است .

از آنچه گفته شد آشکار گردید که سده لغة بمعنی ( منسوب بشماره سد ) است که برای رساندن اختصاص استعمال شده و اینکه در فرهنگهای پارسی (۱) آنرا بمعنی: « آتش شعله بلند و آتش شعله کشنده » گرفته اند، معنی مجازی و فرعی است که بمناسبت جشن سده از قدیم ایجاد گردیده است، چنانکه در فرهنگ جهانگیری (۲) بدون اینکه اشاره ای باین معنی مجازی شده باشد، دو بیت شعر از حکیم ازرقی (متوفی در حدود ۶۵ هجری) آمده است که متضمن همین معنی مجازی است و مبرساند که از دیر باز میان شعرا و ادبا متداول بوده و آن دو بیت اینست:

از جور و ستیز تو بهر بیسده ای      در هر نفس از سینه برآرم سده های

(۱) فرهنگ آندراج و برهان قاطع و انجمن آرا .

(۲) ذیل لغت سده .

ای عشق تو در دل من آتش زده‌ای مردی نبود ستیزه با دلشده ای  
 و خاقانی (متوفی در ۵۹۵ هجری) نیز هنگامی که میسرود:  
 مگذار کانش سده در جان مارند این هجر کافر تو که آفت رسان ماست  
 شاید نظر بآتش افروزی های بزرگی که در جشن سده مرسوم بوده  
 است چنین معنی مجازی را از کلمه سده اراده کرده باشد.

## ۲- وجه تسمیه سده

اما چه رابطه ای میان جشن مورد بحث و عدد صد موجود است؟  
 درباره این رابطه گفتگو بسیار است، از آنجمله:

الف - بیرونی (۴۴۰ - ۳۶۲ هجری) در کتاب التفهیم (۱)  
 درباره وجه تسمیه سده نوشته است: «... و نیز گفته اند که اندر این  
 روز از فرزندان پدر نخستین (= آدم) صد تن تمام شدند. « و گردیزی  
 مؤلف زین الاخبار (۲) آورده (۳): سده بزرگ، چنین گویند مغان که  
 اندر این روز صد مردم تمام شده بود از نسل «میشی» و «میشیانه» و ایشان  
 دو مردم نخستین بودند؛ چنانکه مسلمانان گویند آدم و حوا، مغانرا آن دو  
 تن بودند.»

ملا مظفر گنابادی در شرح بیست باب نوشته: «وجه تسمیه اش به  
 صد آنستکه چون کیومرث را صد فرزند بوجود آمده بود، از ذکور و اناث  
 و همه بجای رشد و نمورسیدند، در این شب جشن نمود و همه را کدخدا  
 ساخت و فرمود تا آتش بسیار افروختند، بدینجهت آنرا سده نام نهاد.»

(۱) التفهیم چاپ آقای همای ص ۲۵۷

(۲) تألیف در حدود سالهای ۴۴۰ و ۴۴۴ هجری

(۳) زین الاخبار نسخه عکسی کتابخانه ملی ورق ۱۷۱/۸

همچنین در فرهنگهای فارسی (۱) آمده است که: واضع این جشن کیومرث بوده و باعث برین آست که کیومرث را صد فرزند از اناث و ذکور بود، چون بحد رشد و تمیز رسیدند در شب این روز جشن ساخت و همه را کدخدا کرد و فرمود که آتش بسیار افروختند و بدانسبب آنرا سده گویند. و نیز در کتاب بدائع اللغه (۲) میبندی مذکور است که: « هنگامیکه کیومرث را صد فرزند پدید آمد و بالغ و برومند شدند، در این شب آنان را زن داده بآتش افروزیهای گوناگون فرمان داد. »

ب - هم در فرهنگها آمده که: این جشن را هوشنگ بن سیامک بهم رسانید و بعضی گویند هوشنگ که پسر چهارم آدم علیه السلام است، یعنی بچهار پشت بآدم علیه السلام میرسد، روزی با صد کس بطرف کوهی رفت، ناگاه ماری بزرگ و قوی جنبه بنظرش در آمد و چون هرگز مار ندیده بود بشگفت آمد و گفت جمیع جانوران متابعت ما میکنند، همانا این جانور دشمن ماست که سر از اطاعت بپچیده، سنگی برداشت و بر جانب مار انداخت، آن سنگ خطا شد و بر سنگ دیگر خورد، آتش از آن بجست و بر خس و خاشاک افتاده مار را بسوخت، چون در آن زمان هنوز آتش ظاهر نشده بود هوشنگ با همراهان از پیدا شدن آتش خرم و شادان گردید و گفت این نور خداست که دشمن مارا کشت و بسجده رفت و شکر ایزد بجای آورد و قبله خود ساخت و در آن روز جشنی بزرگ کرد.

فردوسی در شاهنامه، اندر بنیاد نهادن جشن سده توسط هوشنگ

(۱) برهان قاطع، آندراج، جهانگیری، انجمن آرا

(۲) بدائع اللغه چاپ تهران ص ۱۰۰

همین داستانرا ذکر کرده (۱) ، منتهی گفته است که هوشنگ با چند کس سوی کوه رفت :

یکی روز شاه جهان سوی کوه گذر کرد با چند کس همگروه  
و ذکری از عدد صد نکرده و در پایان گفته است :

شب آمد بر افروخت آتش چو کوه همان شاه در گرد او با گروه  
یکی جشن گرد آتش و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد  
ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار  
و از وجه تسمیه آن نیز چنانکه ملاحظه میشود سخنی نرانده است.

ج - ابوریحان در التفهیم (۲) نوشته : « اما سبب نامش سده چنانست که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب . » و در کتاب شرح بیست باب بنقل از « حل التقویم » مندرج است که : « و این شب را بدانجهت سده گویند که پنجاه روز و پنجاه شب بنوروز مانده باشد . » و نیز در زین الاخبار آمده : (۳) « بعضی گفته اند میان این روز و میان نوروز صد شبانه روز بود یعنی پنجاه روز و پنجاه شب ، برای این سبب سده نام کردندش . » و همچنین فرهنگهای پارسی نوشته اند : چون از این روز تا نوروز پنجاه روز و پنجاه شب است که مجموع آن صد باشد بنابراین سده گویند (۴) و صد بصاد معرب سد بسین

(۱) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۱۹ - ۱۸

(۲) التفهیم چاپ آتای همایی ص ۲۵۷ .

(۳) زین الاخبار نسخه عکسی کتابخانه ملی ورق B و B / ۱۷۱ :

(۴) شکی نیست که این وجه تسمیه از آنجا برخاسته است که چونت نوروز جشنی بزرگ و مشهور و آغاز بهار و ابتدای سال است همیشه مورد توجه مردم بوده و عامه مردم چنانکه امروزه هم متداول است سرسال را یش چشم داشته و در طی بقیه در صفحه بعد

است؛ چه در کلام فرس قدیم صاد نیامده است. (۱) از میان وجوه اشتقاق مذکور، توجیه اخیر نسبتاً مقبولتر افتاده و رایج گردیده است، ولی افزودن شماره شبها بروزها برای درست کردن عدد صد امری غریب و نادرونا حدی ساختگی بنظر میرسد، از اینرو برای کشف حقیقت باید موقع حقیقی جشن سده را جستجو کرد.

### ۳- هنگام سده

این جشن معمولاً روز دهم (آبان روز) از ماه بهمن گرفته میشود است و همه مورخین و فرهنگ نویسندگان (باستثنای آنانکه اساساً در تعیین روز آن اشتباه کرده اند و از ایشان نام خواهیم برد)، بدان اشاره کرده اند

سال مدت زمان مطلوب را نسبت بدان می سنجیده اند مستهی قرب هنگام وقوع جشن یا واقعه را بهر یک از نوروز گذشته و آینده در نظر می گرفتند و به همین جهت جشن سده را نیز نسبت بنوروز یا آغاز سال بوین اندازه گرفته و فاصله اش را که اتفاقاً صد شبانه روز بوده است یکی از وجوه اشتقاق نام آن دانسته اند و اینکه در زبان شعرای سده طلایه دار و پیشرو نوروز دانسته شده است از همین جاست چنانکه منوچهری گوید:

ایک پیامده است به پنجاه روز پیش جشن سده طلایه نوروز و نوبهار

(۱) آقای همای در تاریخ ادبیات خود (ج ۲ ص ۱۶۵) چنین نگاشته اند: [بمنقل از شماره ۱ مجله سده، « زمحشری در مقدمه الادب آورده که لیلۃ سدرق، شب سده، و آن شب چهلم زمستان است که علی المشهور همان شب اول چله کوچک باشد و چون علی الراسم در آن شب آتشبازی میکردند، خیلی محتمل است که اصل کلمه پارسی آن سوزا یا سوزاک بوده که صیغه مبالغه از سوزش باشد»] و در صورتیکه لفظ سده عبارت از سد باهاه نسبت باشد این وجه بید است.

و در شب آن (۱) که مبان روزدهم و روزیازدهم بوده است با آتش افروزی مبادرت میورزیده اند و سده در مآخذ موجود نام شب است نه نام روز. ظاهراً این جشن که آتش افروزی در آن مرسوم بوده در شب پیش از روز نود و نهم زمستان پنجم‌ماهه (معمول در ایران باستان) واقع می‌شده و در حقیقت میتوان گفت که در پایان روز آذر (نهم) از ماه بهمن این جشن صورت می‌گرفته است، چه جشن سده که اساساً در سال و ماه بهیژ کی (۲) (ثابت) بدهم بهمن ماه (یازدهم دلو) می‌افتاده بعدها ظاهراً از سال ثابت جدا و تابع سال عرفی سیار شده است و بهمین جهت در همان شب دهم (و در واقع روز نهم) مانده است.

چنانکه اشاره کردیم در ایران باستان سال بدو قسمت، تابستان هفت ماهه و زمستان پنجم‌ماهه بخش می‌شده است (۳) بدین ترتیب که بهار و تابستان و ماه اول پائیز کنونی، «تابستان هفت ماهه» و پنج ماه دیگر که از آب‌انماء شروع می‌شده «زمستان پنجم‌ماهه» بوده است، از این روی جشن سده که در دهم بهمن ماه گرفته می‌شد، درست صد روز پس از آغاز این زمستان پنج ماهه بوده و نام آن (سده) اشاره بگذشتن صدروز پس از آغاز زمستان

(۱) باصطلاح اروپائیان کنونی شب دهم بهمن همان شب بود از روز دهم است که اساساً نیز منظوره‌مین بوده ولی در دوره اسلامی چون هر شب را جزء روز بعد می‌شمرده اند، لذا شب دهم و یا در واقع شام روز نهم را شب دهم نامیده‌اند چنانکه در مقدمه‌الادب، شب سده بهیژگونه یاد شده است و حال آنکه ابوریحان در التفهیم تصریح کرده است که شب سده، شب بعد از روز دهم است.

(۲) گاه شماری ص ۱۶ - ۱۱

(۳) Charles de Harlez عقیده دارد که تقسیم سال بدو قسمت (تابستان بقیه در صحنه بعد

میکند. ظاهراً این وجه تسمیه و هنگام اصلی آن در عهد ساسانیان و شاید تا مدتی پس از آن نیز معلوم بوده، ولی از طرفی بواسطه انتقال اندرگاه (پنججئ دز دیده) از بایان اسفندارمذ و سیر آن در ماهها بمرور زمان و رسیدنش به آخر آبانماه، فاصله اول آبانماه (آغاز زمستان پنجمماهه) و دهم بهمن دیگر صدروز نبوده، بلکه صد و پنجروز میشده است لهذا ظاهراً بعضی بحساب قهرائی از دهم بهمن ماه رو بجلو شمرده و برای درست کردن حساب صدروز، پنجم آبانرا آغاز زمستان (قدیم) فرض کرده اند یعنی تصور کرده اند که اصل چنین بوده است و برونی در آثار الباقیه (۱) می نویسد: « ایرانیان پس از آنکه کس از ماههای ایشان بر طرف شد در اینوقت منتظر بودند که سرما از ایشان بر طرف شود و دوره آن منقضی گردد، زیرا ایشان آغاز زمستان را از پنج روز که از آبانماه بگذرد میشمردند و پایان زمستان ده روز که از بهمن ماه میگذشت میشد.»

همچنین بیرونی در باره جشن سده میگوید که اهل کرج آرا «شب گزنه» میگویند، چونکه سرما در آهنگام سخت و گزنده است، و در باب آذر جشن (هم آذر ماه) نیز نوشته که سرما در انوقت گزنده (ا کلب) میباشد و نیاز مندی باتش بیشتر.

در قانون مسعودی صریحاً آمده که آذر جشن (چهارم شهریور) در پایان سلطنت ایرانیان هنگام تغییر هوا سردی بود، چنانکه در اتفهیم نیز آمده که آذر ماه بروزگار خسروان در آغاز بهار بوده است و این تصریح مؤید دو

---

هفت ماهه و زمستان پنجمماهه) ایرانی خاص است و میان امت زرتشت این تقسیم رایج بوده و در بندهش نیز صریحاً این تقسیم درج شده است (رجوع شود بکتاب گاه - شماری ص ۴۴ ح ۷۳)

(۱) آثار الباقیه ص ۲۲۷ چاپ زاخو

نکته فوقست.

بهر حال بادر نظر گرفتن این مطلب و اینکه، شارل دوهارله در باب تقسیم سال بدو قسمت، جشن سده را نیز از جمله قرائن گرفته است و نیز بنابه تدریج کتاب گمنامی که تحت علامت و شماره (Ms. Orient Coast 848) در کتابخانه دولتی برلین محفوظست (۱) (ظاهرأ در حدود سال ۱۶۴۴ هجری تألیف شده و «روضه المنجمین» نام دارد)، وجه تسمیه این جشن آنست که در آن هنگام صدروز از آغاز زمستان پنجم‌ماهه (یعنی از آغاز آب‌انماه) گذشته است، و با این توجیه باید تاسیس جشن سده را از زمانی دانست که خمه مسترقه بیابان آب‌انماه نیفتاده بوده است. (۲)

کریستنسن - Christensen در کتاب «نمونه‌های نخستین انسان و نخستین پادشاه» (۳) فصلی درباره سده و آذر جشن از گفته نیلسون Nilson در مکاتبات خصوصی بین او و مؤلف نقل می‌کند (۴) که بنا بر آن مشارالیه (نیلسون) بنکته یکی بودن جشن سده و آذر جشن در اصل و وقوع آنها صد روز پس از آغاز زمستان متوجه بوده است، حتی گمان کرده که منشاء جشن سده وقوع آنست در روز صدم زمستان (باستانی). باید داست که پیش از جشن سده جشن دیگری در پنجم بهمن ماه

(۱) گاه شماری ص ۲۰

(۲) گاه شماری ص ۴۴ حاشیه شماره ۷۳

(۳) Les types du Premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens, stockholm prepartie 1917.

(۴) از مندرجات این کتاب درباره جشن سده و آذر جشن در تحت عنوان «آتش افروزی» مفصلاً بحث خواهیم کرد.

میگرفته اند که نام آن از سده مأخوذ و بگفته (منتهی الادراك) «بوسدق» (معرب) و بنا بنوشته التفهیم و غیره «بوسده» با «برسده» است و گردیزی در زین الاخبار نوشته است که: «و... این برسده را بوسده (كذا) نیز خوانند.» (۱) ولی ابوریحان در ماهیت آن مردداست و گوید: «پیش از سده روزیست او را «برسده» گویند و نیز «بوسده» و بحقیقت نداستم از وی چیزی. (۲) از آنچه گفته شد چنین بر میآید که محققان معاصر وجه تسمیه سده را بسبب وقوع جشن مزبور (در آغاز پیدایش آن) صدروز پس از شروع زمستان میدانند و ابن قول از دیگر گفته هائی که مذکور شد خردمندانه نراست، زیرا علاوه بر متونی که بدین قسمت اشاره کرده اند و ما بنقل آنها پرداختیم و بنز باستناد مندرجات کتاب شرح زیج خانى (۳) (راجع با آغاز شدن زمستان از ابتدای آبان)، اولاً گنگشتن صدروز از اول زمستان متناسب تر است تا پنجاه روز و پنجاه شب (که مجموعشان صد می شود) نوروز مانده، ثانیا اگر اندر گاه در آخر اسفند، بینداریم، آنوقت گفته اخیر باطل می شود؛ چه در آنصورت سده ۵۵ روز و پنجاه و پنج شب بنوروز مانده و مجموعش از صد فزونتر می شود» ثالثا وجود «برسده» یا «نوسده» که پنج روز پیش از سده یعنی پنجم بهمن ماه واقع می شود مؤید عقیده بالاست؛ زیرا چنانکه از گفته بیرونی در التفهیم نقل کردیم، «اندرگاه» در پایان زمان ساسانیان در انجام آب نماه بوده است و چون پنجروز اندر گاهرا بحساب می آورده اند، روز صدم از آغاز زمستان پنجم ماهه پنجم بهمن ماه می افتاده و در صورتیکه اندر گاهرا به

(۱) زین الاخبار نسخه عکسی کتابخانه ملی ورن ۱۷۱/۸

(۲) التفهیم چاپ آقای همایی ص ۲۵۸.

(۳) بنقل از تاریخ ادبیات آقای همایی ج ۲ ص ۱۶۰.

حساب نمیآورده اند روزصدم از آغاز زمستان بدهم بهمن منطبق می شده است (۱) و باین تعبیر گفته ابوزیحان در التفهیم که میگوید از «نوسده» چیزی ندانستم طاهرأ حل میشود، چه بعبارت بهتر «نوسده» یا «برسده» صد روز از آغاز زمستان پنجم ماه گذشته است بامحاسبه اندرگاه و «سده» صدروز از آغاز زمستان گذشته است بی محاسبه آن.

### ۴ - مراسم سده

از رسوم جشن سده در عهد ساسانیان هیچگونه آگاهی نداریم ولی بیشک پیش از اسلام این جشن با مراسمی پرشکوه معمول بوده است (۲) و لاقلاً میتوان آتش افروزی سده را در زمان ساسانیان محقق دانست، گذشته از آنکه فردوسی بارها در شاهنامه یاد آور این جشن گشته (۳) و تذکروی می‌رساند که در خداینامه نیز از آن مکرر ذکری شده بوده و از تصاعیف شعرهای وی بخوبی بر میآید که جشن سده در عظمت و اهمیت نظیر نوروز و مهرگان بوده و بعلاوه جایگاهی ویژه و کاخی باشکوه که غالباً در پیرامون آتشکده نیز بوده برای آن ترتیب میداده اند.

آما آنچه از مراسم و آیین این جشن بما رسیده اطلاعاتتست که قدما در کتابها و تاریخهای خویش نگاشته اند نایب این بهتر آنست که این آداب را تحت عنوان مراسم سده در قدیم ذکر کرده و سپس بذکر

(۱) چنانکه پس از این خواهد آمد، تاجدی پیش جشن سده را در «حور» روز پنجم بهمن (روز نوسده) میگرفته اند و در ترانه ای نیز که میخوانده اند به بتگونه «بجاء و پنج بوری . . .» این معنی آشکارا دیده میشود.

(۲) رجوع شود بکتاب «نمونه های نخستین بشر و نخستین پادشاه» کریستنسن ص ۱۸۰.

(۳) رجوع شود بعنوان «سده در اشار پارسی».

مراسم و آداب آن در سالهای اخیر بپردازیم.

**الف - مراسم سده در قدیم -** چون روز سده فراز میآید مهمترین رسمی را که معمول میداشته اند و از دیرباز تا کنون نیز بر جاست آتش افروزی بوده است که اساساً شکوه و شهرت جشن سده نیز بر اساس آن استوار بوده و هست و این کار در پایان روز دهم (آبانروز) و شب یازدهم از ماه بهمن انجام میگرفته است.

برای آتش افروزی پادشاهان و امیران و دیگر مردم هر يك بفرخور حال خویش بشپیه هیزم و خار و خاشاک بویژه چوب گر فرمان میداده اند و کوهها و پشته‌هایی بلند از هیمه و خار ساخته، آتش بدان می‌افکنده اند تا آنحد که از غایت بسیاری فروغش از فرسنگها مسافت دیده‌میشده است؛ چنانکه سده ایکه مسعود غزنوی (۴۳۲ - ۴۲۱) در سال ۴۲۶ هجری گرفت بقول بیهقی از ده فرسنگ راه فروغ آتش آنرا بدیده بودند.

معمولاً این آتش افروزی در دشتی پهناور صورت میگرفته و همچنین بر فراز تپه‌ها و کوهها، بوته و هیمه و خار گرد میکرده اند؛ چنانکه در جشن سده ایکه مرداو یج در اصفهان گرفت همه دشت و بیابان و تپه و کوه پر از آتش شده بود و این پادشاه در برابر خود فرمان داده بود که از تنه درخت خرما منابر و قبه‌هایی بسازند و درون آنرا بخس و خاشاک و نی بینبارد و آتش بزنند.

همچنین در مجلس‌هایی که با حضور پادشاهان و بزرگان برپا میشد شمعها نصب میکرده اند که هنگام غروب افروخته شود، آنگاه پرندگان

چون کبوتر و زاغ و زغن را گرفته بافتهای گیاه را بیایشان بسته آتش میزده اند، یا دانه های گردوی میان تهی را بقیر و نعت و خاشاک انباشته بمنقار یا پاهایشان بسته آتش در آن می افکنده پروازشان میداده اند و گاه مرغان نفت اندوده را در زبانه آتش رها میساخته اند و نیز ددان نفت یا برف اندود را بمیان شعله آتش مبرانده اند و ابن پرندگان و دوندگان پرزنان و تازان بدشت و کوه روی نهاده با آتشی که در پا، یا برتن داشته اند خس و خاشاک انباشته صحرا را آتش زده، کوه و دشت را پراز آتش میساخته اند.

آتش افروزی گاه میبایستی در يك آن آغاز گردد، (چنانکه مرداو بیج کرد) و گاه نیز بسته های گیاه و خاری که بر فراز تپه ها و کوهها پراکنده بوده بوسیله پرندگان و ددان مشتعل میگشته است و بدین ترتیب آتش افروزی متناوباً و بتدریج انجام میگرفته و مدتی دوام مییافته است. گرد آتشی که در حضور سلطان یا امیر افروخته میشده خوانی میگسترده اند و باده گساری و شرابخواری آغاز میگشته است و شعرا قصائدی را که در مدح شاه و وصف سده ساخته بودند در آن نهنگام یا پس از آن میخوانده اند و مردم بشادی و رامش پرداخته، با جهیدن از فراز توده های کوچک آتش نشاط خود را آشکار میساخته اند.

کودکان و خردسالان نیز از این شادی و رامش بهره ای داشته اند زیرا چنانکه غزالی در کیمیای سعادت بخیریدن بوق سفالین برای کودکان در جشن سده اشاره میکند و امروزه نیز در جشنهای بزرگ ها چون نوروز و غیره مرسوم میباشد؛ اینکار دلیل شادی عمومی و انبساط خاطر خرد و بزرگست. بقول بیرونی (۳۶۲-۴۴۰) در شب سده ایرانیان

دود برمی‌انگیخته اند، تا دفع مضرت کرده باشند. (۱)

این بود رسوم و آدابی که در باره جشن سده از کتابهای پیشینیان بدست آوردیم (۲) و نگفته پیداست که این رسوم ویژه ایرانیان مسلمان بوده است، چه ایرانیان زرتشتی علاوه بر آتش افروزی آداب دیگری از قبیل خواندن ادعیه و غیره داشته‌اند که بدان اشاره خواهیم کرد.

نکته ایرا که در پایان این بحث لازمست متذکر گردیم اینست که آتش زدن بجانوران و پرندگان سودمند با آن احترام و تقدیسی که در دین مزدیسنا بجانوران (بویژه جانوران سودمند) میشده است، بدون شك از رسوم و آداب ایران پس از اسلام است، چه از طرفی دردین زرتشتی آزار جانوران سودمند اهورائی از گناهان بزرگ بوده است و چنانکه میدانیم زرتشتیان امروزه نیز در این جشن چنین رسمی را معمول نمیدارند و حال آنکه اگر آتش زدن به حیوانات جزء رسوم و آداب باستانی آنان بود بدون شك سنت دیرین خود را نگاه میداشتند، بعلاوه چنانکه ملاحظه شد و از این پس نیز خواهد آمد این رسم تنها در دربار پادشاهان و امیران معمول بوده است نه در جای دیگر، گو اینکه اساساً بیجان کردن جاننداری برای پدید آوردن سرور و شادی و انبساط خاطر دور از جوانمردی و مردمی است و بهمین جهت است که ابوریحان در آثار الباقیه (ص ۲۲۷ چاپ زاخو) پس از ذکر رسم فوق میگوید: خداوند از کسایکه از آزار رساندن بجانوران و جانداران لذت میبرند انتقام گیرد.

(۱) آثار الباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۶.

(۲) برای آگاهی بیشتری رجوع شود به عنوانهای «سده در متون پارسی»، «سده در متون تازی» و «سده در اشعار پارسی».

ب. مراسم سده در عصر حاضر - این قسمت بدو بخش متمایز تقسیم میگردد؛ یکی مراسم سده نزد زرتشتیان و دیگری پیش مسلمین نواحی مختلف ایران .

۱ - آگاهی مابرسوم سده ایکه نزد زرتشتیان معمول بوده منحصر نادابامروزی آنان واقوالیست که پیران وسالخوردگان زرتشتی از گذشته بیاد و برسر زبان دارند و پیداست که رسوم فعلی سنت و آیینی است که در پارینه معمول بوده و با اندک تفاوتی ازیناگان بفرزندان رسیده است . جشن مذکور بدین نحو برگزار میشود :

بیرون شهر کرمان در محل مشهور به « شاه مهرایزد » ( با فاصله اندکی در شمال شهر ) روی زمینهای « بوداغ آباد » که ملکی انجمن زرتشتیان است پشته بسیار بزرگی از خار و هیزم فراهم و رویه ام بناشته میشود ، عده ای از افراد زرتشتی در محل ساختمان محصور شاه مهرایزد حاضر میشوند و سه روز در آن مکان ( روزی پیش از جشن را بعنوان پیشباز و روز پس از آنرا بعنوان بدرقه ) بشادکامی میپردازند .

ازینمروز بعد تماشاگران و مدعوین ، یعنی بیشتر اهل شهر بآمدن آغاز میکنند و همینکه آفتاب در پس افق پنهان گشت ، دهموید که لاله ای در دست دارد و دست دیگرش بدست موید دیگری است و آن موید هم دست موید دیگر را گرفته است دور کوهه خار ، شروع بگردش میکنند « و آتش نیایس » میخوانند ، این مویدان لباس سپیدتن دارند و پس از آنکه سه مرتبه بگرد پشته خار گشتند ( گویا هنگامیکه نخستین ستاره در آسمان پدید آید ) توده خار را از اطراف باهمان لاله ایکه در دست دارند آتش میزنند ، پشته

خار که آتش گرفت، چون بتندی فروزان میشود بسیار تماشا نیست بطوری که گرمی آن حلقه تنگ جمعیت را با هیاهو و جنجال از دور خود پراکنده میکند، ولی جمعیت نیز بزودی تلافی میکنند و همینکه شعله های آتش از شدت خود کاست، مجدداً بسوی آن هجوم می آورند و جسم نیمه جان را بازی میگیرند و از روی آن میجهند حتی اسب سواران از فراز توده های آتش میپروند (این عملیات توسط ایرانیان غیر زرتشتی است)، شکوه ویژه این جشن از آنجاست که بیشتر مردم شهر بدون شائبه تباین مذهبی در این جشن بهجت خیز شرکت میکنند و در واقع روز جشن سده مانند سیزده نوروز، روز شادی و تفریح است. برای بینوایان در این روز آتش ماش تهیه میشود؛ اشخاصی که بعلت گرفتاری موفق شرکت در این جشن نشوند، از روی باه خانه خویش بادیدن شعله های آتش خود را سرگرم میسازند.

در تهران نیز چند سالیست که این جشن معمول گشته است و در محل دبیرستان فیروزبهرام بابرنامه ای که علاوه بر آتش افروزی، موسیقی و نمایش و خطابه و شعر نیز همراه دارد برگزار میشود.

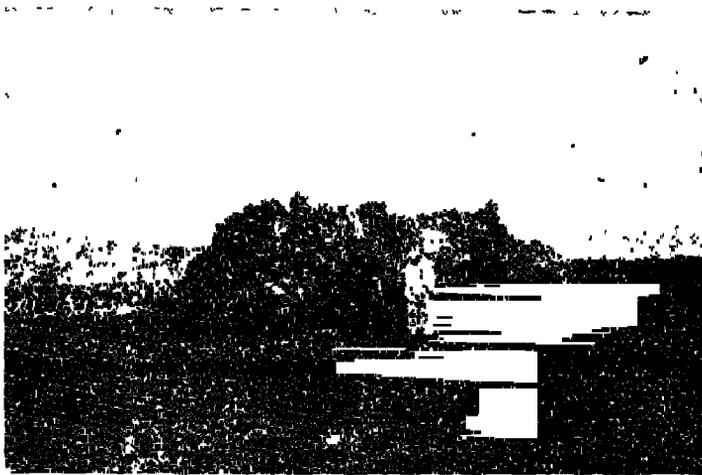
## ۲ - مراسم سده در شهرستانهای دیگر ایران - جشن

سده ایکه در بعضی نقاط ایران گرفته میشود ساده تر است، یعنی بهمان ترتیب که گفته شد مردم پشته هائی از خار و خاشاک و هیزم گرد آورد، هنگام غروب آتش میزده اند و مردم از وضع و شریف باشادی و بهجت گرد آمده گاهی لب بسرودن ترانه ای دلکش میگشوده اند و گاهی نیز جامه های ویژه ای بتن میکرده شادی و فرحی طبیعی و ساده، نظیر سیزده نوروز داشته اند و ما چون بزودی از این آتش افروزیها سخن خواهیم راند

# منظره آتش افروزی «سده» در گرمان

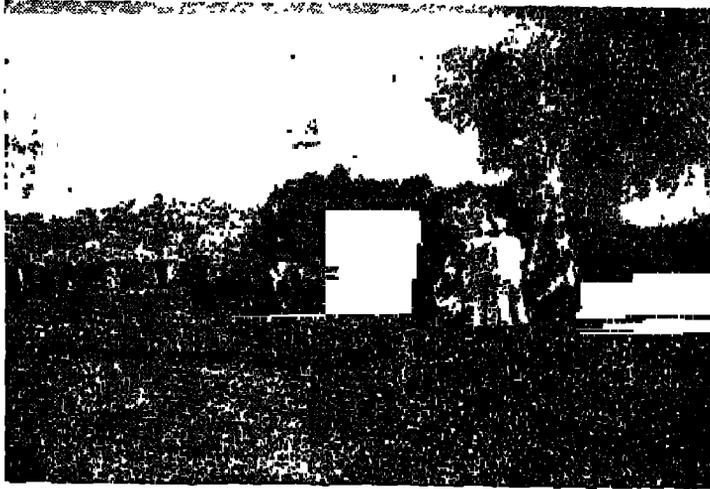


مظره کوه خاریش از آتش افروزی

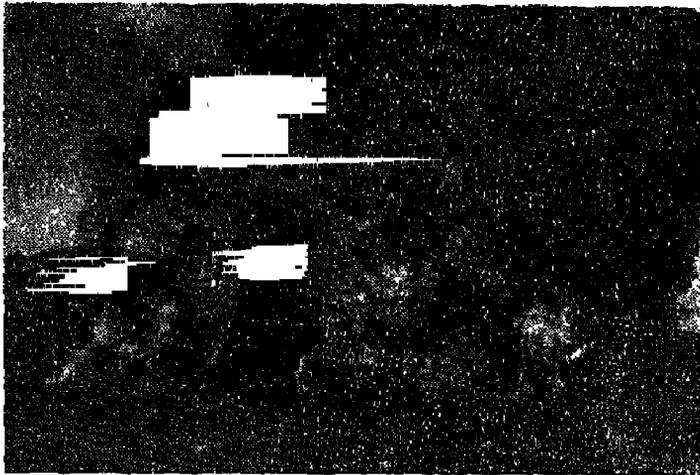


مردان هنگام گشتن گرد کوه خاروسرودن « آتش نیایش »

# منظره آتش افروزی «سده» در کرمان



موبدان بکوهه حار آتش میزنند



مظرة افروخته شدن کوهه حار

# منظره آتش افروزی «سده» در کرمان



منظره فروشستن آتش



انوه مردمی که برای تماشای آتش افروزی گرد آمده اند.

بدینجهت اینجا از ذکر آن خودداری میکنیم .

## ۵ - تاریخچه سده

الف- افسانه‌های مربوط  
بسنده و واضع آن

۱ - فردوسی واضع جشن سده را هوشنگ  
میداند و در شاهنامه چنین میفرماید :

یکی روز شاه جهان سوی کوه گذر کرد با چند کس همگروه... الخ (۱)

۲- بیرونی بنا بروایتی واضع این جشن را اردشیر دانسته است (۲)

۳ - حکیم عمر خیام نیشابوری در نوروزنامه ای که بدو منسوبست

آورده که : « و همان روز که ضحاک را بگرفتند و ملک بروی ( یعنی

فریدون) راست گشت سده بنهاد و مردمان از جور و ستم ضحاک برسته بودند

پسندیدند و از جهت فال نیک آنروز را جشن کردند و هر سال تا امروز

آیین آن پادشاهان نیک عهد در ایران و توران بجای میآورند. » (۳)

۴ - عمادالدین زکریای قزوینی بویسنده قرن هفتم در عجائب -

المخلوقات واضع این جشن را ماد را در اردشیر دانسته و مینویسد که : گویند

زمستان از دوزخ در این روز بدنیا آمد. (۴)

۵ - ملا مظفر گنابادی در شرح بیست باب نوشته است که واضع این

جشن کیومرث است و وجه تسمیه اش بصد آنستکه چون کیومرث راصد

فرزند بوجود آمد و همه بجای رشد رسیدند در این شب جشن نمود

(۱) برای اطلاع بدنبال این اشعار رجوع شود بعنوان : « سده در اشعار پارسی » در همین مجموعه .

(۲) نقل از کتاب گاه شماری ص ۲۵۸

(۳) نوروزنامه ص ۱۰ .

(۴) عجائب المخلوقات ص ۴۹ .

و همه را که خدا ساخت، و نقل دیگر در این باب آنستکه هوشنگ که او را پسر چهارم آدم صفی دانند در کوه اصطخر فارس ماری بدید... (مانند آنچه در شاهنامه آمده).

۶- صاحب فرهنگ جهانگیری واضع جشن را کیومرث دانسته، از هوشنگ و داستان کشتن مار نیز یاد کرده است (۱)

۷- فرهنگ آندراج ذیل لغت سده نوشته است که... برخی این جشن را بفریدون نسبت داده و گفته اند:

سده جشن ملوک نامدار است زافریدون وازجم یادگار است (۲)

۸- فرهنگهای دیگر مانند سروری و بدایع اللغه میدی نیز به همین نحو از واضع جشن سخن رانده آنرا بکیومرث و هوشنگ نسبت داده اند.

۹- در بلوغ الارب واضع جشن زو پسر طهماسب دانسته شده و در سبب گرفتن این جشن نوشته است که چون افراسیاب را این پادشاه از فارس بتوران طرد کرد؛ مردم شادی کردند و جشن گرفتند. (۳)

از مندرجات زین الاخبار و نوروزنامه و شرح بیست باب و عجائب المخلوقات و فرهنگها و منابع دیگر چنین بر میآید که برخی واضع این جشن را فریدون میدانند و داستانی نیز از او در این باره نقل میکنند، ولی چون تقریباً همه نویسندگان این کتب داستان مذکور را در سبب آتش افروزی شب سده آورده اند و ابوریحان در آثار الباقیه (ص ۲۲۷) بدان تصریح کرده است، اینست که اینجا از ذکر آن خودداری نموده در فصل

(۱) جهانگیری ذیل لغت سده.

(۲) این شعر از عنصری است و در ذیل عنوان «سده در اشعار پارسی» تمام قصیده آمده است.

(۳) بلوغ الارب سید معبد شکری ص ۳۶۵

مربوط بدان مفصلاً بحث خواهیم کرد.

ب - تاریخچه ۱ - بعد از اسلام تا آنجا که اطلاع داریم، قدیمترین سده در متون (۱) جشن سده ای که در تواریخ ذکر آن آمده، جشنی است

که مرداوید زیاری در سال ۳۲۳ هجری (بنابصاح احوال) در شهر اصفهان گرفته است و مورخینی چون ابن اثیر و ابی الفدا و ابن مسکویه و ابن خلدون از آن یاد کرده اند و نیز در کتاب الحضارة الاسلامیه فی قرن الرابع الهجری» (۲) بدین قسمت اشاره شده است و ما اینک شرح آن جشن را بنقل از کتابهای بالا یاد میکنیم. چون شب میلاد یعنی شب آتش افروزی (سال ۳۲۳ هجری) فرا رسید (۳) مرداوید دیلمی بفرمود تاهیمه بسیار از کوهها و اطراف بیاوردند و بر دو جانب دشت معروف بنزده رود (زرین رود، جرین) پشته‌ها و توده‌های بزرگی از هیزم تشکیل داده و برفراز کریم کوه که مشرف باصفهانست از دامنه تا فراز کوه همه جا هیزم و خار بسیار چیدند چنانکه چون آتش در آن هیمه‌ها میزدند همه کوه سراپا آتش میشد و همچنین در اطراف شهر توده‌های دیگری از خار و هیمه و گز گرد آورده و سپس بجمع آوری نفت و نفت اندازان و بازی گردانان چیره دست فرمان داد و فرمود تا شمعهای بزرگی برپای داشتند و قبه‌ها و منابری بشکل گنبدها

(۱) برای آگاهی بیشتری رجوع شود به «سده در متون پارسی و تازی» در این مجموعه

(۲) این کتاب را آدم مز تألیف و سپس توسط محمد عبدالهادی اپوریده بهر بی ترجمه شده است.

(۳) همه مورخین که از این آتش افروزی نام برده اند آنرا در ذیل سبب قتل مرداوید متذکر گشته‌اند.

و کوشکهای بزرگ از تنه درختان (خرما) که با آهن بهم پیوسته شده بود ساختند و درونش را بخار و نی انباشته ذور از جایگاه وی قرار دادند، باری در آجوالی کوه و تپه ای مانند که بر فرازش هیزم و خار و بوته برای آتش افروزی نریخته باشند و بفرمود که هزاران پرنده از زاغ و زغن شکار کنند و بالهایشان را بنفت اندوده، دانه های گردوی پرازفت و قیر یا خاشاک را بمنقار یا پاهایشان بسته آتش زنند و در مجلس خاص خوبش شمعها و تندیسها و ستونها و اشکالی که از شمع و موم ساخته شده بود نصب کرد. چنانکه مانند آن کس ندیده بود تا آتش افروزی در کوهها و بیشهها و نشستگاه و صحرا و بر پرندگان دریگ آن باشد.

پس برای او خوان بزرگی در دشتی که بخانه اش راه داشت بگسترده و هزاران گوسفند و گاو و مرغان بسیار که از ده هزار فزون بود بریان کردند و با حلوای بسیار بر آن خوان بنهادند و مجلس را بسیار بیاراستند. چون این کارها پایان یافت، هنگام آن رسید که مرداو بیج به مجلس آید و با مردم بخوان نشیند و شراب نوشد، در پایان روز وی از خانه بدر آمد، تنها و بیغلامان و رجال سوار شد و بگرد آن سباط بگردید و بدان هیزمها بنگرید، از جهت پهناوری دشت، آن سباط و جشن باشکوه در دیده اش ناچیز و خرد آمد، دلنگ و خشمگین گشت، و تپیه کنندگان آن سباط دشنام داد و لعنت فرستاد، روی بگردانید و فرود آمد، و بخراگه درون شد و بخت، باری کسایکه در خدمتش بودند بترسیدند و هیچکس را یارای آن نبود که باوی سخنی گوید. پس بزرگان و امیران گرد آمدند و در این باره شوری پیوستند. برخی گفتند که خشم وی از جهت بسیاری

طعام بود چه مردی تنگ چشم و بخیل بوده است. گروهی دیوانه‌اش خواندند و نیز گفتند که دلش بدرد آمده و متأثر بود، باری هر کسی چیزی میگفت و نزدیک بود که شورشی بزرگ برپا شود، عمید که وزیر او بود از صورت واقعه آگاهی یافت؛ بخیمه وی درآمد و بایستاد تا بیدار شد و از هیاهوی مردم آگاهی کرد؛ مرداوید بیرون آمد و بر خوان نشست و سه لقمه بخورد؛ سپس برخاست، باقی خوانرا مردم غارت کردند، ولی برای شراب نوشی نشست و بخرگاه خویش بازگشت و سه روز در لشکرگاه خود بیرون اصفهان بماند و سپس شبی بگرما به ابی علی رستم رفت و آنجا کشته شد.

چیزی که پس از ذکر این واقعه شایان بحث است، اینست که برخی از مورخین چنانکه دیدیم این واقعه را مربوط به شب میلاد میدانند<sup>(۱)</sup> و ابن اثیر با تصریح باینکه کشته شدن مرداوید در شب میلاد بوده است، اضافه میکند که آن شب آتش افروزی بود ولی در مجمل التواریخ و تجارب الامم صریحاً آمده که مرداوید در شب سده کشته شد و عین عبارت مجمل التواریخ درین باره چنینست<sup>(۲)</sup> «... پس مساعدت دولت چنان افتاد که شب سده مرداوید را غلامان در گرما به رستم بکشند در ماه ربیع الاخر سنه اثنی و عشرين و ثلثمائة». و عبارت تجارب الامم چنین است: «لما حضرت لیلة الوقود التي تعرف بالسنق...» و نویسنده کتاب «الحضارة» نیز بدین اختلاف مورخین اشاره کرده است<sup>(۳)</sup> بهر حال از شرح واقعه و طرز

(۱) کامل التواریخ ج ۸ ص ۹۴ ابن خلدون ج ۴ ص ۹۲۹ ابو الفداح ج ۲ ص

۸۷ الحضارة چاپ مصر ص ۲۴۲-۲۴۰

(۲) مجمل التواریخ چاپ تهران ص ۳۹.

(۳) الحضارة ص ۲۴۰.

آتش افروزی و تصریح مجمل التواریخ و تجارب الامم و اشاره ابن اثیر (بشب آتش افروزی) بخوبی برمیآید که این اتفاق باید مربوط به (سده) باشد زیرا ابن اثیر خود در وقایع سال ۴۸۴ که از آمدن ملکشاه بیغداد و بر پا داشتن جشنی سخن میراند و ذکرش خواهد آمد نوشته است که چون شب میلاد فرارسید جشن گرفتند و شعرا در توصیف آن شب اشعاری سرودند و از آنجمله مطرز شاعر قصیده‌ای سرود [بدین مطلع]:

وکل نار علی العشاق مضرة  
من نار قلبی او من لیلة السدق  
وچنانکه دیده میشود، شاعر در قصیده خود که بقول ابن اثیر در وصف شب میلاد سروده است، آشکارا از «سدق» (سده) نام برده و بدین ترتیب شکی باقی نمیماند که مراد مورخان درین مورد از شب میلاد همان شب سده است؛ چه شب میلاد در پیش آنان مشهور بوده و آنرا بخوبی می شناخته اند؛ چنانکه ثعالبی در کتاب ثمار القلوب (۱) می نویسد که شب میلاد شبی است که عیسی در آن متولد شده است و در درازی بدو مثل زنند، ابونواس گفت:

اسهر منی عاشقاً مذکنت	یالیة المیلاد هل عرفت
حتی بدت غرة یوم السبت	الم اصبرک فما صبرت
	وعبدالله بن عبدالله طاهر گفت:
واقصرها هذان مختلسان	مضت لیلة المیلاد اطول لیلة
بقرب حبیب واجتماع سنان	فطالت بمعنی واحد و تقاصرت

باید دانست که میلاد و «بلدا» که بنا بر مشهور درازترین شبهای

(۱) ثمار القلوب چاپ مصر ص ۵۰۹-۵۰۸

سال است یکیست، زیرا یلدا لغت سربانیست و در آن زبان درست بمعنی میلاد عربی استعمال شده که عبارت از ولادت عیسی باشد و در اصطلاح نجوم آخرین شب یائیز یا نخستین شب زمستانست و درازترین شبهاست در همه سال. در فرهنگ سریانی با انگلیسی تألیف (Pyne-Smith) یلدا با نوئل (noël) تطبیق شده است و از برخی اشعار پارسی رابطه بین [میلاد] مسیح و شب یلدا درک میشود، از آنجمله معزی گوید: (۱)

ایزد دادار مهر و کین تو گوئی      از شب قدر آفرید و از شب باندا  
زانکه بمهرت بود تقرب مؤمن      زانکه بکینت بود تفاخر ترسا  
برهان قاطع از روی اینگونه اشعار تصور کرده که یلدا یکی از ملازمان عسی بوده است ولی چندین اسم خاصی در کتب ثقه اسلامی از قبیل معارف «ابن قتیبه» که عیناً از تورا و انجیل استفاده کرده است دلبده نمیشود. (۲)

مانکنه ای که جای تا مل است اینستکه بنقل ابی الفدا و ابن اثیر آتش افروزی در شب سده یا (میلاد) بوده و پس از آن شب مرداویج سه روز در خرگاه خود بیرون اصفهان مانده و سپس بشهر رفته و در گرما به کشته شده است. و بدین طریق ملاحظه میشود که میان شب آتش افروزی و کشته شدن مرداویج چند روزی فاصله پیدا میشود و حال آنکه مجمل التواریخ قتل ویرا صریحاً در شب سده ذکر کرده است، از این اختلاف شاید بتوان حدس زد که آتش افروزی در شب «نوسده» و کشته شدن مرداویج در شب سده بوده است، چه اختلاف این دو واقعه تقریباً معادل اختلاف

(۱) دیوان معزی چاپ آنای اقبال ص ۴۱

(۲) از افادات استاد علامه آهای قزوینی

زمانی سده و بوسده است؛ و یا اینکه باید در گفتهٔ مجمل‌التواریخ تردید کرد.  
 ۲ - (۱) در پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم از شعرهای  
 عصری و فرخی دلابلی راجع برواج جشن سده میتوان بدست آورد بدینگونه  
 که محمود غزنوی نخست بدین جشن روی آورده و شعر ادروصف آن و مدح  
 سلطان قصیده‌هایی ساخته‌اند چنانکه عصری گوید:

سده جشن ملوک نامدار است

زافریدون و از جم یادگار است (۲)

و فرخی در مدح وزیر و تهنیت جشن سده قصیدهٔ بسیار زیبایی دارد  
 که مطلعش اینست:

گر نه آیین جهان از سر همی دیگر شود

چون شب تاری همه از روز روشن تر شود (۳)

۳ - ولی در آغاز قرن پنجم یعنی پایان پادشاهی محمود (بدون  
 اینکه بتوان تاریخ آنرا تعیین کرد) این جشن متروک مانده و دلیلش  
 چنانکه از شعر عصری برمیآید اینست که پیروی از آیین باستانی باروش محمود  
 و یا بتعبیر بهتر با سیاست او که برای پایداری پادشاهی خود نظر عامهٔ مسلمین را  
 از راه ترویج دین و فتوحاتی که رنگ مذهبی داشته است جلب میکرده، موافق  
 نبوده است و سیاست محمود درست مصداق این شعر فردوسی بوده که گویا  
 هم درین باره سروده است:

(۱) تاریخ بخارا (ص ۳۲ چاپ تهران) از آتش افروزی شب سوری که در زمان امیر  
 سدید منصور بن بوح (۳۶۶ - ۳۵۰) واقع شده نام میردولی چون مربوط به جشن  
 سوری است در تحت عنوان مذکور از آن نام خواهیم برد.

(۲) دیوان عصری چاپ قدیم تهران ص ۷.

(۳) دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۵۱ - ۴۹.

زیان کسان از پی سودخوبش بجویند و دین اندر آرند پیش  
و عنصری در قصیده‌ای که در مدح این پادشاه دارد و بدین مطلع است:  
خدا یگان بزرگ آفتاب دولت دین

امام عصر خداوند خسرو ذوالمن (۱)

بدین قسمت صریحاً اشاره کرده میگوید:

خدا یگانا گفتم که تهنیت گویم      بچشن دهقان آیین زینت بهمین  
که اندرو بفروزند مردمان مجلس      بگوهر یکه بود سنگ و آهنش معدن  
تا آنجا که میگوید:

تو مرد دینی و این رسم رسم گبرانست

روا نباشد ایر رسم گبران رفتن

جهانیان برسوم تو تهنیت گویند

ترا برسم کسان تهنیت نگویم من

۴ - مسعود غزنوی این جشن را بار دیگر زنده کرده است:

چنانکه فرخی در مدح وی گوید (۲):

جشن سده و سال نو و ماه محرم

فرخنده کناد ایزد بر خسرو عالم (۳)

و در قصیده دیگری که در مدح امیر نصیر یوسف بن ناصر الدین است گویند:

از پی تهنیت روزنو آمد بر شاه      سده فرخ روزدهم بهمین ماه (۴)

(۱) دیوان عنصری چاپ قدیم تهران ص ۱۰۲.

(۲) تاریخ سرودن این قصیده از اینکه بسال بو (سال هجری) و ماه محرم

تصریح کرده است با در نظر گرفتن جشن سده ای که مسعود در اواخر ماه صفر

سال ۴۲۶ بر پا کرد باید سال ۴۲۱ یا ۴۲۲ باشد.

(۳) صفحه ۲۴۱-۲۴۰ دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی.

(۴) همان چاپ ص ۳۵۶

و منوچهری که در سال ۴۲۰ هجری بخدمت مسعود پیوسته،  
در قصیده بسیار زیبایی که در مدح ابن پادشاه دارد بدن رسم اشاره  
کرده است، مطلع قصیده وی اینست: (۱)

بر لشکر زمستان نوروز نامدار  
و در قطعۀ دیگر گوید: (۲)

آمد ای سید احرار شب جشن سده  
و در قصیده ای دیگر با آتش افروزی و رسم شراب نوشی شب سده اشاره  
کرده گوید: (۳)

ساقی بیا که امشب ساقی بکار باشد

زان ده مرا که رنگش چون جلنار باشد (۴)

۵ - ابوالفضل بیهقی (۴۷۰-۳۸۵ هجری) در تاریخ خود (۵)

ذیل وقایع صفر ۴۲۶ هجری، شرح مستوفائی راجع به جشن سده ای که مسعود  
غزنوی گرفته است، آورده. و ه امین عبارت او را در تحت عنوان «سده  
در متون پارسی» نقل خواهیم کرد.

۶ - در کتاب الحضارة الاسلامیه بنقل از کتاب المنتظم ابن

جویری (ص ۱۹۲) آمده است که: «در سال ۴۲۹ هجری» (۳۸۱ میلادی)

گروهی از اهل عکبرا در شب میلاد بنا بعبادت خود برای آتش افروزی

گرد آمدند. (۶)

(۱) دیوان منوچهری چاپ پاریس ص ۴۲

(۲) همان چاپ ص ۲۱۸

(۳) همان چاپ ص ۳۱

(۴) برای اطلاع بقیة اشعار رجوع شود بعنوان «سده در اشعار پارسی»

(۵) تاریخ بیهقی چاپ آقای نیسی ص ۴۲۶-۴۲۵

(۶) الحضارة چاپ مصر ص ۲۴۰

۷- پل شوارتز در کتاب خویش (۱) بنقل از احسن التقاسیم (ص ۴۵/ا) دیباچه آورده که مقدسی جشن سده و ظاهراً نوروز را در عدن دیده است. و بعقیده وی این جشنها مرسوم ایرانیانی بوده که بدانجا مهاجرت نموده بودند.

همین مؤلف در کتاب خویش آورده است که شاعری بشب سده در همدان گواهی میدهد بدینگونه: «وقتیکه نود روز بعلاوه نه شب که رویهم رفته یکصد کامل میشود، گذشت، اینچنین مینامند آنشب را.» و شاعر دیگری (یا همان شاعر) شب آتش افروزی همدان را که مردم گرد آتش پای کوبی میکنند و میرقصند و صف کرده است بدینگونه: «مردم مانند سپاهی نمودار میشوند و جائیکه آتش افروخته شده بجنبش آمده، اینطرف و آنطرف میروند؛ در حالیکه در همانروز هنگام طلوع آفتاب کوس نواخته میشود و این مردم انبوه با لباسهایشان داخل میدان میشوند و بسیاری از آنها طبلهای دستی دارند و میکوبند و اینطور بنظر میآید که جمعیت از غایت انبوهی از جای نمی جنبند بلکه موج میزند.» ولی چون نام شاعر یا عین شعر آنرا مؤلف در کتاب خود نیاورده است بدینجهت معلوم نشد که دو شعر فوق از کیست و مربوط بچه زمان است. پل شوارتز سرانجام افزوده است که شاید این جشن که بقول دیگران در دهم بهمن است (تقریباً ۳۱ ژانویه) رابطه ای با شمع افروزی کاتولیکها که در دوم فوریه برپا میشود داشته باشد.

۸- امام ابو حامد غزالی (۵۰۵ - ۴۵۰) در کتاب کیمیای سعادت (۲)

(۱) Iranim Mittel Alter. Paul Schwarz. S. 526 - 527  
Leipzig 1932

(۲) چاپ هند ص ۱۸۹ - ۱۸۸. اطلاع ما از مندرجات کتاب کیمیای سعادت در این باره از حاشیه ایست که آقای همایی بر صفحه ۲۵۹ کتاب التعمیم نگاشته اند

خود در باب منکرات که غالبست در عادت، از سده نام برده و قول وی یکی از دلالتهاست که جشن سده در عهد سلجوقیان همچنان معمول بوده است و ماعین گفته او را در تحت عنوان «سده در متون پارسی» نقل خواهیم کرد.

۹- ملکشاه سلجوقی (۴۸۵-۴۶۵) در شب ۱۸ ذی الحجه سال ۴۸۴ هجری در بغداد جشن سده گرفت و تفصیل آن بتقل از کامل التواریخ ابن اثیر چنین است (۱):

در ماه رمضان سال ۴۸۴ ملکشاه بیغداد رسید (سفر دوم) و در دارالملک فرود آمد و یاران پراکنده او نیز فرود آمدند و برادرش تاج الدوله تش و قسیم الدوله آقسنقر فرمانفرمای حلب و دیگر بزرگان از اطراف بوی پیوستند و جشن (میلاد) را در بغداد برپا داشته در شکوه و نیکوئیش بکوشیدند بدانگونه که گویند مردمان بغداد تا بدان هنگام چنان ندیده بودند و پیشتر شاعران آن شب را توصیف کرده اند، از آن جمله مطرز قصیده ای سروده بدینگونه:

و کل نار علی (۲) العشاق مضرمة

من نار قلبی او من لیلة السدق (۳)

۱۰- حکیم عمر خیام نیشابوری (متوفی علی المشهور در ۵۱۷)

در کتاب نوروز نامه ای که بدو منسوبست صریحاً نوشته که: «... هر سال تا امروز آیین آن پادشاهان نیک عهد در ایران و توران بجای

(۱) کامل التواریخ ح ۱۰ ص ۶۹.

(۲) آقای همای در حاشیه ص (۸-۲۵۷) کتاب التفهیم این مصراع را نقل کرده و آنرا از مطرزی شاعر دانسته اند و بجای کلمه «علی» نیز «من» نقل کرده اند.

(۳) برای اطلاع از بقیه این اشعار رجوع شود بعنوان «سده در شعر تازی»

میآرند. (۱)

۱۱ - عمق بخارائی (متولد ۴۴۰ یا ۴۵۰ و متوفی در ۵۴۲ یا ۵۴۳) در قصیده‌ای بمطلع زیر متذکر جشن سده شده است:

خیال آن صنم سر و قد سبب ذقن

بخواب دوش یکی صورتی نمود بمن (۲)

۱۲ - همچنین شاعران دیگری چون خاقانی و ازرقی از سده‌نام برده و اشاره‌ای بدان کرده اند ولی چون اشعار ایشان گواه رواج جشن سده در عصر خودشان نیست، بدینجهت تنها شعرشانرا در قسمت «سده در اشعار پارسی» خواهیم بگاشت.

۱۳ - میان زرتشتیان ایران بویژه در کرمان ابن رسم از دیرباز برجای مانده و تا آنجائیکه پیران سالخورده از پدران و نیاکان خویش پیاد دارند در کرمان بتفاوت محل همه ساله برگزار میشده است، زمانی در قنات غستان (کهن غستان) درسی و سه کیلومتری جنوب شهر کرمان (نزدیک ماهان) (۳) و گاهی بعلت بروز تعصب مذهبی در نقاط مختلف به توسط افراد ساکن هر کوی، در یکی از منازل، و هنگامی نیز (از چهل سال پیش) در بابا کال که در هشت کیلومتری شمال شرقی کرمان و در دامن کوهی واقعست برپا میشده (۴) و پس از آن نیز قریب سی سال است که در محل

(۱) نوروژنامه ص ۱۰

(۲) دیوان عمق چاپ تهران ص ۲۹

(۳) این قسمت از اطلاعات موبد بهمن اشیدری که قریب هفتاد سال دارند استفاده شد.

(۴) این قسمت از اطلاعات آقای شهریار خسرو راوری که در حدود شصت سال دارند استفاده شد.

معروف به « شاه مهر ایزد » که در شمال شهر کرمانست همه ساله این جشن بپا میشود و ما مراسم آنرا از این پیش بتفصیل نگاشتیم. (۱)

## ۶- سده در عصر حاضر

این قسمت بدو بخش تقسیم میگردد: یکی سده نزد زرتشتیان و دیگری سده در دیگر شهرستانهای ایران.

**الف - جشن سده نزد زرتشتیان - جشن سده نزد زرتشتیان**

امروزه منحصر بکرمان و تهران است.

۱ - کرمان - جشن سده در آنسرزمین از دیرباز معمولی و بیاعتناست

مقتضیات دینی و برهیز کردن از تعصبات مذهبی هر سال بتفاوت محل برپا میشده است و ما پیش از این بتفصیل در این باره سخن رانیدیم و بتکرار نیازی نیست.

۲ - تهران - چنانکه اشاره کردیم این جشن در تهران نویسد

است یعنی چند سالیست که در سالن و محوطه دبیرستان فیروزبهرام با برنامه ویژه ای اجرا میشود.

**جشن سده در دیگر شهرستانهای ایران - این جشن را تا**

چندسال پیش در شبستر (شمال تبریز) و کردستان (در ناحیه رواندوز)

و خور (مرکز بخش جندق و بیابانک) و اصفهان (تنها یکنفر شاعر)

میگرفته اند ولی امروزه تصور میرود که متروک شده و سیل تمدن نوین

شمع هستی و آتش درخشان این آیین و رسم باستانی را خاموش و افسرده

---

(۱) مجموع اطلاعاتی که در باره جشن سده کرمان در این قسمت نگاشتیم از

نامه ای که آقای جمشید سروشیان خطاب با آقای پورداد نگاشته اند استفاده شد.

کرده باشد؛ بدینجهت ناگزیریم که تنها از اطلاعات سالخوردگان و کسانی که خود ناظر این جشن بوده اند استفاده و در زیر بدانها اشاره نمایم.

۱- کردستان - در کردستان (ناحیه رواندوز) از شب چله کوچک (که منطبق با شب سده است) هر شب چهارشنبه را (تلچهارشنبه سوری) آتش افروزی میکنند و بیرون میروند. (۱)

۲- شبستر - در شبستر جشن آتشی را که از پنجاه روز بعدنوروز مانده آغاز میشده و هر شب چهارشنبه (تا شب چهارشنبه سوری) پیای میگشته است « نهار - Naclâra » میخوانده اند.

تا پانزده سال پیش، این جشن در شبستر مرسوم بوده است بدین طریق که بوته های مو را برای آتش افروزی گرد میآورده اند و نیز در کوزه ها باروت ریخته بدانها آتش می افکنده اند و گاهی هم فشفشه بهوا پرتاب مینموده اند و در سالهای اخیر تفنگ نیز خالی میکردند؛ گذشته از این رسم بوده است که دیگ شام خانواده هارا بدزدی برند، ترانه زیر در این جشن خوانده میشده است:

«ندار، ها ندار - شاگلدی قندهار»

اگر چه این جشن نام ویژه ای دارد ولی بقریب آتش افروزی و اینکه درست پنجاه روز بنوروز مانده یعنی درست مطابق سده شروع میشده، شکی نیممانده که نخستین آتش افروزی ایشان همان جشن سده بوده است.

۳- خور - در دهکده «خور» که مرکز بخش جندق و بیابانک است (۲)

(۱) از مقاله «چهارشنبه سوری» آقای نفیسی در شماره ۱۱ سال اول مجله مهر

(۲) این بخش میان کویبر نمک و کویبر مرکزی ایران واقع میباشد.

جشن سده معمول بوده و ما شرح آنرا از یادداشتی که آقای حبیب یغمائی در این باره برای انجمن ایرانشناسی نگاشته اند عیناً نقل میکنیم :

«... اما راجع به جشن سده آنچه را که با کمال سادگی حکایت میکنم مربوط بسی و هشت سال پیش است که من در آن موقع هشت ساله بودم و بمکتب میرفتم... از روز اول بهمن همه شاگردان مکتب خود را برای برپا داشتن جشن سده آماده میکردیم. دهکده ما «خور» چند مکتب خانه داشت و تمام دانش آموزان در حدود یکصد و پنجاه نفر میشدند. بعضی سالها هر مکتب خانه جداگانه جشن سده برپا میکرد و البته میان آنها رفاقت بود و هر يك میکوشید، جشنی که برپا میدارد آبرومند تر باشد و بعضی سالها نیز توحیدمسابی میکردند و جشن عظیمی میساختند... باری از دو سه روز پیش از جشن، ما شاگردان همه روزه لیف و تبری با خود برداشته بصحرای فراتیم و از بوته های ترخ «Terkh» و قیچ «Ghitch» و «ناق» و «اشنون» و امثال آن پشته های فراهم آورده بردوش میکشیدیم و بدهکده میآوردیم.

بسیاری از این کودکان فرزندان بزرگان محل بودند و وسیله بارکشی از استر و خر داشتند، یعنی مجبور نبودند هیزم را بدوش بکشند، ولی گویا از زمانهای بسیار پیش، از نظر احترام و تقدس مقرر چنین بوده که هیزم جشن سده را هر کسی بدست خود در بیابان فراهم کند و بدوش خود از بیابان بدهکده بیاورد.

... روز پنجم بهمنماه از بامداد آموزگاران و دانش آموزان در محوطه وسیعی که «لرد Lard» مینامند و بارانداز پشته های هیزم بود جمع میشدند و بوته ها را بهم فشرده بشکل برج برسره هم مینهادند، در بعضی

از سالها، بلندی این برج هیزمین بهفت هشت گر میرسید. در این هنگام مردم دهکده بتدریج جمع میشدند، از آن پس از چندین سوی باینکوه هیزم آتش در می افکندند و برمی افروختند... وقتی هیزمها سوخت و شعله اش فرونشست، از اینسوی آتش بدانسوی می چیدند و بزبان محلی میگفتند:

« پنجه و پنج به نوری، سدبغله. » یعنی پنجاه و پنج روز بنوروز و سدروز تا بدست آمدن غله است. »

۴- در اصفهان نصرالله ابن ابوطالب عادل اصفهانی ملقب بملك الادب و متخلص بصبوری (متولد در پنجم ذی القعدة سال ۱۲۷۹ قمری) شخصاً در خانه خود این جشن را بپا میداشته است و قصیده ای نیز درباره جشنی که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی گرفته بود سروده است (۱)



## ۵- سده در متون فارسی (۲)

۱- (از کتاب التفهیم بیرونی): (۳)

« سده چیست؟ آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم روز بود و اندر شبش که میان روز دهم است و روز یازدهم آتشها زنند بگوز و بادام و گرد برگرد آن شراب خورند و لهو و شادی کنند

(۱) برای اطلاع باحوال این شاعر و قصیده او رجوع شود به مجله ارمنان شماره ۷ سال ۱۲ ص - ۵۰۳ تا ۵۰۷

(۲) در ذیل این عوان تنها متن کتبی که تا قرن هفتم هجری تالیف یافته اند نقل شده است و بدیهی است که بدگر کتب متاخر تر از قرن هفتم چون از همین منابع اقتباس شده اند نیازی نیست.

(۳) التفهیم چاپ آقای همای ص ۲۵۷

و نیز گروهی از آن بگذرند بسوزانیدن جانوران. و اما سبب نامش چنان است که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفته که اندر این روز از فرزندان پدر نخستین صدف تمام شدند و اما سبب آتش آگردن و برداشتن آست که بیوراسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش دو مرد هر روزی تا مغزشان بر آن دوریش نهادندی که بر کتفهای او برآمده بود و او را زیری بود نامش ارمائیل، نیک دل و نیک کردار، از آن دو تن یکی را زنده یله کردی و پنهان او را بدماوند فرستادی و چون افریدون او را بگرفت، سرزنش کرد و این ارمائیل گفت توانائی من آن بوده که از تو گرفته یکی را برهاندی و جمله ایشان از پس کوهوند، پس باوی استواران فرستاد تا بدعوی او نگرند، او کس پیش فرستاد و بفرمود تا هر کس بر نام خانه خویش آتش افروختند زیرا که شب بود و خواست تا بسیاری ایشان پدید آید، پس آن بنزدیک افریدون بموقع افتاد و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد ای مه مغان و پیش از سده روزست او را «برسده» گویند و نیز «نوسده» و بحقیقت ندانستم از وی چیزی.

۴- (از کتاب زین الاخبار گردیزی) (۱):

«(لب) و این برسده را بوسده (کذا) نیز خوانند و او پیش از سده به پنج روز باشد. (لج) - و سده بزرگ چنین گویند مغان که اندرین روز سد مردم تمام شده بود از نسل میشی و هیشیانه و ایشان دو مرد نخستین بودند، چنانکه مسلمانان گویند آدم و حوا، مغان را آن دو تن بسودند و باز بعضی گفتند میان این روز و میان روز صدشبان روز بود یعنی

(۱) زین الاخبار گردیزی نسخه عکسی کتابخانه ملی ورق a/b ۱۷۱

پنجاه روز و پنجاه شب، بر این سبب سده نام کردندش، اما سبب آتش آفریختن اندروی آنست که اندر آن شب ارمائیل که وزیر بیوراسب بود مردی نیکویت بود و چون ضحاک هر روز دو مرد از بهر ماران خویش کشتن فرمود، این ارمائیل از آن دو مرد یکی را بکشتی و یکی را رها کردی و او را گفتی تا از جهانیان پنهان شدی بجائی که کس خبر ایشان نیافتی و چون افریدون بر ضحاک نظر یافت. این مردمان آزاد کرده ارمائیل سده مردم شده بودند و همه اندر کوه دماوند پنهان بودند ارمائیل بیش افریدون آمد و بدو تقریب کرد و این با وی بگفت. افریدون او را استوار نداشت، پس نفع خویش را افریدون بدان کوه فرستاد تا نگرند و حقیقت کند و او را خبر دهد و ارمائیل فرمود تا آن مردمان متکر هر کسی آتشی جدا گانه بیفزوخند پس صد آتش بیفزوخند، چنانکه همه را افریدون بدید و بدانچه ارمائیل شفقت کرده بود در حق آنان افریدون بستود و ولایت دماوند به ارمائیل داد، تا بدین غایت هنوز فرزندان او دارند.

### ۳ - (از تاریخ بیهقی): (۱)

«امیر فرمود تا سرا پرده بر راه مرو بزدند بر سه فرسنگی لشکرگاه و سده نزدیک بود. اشتران سلطانی را و از آن همه لشکر را بصرابردند و گز کشیدن گرفتند تا سده کرده آید و پس از آن حرکت کرده آید و گرمی آوردند و در صحرائی که جوی آب بزرگ بود پراز برف می افکندند تا به بالای قلعتی برآمد و چهارطاقها بساختند از چوب، سخت بلند و آنرا بگز بیاگندند و گز دیگر جمع کردند که سخت بسیار بود و بالای کوهی

بر آمد و آلت بسبار و کبوتر و آنچه رسم است از دارات این شب بدست کردند... و سده فراز آمد، نخست شب امیر بر آن لب جوی آب که شرعی زده بودند بنشست و بدیهان و مطریان بیامدند و آتش بهیزم زدند و پس از آن شدند که فریب ده فرسنگ فروغ آن آتش بدیده بودند و کبوتران نطف اندود را بگذاشتند و ددگان برف اندود آتش زده دیدن گرفتند و چنان شده بود که دیگر آن چنان ندیدم و آن شب به خرمی پایان آمد...»

۴ - (از کیمیای سعادت) (۱):

(در باب منکرات که غالبست در عادت گوید):

«... و منکرات بازارها آن بود که بر خریده دروغ گویند و عیب کالا پنهان کنند و در کالا غش کنند و چنگ و چغانه و صورت حیوانات فروشند برای کودکان در عید و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نوروز و بوق سفالین برای سده، و آنچه را برای سده و نوروز فروشند چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خریش حرام نیست، اما برای اظهار شعار گبران حرامست.»

۵ - (از نوروزنامه) - (۲):

و همان روز که ضحاک را بگرفتند و ملک بروی (یعنی فریدون) راست گشت جشن سده بنهاد، و مردمان که از جور و ستم ضحاک برسته بودند، از جهت فال نیک آنروز را جشن کردند، و هر سال تا امروز آیین آن پادشاهان نیک عهد در ایران و توران بجای می آرند...»

(۱) کیمیای سعادت چاپ هند ص - ۱۸۹ - ۱۸۸

(۲) نوروزنامه چاپ آقای مینوی ص ۱۰

۶ - ( از مقدمة الادب ) تألیف ابوالقاسم محمد بن عمر

زمخشری ( ۵۳۸ - ۴۶۷ ) ( ۱ )

« ليلة السدق، شب سده و آن شب چهلم زمستانست. »

۷ ( از جمله التواریخ و القصص ) : ( ۲ )

« . . . پس از آن مرداویدج باصفهان آمد و خواست که با ایشان

( علی بوئی و لشکریان او ) حرب کنند و سپاه فرستد تا علی برادرش

حسن بوئی را پیش وی فرستاد بنوا و طاعت داری نمود، پس مساعدت

دولت چنان افتاد که شب صده ( همچنین ) مرداویدج را غلامان درگرمابه رستم

بکشتند در ماه ربیع الاخر سنه اثنی و عشرين و ثلثمائه و حسن بوئی بگریخت از

زندان بجانب شیراز رفت و از آن روزگار باز رسم صده بگداشتند. »

۸ - ( از عجائب المخلوقات قزوینی ) : ( ۳ )

« . . . یه در این روز عید سده گویند و آن از مادر اردشیر بابک است

و گویند زمستان از دوزخ در این روز بد نما آمد و در این روز و شب مردم

آتشها افروزند و طعامها سازند. حیوانات را بگیرند و آتش در بافتهای گیاه

زده بپای ایشان بندند و شب در صحرا افکنند. »

۹ - ( از دبستان المذاهب ) :

محسن فانی در کتاب « دبستان المذاهب » در شرح حال موبدهوش

( هوشیار ) متوفی در ۱۰۳۶ آورده است :

« موبد هوشیار عالم صوری و معنوی است، دانش ظاهری و باطنی

( ۱ ) مقدمة الادب ص ۴ چاپ لیبزیک

( ۲ ) مجمل التواریخ چاپ آقای بهار ص ۳۹۰.

[ ۳ ] عجائب المخلوقات ص ۴۹

( ۴ ) دبستان المذاهب چاپ بیبی ص ۳۷

اندوخته، مترجم جشن سده است و جامعیت او، از آن کتاب آشکار  
میگردد.

از این عبارت معلوم می‌گردد که کتابی توسط موبد هوشیار  
درباره جشن سده، یا در موضوع دیگری، منتهی باین نام، تألیف یا ترجمه شده  
بوده است و ظاهراً این کتاب باید تألیف این شخص باشد چه صاحب  
دبستان المذاهب مطلب دیگری در جای دیگر از آن نقل میکند و  
می‌نویسد که موبد هوشیار در «جشن سده» چنین نگاشته است (۱) و حال  
آنکه اگر کتاب فوق تألیف او نبود با چنین عبارتی کتاب فوق را بدو منتسب  
نمی‌ساخت. (۲)



---

(۱) دبستان المذاهب همان چاپ ص ۲۶۴.  
(۲) اگرچه سنای ما این بود که تنها متن کتبی را که تا قرن هفتم تألیف شده  
است درج کنیم ولی چون متن این کتاب سندیت دارد نقل شد.

## ۶- سده در متون عربي

۱- از (مختصر كتاب البلدان) (۱) تالیف ابی بکر احمد بن محمد همدانی معروف بابن فقیه :

«... و مضی افریذون الی مملکتہ و کل ارمائیل بحفظ البیور۔ اسف و غذائہ و کان یذبح له فی کل یوم نسمتین بتغذی بدماغہما، فكان ارمائیل یتحوب من ذبح الناس فتلطف فی استنفاذہم و یحتسب الاجر فی اطلاقہم من القتل فمضی الی قریة تسمى مندانا... و کان ارمائیل یطلق الاساری و یسکنہم الجبل الغربی من قریة مندانا فبقی علی ذلك من احوالہ ثلاثین حولاً یعتق الاساری... فكان کما اعتق اسیراً اعطاه داراً و اسکنه الجبل الغربی و امره ان یبنی لنفسه بنیاناً ففعل ذلك و قبض الله لارمائیل مطلسما اتاه فقال ان انا طلسمت الطعام الذی تغذی به هذا الملعون و حبسته فی جوفه الی انقضاء مدته یتغلغل فی جوفه و یرتفع الی صدره و یمجرى فی لہواته فاذا هم بقذفه منعتہ من ذلك ما انت صانع بی قال سل ما احببت، قال ان انتک ریاسة الناحیہ اشركتني فی ریاستک و نعمتک و عقدت بیننا قرابہ لانقطع فضمن ارمائیل له ذلك فطلسم ما کول الملعون و مشروبه فی جوفه فهو یتغلغل فی صدره الی انقضاء ایامه و تناهی خبر الاسراء الی افریذون فسر بذلك سروراً شديداً و مضی نحو الجبل و تقرّر عنده فعل ارمائیل فجباه و عقد له التاج و رفع درجته و سماه المصمغان و قال له بالفارسیه : «وَسَ مانا کتہ آزاد کردی» (۲) ای کم من اهل

(۱) مختصر كتاب البلدان چاپ لیدن ص ۲۷۶-۲۷۵ (تالیف در حدود سال ۲۹۰ هجری).

(۲) یعنی : بسی خاصان که تو آزاد کردی .

بيت قد اعتقتهم ، فاهل المصغان معروفون الى يومنا هذا بتلك -  
الناحية .... » .

۲ - بديع الزمان همدانی . (متوفی در ۳۹۸) : (۱)

« ان عيد الوقود لعيد افك وان شعار النار لشعار شرك و ما انزل  
الله بالسندق سلطاناً ولا شرف نيروزاً ولا مهرجاناً و انما صب الله سيف  
العرب على فروق العجم لما كره من اديانها و سخط من نيرانها . »

۳- از (مجموع الاصول) (۲) كوشيار

« روز ابان السندق ، وضعه هوشنك لما ظفر بالتاج وهو ثلث ليل . »  
۴- از (تجارب الامم) (تأليف ابن مسكويه . متوفى در ۴۲۱) (۳):

(ذكر السبب في قتل مرداويج)

« قال الاستاذ ابو علي احمد بن محمد مسكويه ادام الله نعمته :

حدثني الاستاذ الرئيس حقاً ابو الفضل ابن العميد رحمه الله انه لما  
حضرت ليلة الوقود التي تُعرف بالسندق كان يقدم مرداويج قبل ذلك بمدة  
طويله ان تُجمع له الاحطاب من الجبال والنواحي البعيده و ان يُنقل  
له في الوادي المعروف بزرين رود و ما قرب من الغياض والمحتطب فكان  
يُجمع ذلك من كل وجه و امر بجمع النفط والنفطين والزراقات و من يحسن  
معالجتها واللعب بها و تقدم باعداد الشموع العظام المجلسة ولم يبق جبل  
مشرف على جرين اصبهان ولا تل ظاهر الاعبيت عليه الاحطاب والشوك  
و عمل على مسافة بعيدة من مجلسه بحيث لا يمكن ان يتاذى بالوقود  
كهينة قصور عظيمه من الاجزاء و ضيبت بالحديد الكثير حتى تماسكت و

(۱) نقل از كتاب امثال وحكم آقاي دهخدا ج ۳ ص ۱۶۸۵ .

(۲) نقل از مقاله مرحوم تربيت در شماره ۱۱ سال ۱۲ مجله ارمنان ص ۷۴۵ .

(۳) تجارب الامم جلد ۵ ص ۳۱۱-۳۱۰ چاپ مصر

حشيت بالشوك والقصب وصيدت له الغربان والحدأ وعلق بمناقيرها  
وارجلها الجوز المحشو مشاقه و نفظا و عمل بمجلسه الخاص تماثيل من الشمع  
واساطين عظام منه لم ير مثلها ليكون الوقودى ساعة واحدة على الجبال  
ورؤس اليفاعات و فى الصحراء و فى المجلس و على الطيور التى تطلق ثم  
عمل له سماط عظيم فى الصحراء التى تُبرز اليها من داره جمع فيه من الحيوانات  
والبقر والغنم آلاف كثيره وزين واحتشد له بمالم تجر العاده بمثله ولمافرغ  
من جميع ذلك وضربت مضاربة قريبا من السماط و حضر الوقت الذى ينبغى  
ان يجلس فيه مع القوم للطعام ثم للشرب خرج من منزله وطاف على سماطه  
و على الالات التى ذكرتها للوقود فاستحقرها كلها و استصغرشائنها .

( قال ) وذلك لاجل سعة الصحراء ولان البصر اذا امتد فى فضاء واسع  
ثم اقلب عنه الى هذه الاشياء المصنوعة استحقرها و ان كانت عظيمة فاغتناظ  
وبدا فيه من النخوة و الجبرية ما سكت معه ولم يتكلم بحرف و دخل الى  
خرگاه فى خيمة عظيمة . . . . »

٥ - ( از ثمار القلوب فى المضاف والمنسوب ) تأليف (١)  
نعالبي (٤٢٩ - ٣٥٠) :

[قال المؤلف] «... وحدثنى السيد ابو جعفر الموسوى قال: انشدا ابو العباس  
الربانجنى (٢) لا مير نصر بن احمد ليلة السنق الحادى والثلاثين من  
الاسناق التى اقام رسومها قصدة اولها :

(١) ثمار القلوب چاپ مصر ص ١٤٨ - ١٤٧

(٢) دراصل . الارسحى .

مہتر ابار (۱) خدایا ملک بغدادا

سده (۲) سی ویکم (۳) بر تو مبارک بادا

فقطب نصر و جہہ وزوی (۳) ما بین (۴) عینہ و قال .

« این شهر دن (۵) فی جہہ بایست » (۶) و تنغص بتلك اللیلہ ولم یسمع تمام

الفصیدہ ولم یسدد بعد ہا ای کم یدر علیہ الحول حتی مات . » (۶)

۶- ( از آثار الباقیہ ) ( تألیف ابوریحان بیرونی - ۴۴۰-۳۶۲ ) :

« ... والیوم الخامس منه وهو روز اسفندارمذ یسمى «نوسده» ای

السذق الجدید و یقال «برسده» ای فوق السذق لانه قبلہ بخمسہ ایام و هو من

مآثر بیور اسف والیوم العاشر منه وهو روز آبان عید ، یسمى سده و

ترجمتہ المائہ و هو من مآثر اردشیر بن بابکان و اختلف فی علته و سببہ

فقیل انه عدد ما بین آبان ماہ و بینہ من الايام اذا اتزع من بینہما الخمسة

اللاواحق وقیل انه عدد ما بینہ و بین آخر السنہ اذا عد النهار بکل یوم علی

حدہ وقیل انه عدد المائہ من اولاد الابل الاول فی هذا الیوم یعنی کیومرث

(۱) دراصل . یار

(۲) دراصل . سید .

(\*) یعنی سال سی ویکم سلطنت .

(۳) دراصل : ذوی .

(۴) دراصل : ما بین .

(۵) دراصل : شمرون .

(\*\*) یعنی این شمردن سال سلطنت چه لازم بود .

(۶) گیل عنوان تاریخچہ سده . پس از سده ایکہ مرداو بیج گرفت بایستی

بچش سده ایکہ سالیان دراز نصر بن احمد سامانی (۳۳۱-۳۰۱) میگرفته است و

همچنین رواج این جشن در زمان آل بویه بویوہ در عصر عضد الدولہ اشارہ میشد ،

خوانندگان گرامی متوجہ این قسمت باشند .

فملكوا عليهم واحدا منهم وقيل بل هو عيد اوشهنج بيشداد لما ظفر  
 بالتاج و يقال ان الشتاء يخرج فيه من جهيم الى الدنيا فلذلك  
 يوقد النار (\*) و يبخرون ليدفعوا مضرته حتى صار في رسوم الملوك  
 في ليلته ايقاد النيران و تأجيجها و ارسال الوحوش فيها و تطير الطيور في  
 لهبها و الشرب و التلهي حولها، اتقم الله من كل مثلنذبا بلام غيره من الحسن  
 غير المضرين و قد كانت الفرس بعد زوال الكبس عن شهورهم يرجون  
 انصرام البرد و انقضاءه في هذا الوقت لانهم كانوا يعدون اول الشتاء خمسة  
 ايام تسمى من ابان ماه فيكون آخره لعشره ايام تسمى من بهمن ماه  
 و سمي اهل الكرج ليلة هذا اليوم « شب كز نه » اي ليلة العاضة و ذلك  
 لبردها، و قيل ان سبب في رفع النيران في هذه الليلة، ان بيوراسف لما و ظف  
 على الناس كل يوم فترين يطعم ادمغتهم ما حيتبه كان الموكل بذلك بعد اول تقدمه  
 يسمى ازما ئيل فكان هذا الموكل يعق احد النفرين و يعطيه زادا و يأمره  
 ان يسكن الجبل الغربي من دنبا و ند و بيني لنفسه هناك بنيانا و يطعم  
 الحيتين دماغ كبش بموضع الاسير المخلى يخلطه بدماغ الاخر المقتول،  
 فلما ظفر افريدون بيوراسف امر بازمائيل فاخذ ليعاقبه على قتله الناس  
 فاخبره خبير المعتقين و صدقه عن ذلك و سألته ان يخرج رسولا معه ليريهم  
 اياه، ففعل و امر ازما ئيل المعتقين ان يوقدوا النيران على سطوح ديارهم  
 ليرى عدتهم و كان ذلك في ليلة العاشرة من بهمن ماه، فقال  
 له الرسول : كم اهل بيت قد اعتمتكم في جزاك الله خيرا، و انصرف فاخبر  
 افريدون بذلك فسربه سرورا شديدا و قصد دنبا و ند بنفسه حتى عاين ذلك ثم شرف

(\*) آغاز عبارت بيروني راجع بهمن ماه و جشن سده تا علامت ستاره . از نسخه  
 ( الاثار الباقية چاپ زاخو ) اقتاده و ما اين قسمت را ارمقالة متع مرحوم تربيت  
 ( شماره يازدهم سال ١٢ مجله ارمغان ) در خصوص جشن سده عيناً نقل نموديم .

از مائیل واقطعه دباوند واجلسه علی سریر من ذهب و سماء مصمغان...» (۱)

۷ - از کتاب السامی فی الاسامی - تالیف میدانی (۵۱۸ هجری):

«السدق، سده وهو العاشر من بهمن ماه». (۲)

۸ - از (کامل التواریخ) (ابن اثیر ۶۰۶-۵۵۴) (۳):

ثم دخلت سنة ثلاث و عشرين و ثلثمائة

ذكر قتل مرداویج

«فی هذه السنة قتل مرداویج الدیلمی صاحب بلاد الجبل و غيرها و كان سبب قتله انه كان كثير الاسائة للاتراك و كان يقول ان روح سليمان بن داود عليه السلام حلت فيه و ان الاتراك هم الشباطين و المردة فان قیدهم و الا افسدوا فقتلت و طائة عليهم و تمنوا هلاكه فلما كان ليلة الميلاد من هذه السنة و هي ليلة الوقود امر بان يجمع الحطب من الجبال و النواحي و ان يجعل علی جانبی الوادی معروف بزندروذ كالمنابر و القباب العظیمه و يعمل مثل ذلك علی الجبل المعروف بكریم كوه المشرف علی اصبهان من اسفله الی اعلاه بحيث اذا اشتعلت تلك الاحطاب يصير الجبل كله ناراً و عمل مثل ذلك بجمع الجبال و التلال التي هناك و امر فجمع له النفط و من يلعب به و عمل من الشموع ما لا يحصى و صيدله من الغريبان و الحدأ زيادة علی الفی طائر ليجعل فی ارجلها النفط و ترسل لتطير بالنار فی الهواء و امر بعمل سماء عظیم كان من جمعه ما فبه مائه فرس و مائتان من البقر مشويه صحاحاً سوى ماشوی من الغنم فانها كانت ثلاث الاف راس سوى المطبوخ و كان فيه من الدجاج و غيره من انواع الطير زيادة علی عشرة الاف عدد و عمل من

(۱) آثار الباقیه ص ۲۲۶ و ۲۲۷ چاپ زاخو .

(۲) السامی فی الاسامی ص ۹۶ چاپ تهران .

(۳) كامل التواریخ ابن اثیر . ج ۸ ص ۹۴ .

الوان الحلوا مالا يحدو عزم على ان يجمع الناس عمل ذلك السماط فاذا فرغوا قام الى مجلس الشراب ويشعل النيران فيتضرج، فلما كان آخر النهار ركب وحده وغلما نه ورجاله وطاف بالسماط ونظر اليه و الى تلك الاحطاب فاستحقر الجميع لسعة الصحراء وتضجر وغضب ولعن من صنعه ودبره فخافه من حضر فعاد ونزل ودخل خركاه له فنام فلم يجر احدان بكلمه واجتمع الامراء و القواد وغيرهم وارجفوا عليه، فممن قائل انه غضب لكثرتة لانه كان بخيلا ومن قائل انه قد اعتراه جنون وقيل بل اوجعه فوآده و قيل غير ذلك وكادت الفتنة تتور وعرف العميد وزيره صورة الحال و اتاه و لم يزل حتى استبقيظ وعرفه ما الناس فيه فخرج و جلس على الطعام و اكل ثلاث لقم ثم قام ونهب الناس الباقي ولم يجلس للشراب وعاد الى مكانه وبقي في معسكره بظاهر اصبهان ثلاثة ايام لا يظهر فلما كان اليوم الرابع تقدم ناس راج الدواب....»

٩ - ( از كامل التواريخ ابن اثير ) (١):

( ذكر وصول السلطان الى بغداد )

« في هذه السنة ( ٤٨٤ ) في شهر رمضان وصل السلطان (ملكشاه) الى بغداد وهي المرة الثانية ونزل بدار المملكة ونزل اصحابه متفرقين ووصل اليه اخوه تاج الدولة تتش وقسيم الدولة آقسنقر صاحب حلب وغيرهما من زعماء الاطراف وعمل الميلاذ ببغداد وتأنقوا في عمله فذكر الناس انهم لم يروا ببغداد مثله ابداً واكثر الشعراء وصف تلك الليلة فممن قال: المطرز: وكل نار على العشاق مضرة من نار قلبي او من ليلة السنق » (٢)

(١) ابن اثير ج ١٠ ص ٦٩ (٢) بقية قصيده در تحت عنوان «سده در اشعار» تازى نقل خواهد شد

۱۰ - (از تاریخ ابن خلدون) (۱)

چون مندرجات کتاب ابن خلدون در این باره کاملاً مانند کتاب کامل ابن اثیر بود بدینجهت از درج متن آن خود داری شد .  
۱۱ از (تاریخ ابی الفداء) (متوفی در ۷۳۲) (۲):

« ثم دخلت سنة ثلث و عشرين و ثلثمائة » فی هذه السنة قتل مرداویج المدیلمی صاحب بلاد الجبل و غیرها و سبب ذلك انه لما كان ليلة الميلاد من هذا السنة امر بان تجمع الاحطاب وتلبس الجبال والتلال و خرج الى ظاهر اصفهان لذلك و جمع ما يزيد عن الفی طائر من القران ليعمل فی ارجلها النفط ليشعل ذلك كعله اياة الميلاد و امر بعمل سماط عظیم فيه الف فرس و الفارأس بقرومن الغنم و الحلوی شیئی كثير فلما استوى ذلك و راه استحقرة غضب على اهل دولته و كان كثير الاساءة الى الاتراك الذين فی خدمته فلما نقضى السماط و ايقاد النيران و اجمع ليدخل الى اصفهان اجتمعت الجند للخدمه ... »

۱۲ - از (نهاية الارب في فنون الادب) (۳) تأليف شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب النويری (متوفی در ۷۳۲) .  
ذکر اعياد الفرس

« و اعياد الفرس كثيرة جداً و قد صنف علي بن حمزة الاصبهاني فيها كتاباً ذكر فيه اسباب اتخاذهم لها و سنن ملوكهم فيها و قدر ايت ان اقتصر علي المشهور منها وهي ثلاثة اعياد: النيروز و المهرجان و السدق ..... »

(۱) ابن خلدون ج ۴ ص ۴۲۹ .

(۲) تاريخ ابی الفدا ج ۲ صفحه ۸۷ چاپ استانبول .

(۳) نهاية الارب چاپ مصر سال ۱۳۴۲ هجری ص ۱۹۰ - ۱۸۵

واما السدق فانه يعمل في ليلة الحادى عشر من شهر بهمن ماه ويسمى هذا اليوم عندهم ابان روزلان لكل يوم من ايام الشهر عندهم اسماء ويقال في سبب اتخاذهم له ان افراسياب لماملك سارا الى بلاد بابل وأكثر فيها الفساد وخرب العمران فخرج عليه دق (كذا) بن طهماسب وطرده عن مملكته الى بلاد الترك وكان ذلك في يوم ابان روزفانخذ الفرس هذا اليوم عيداً و جعلوه ثالثاً ليوم النيروز والمهرجان ويقال ايضاً في سبب اتخاذهم له ان الاب الاول وهو عندهم كبومرت لما كمل له مائة ولد زوج المذكور بالاناث وصنع لهم عرساً أكثر فيه من اشعال النيران فوافق ذلك الليلة المذكورة واستسنه الفرس بعده وهم يوقدون النيران بسائر الادهان ويزيدون في الولوع بها حتى اهم يلقون فيها سائر الحيوانات وفي ذلك يقول ابن حجاج من ابيات يمدح بها عضد الدولة بن بويه:

ففات سبتا وليس يلحق  
الخ .....

مؤلاى يا من نداء يعدد  
.....

وقال ابوالقاسم المطرز في سدق عمله السلطان ملك شاه اشعل فيه الشموع والنيران في السميريات بدجلة وذلك في سنة اربع وثمانين واربعمائة:  
وكل نار على العشاق مضرمة  
من نار قلبى او من ليلة السدق  
..... الخ»

١٣ - از (صبح الاعشى) (١) تأليف شيخ ابى العباس احمد القلقشندى:

(٧٥٦-٨٢١)

«... (٢) العيد الثالث السدق ، و يسمى آبان روز و يعمل في

ليلة الحادى عشر من شهر بهمن ماه من شهور الفرس وستتهم فيه انقاد النيران

(١) صبح الاعشى چاپ قاهره سال ١٣٣١ ص ٤١٣-٤١١

(٢) مانند آنچه در مقدمه عبارت نهايه الارب نقل كرديم.

بسائر الادهان والولوع بها حتى يلقون فيها سائر الحيوانات ويقال ان سبب  
اتخاذهم لهذا العيد، ان الاب الاول وهو عندهم كيومرت لما كمل له مر  
ولده مائة وادزوج الذكور بالاناث وصنع لهم عرسا اكثر فيه وقوا  
النيران ووافق ذلك الليلة المذكوره فاستسنت ذلك الفرس بعده . وقد  
ولعت الشعرا بوصف هذه الليله فقال ابو القاسم المطرز يصف سدقا  
عمله السلطان ملكشاه بدجله اشعل فيه النيران والشموع فى السماريات (١)  
من آيات :

وكل نار على العشاق مضرمة      من نار قلبى او من ليله السدق  
.....

و قال ابن حجاج من آيات بمدح بها عضد الدوله :

ليلتنا حسنها عجيب      بالقصف والديه قد تحقق

١٤- از (نخبة الدهر فى عجائب البر والبحر) تأليف شمس الدين

ابى عبدالله محمد بن ابيطالب الانصارى الصوفى الدمشقى : (٢)

« اما السدق فبعمل فى اليوم الحادى عشر من آبانماه ويسمى هذا

اليوم عندهم روز ابان وسنتهم ايقاد النيران فيه بسائر الادهان و يبعث  
لحيوان . »



(١) الاظهر سميريات وهم اسم لنوع من السفن .

(٢) نخبة الدهر چاپ لينزيك ص ٢٧٩

۷ - سده در اشعار پارسی

۱ - ابوالعباس ربیعونی .

در مدح نصر بن احمد سامانی (۳۳۱ - ۳۰۱):

مهترا بار خدا یا ملک بغدادا      سده سی و یکم بر تو مبارک باذا (۱)  
.....      .....

۲ - فردوسی (حکیم ابوالقاسم حسن بن اسحاق شرفشاه متولد در ۳۲۹  
یا ۳۳۰ متوفی در ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری).

در پادشاهی هوشنگ

(اندر بنیاد نهادن جشن سده): (۳)

گذر کرد باچند کس همگروه	یکی روز شاه جهان سوی کوه
سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز	پدید آمد از دور چیزی دراز
ز دود دهانش بجهلی تیره گون	دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ	نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ
جهانسوز مار از جهانجوی جست	بزور کیانی بیازید دست
هم آن و هم این سنگ گردید خرد	بر آمد بسنگ گران سنگ خرد
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ	فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
پدید آمد آتش از آن سنگ باز	نشد مار کشته و لیکن ز راز
ازو روشنائی پدید آمدی	هر آنکس که بر سنگ آتش زد
بیاش همیکرد و خواند آفرین	جهاندار پیش جهان آفرین

(۱) نقل از ثمار القلوب تعالی چاپ مصر ص ۱۴۸ - ۱۴۷ .

(۲) تنها مطلع این قصیده باقی مانده و بقیه از دست رفته است .

(۳) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۱۸ - ۱۹ .

که او را فروغی چنین هدیه داد  
 بگفتا فروغیست این از زدی  
 شب آمد برا فروخت آتش چوکوه  
 یکی جشن کرد آشب و باده خورد  
 ز هوشنگ ماند این سده یادگار  
 همبن آتش آنگاه قبله نهاد  
 پر ستید باید اگر بخردی  
 همان شاه در گرد او با گروه  
 سده نام آن جشن فرخنده کرد  
 بسی باد چون او دگر شهریار

( در پادشاهی لهراسب ) :

بیودند بیکار چندی ببلخ  
 یکی شارسانی بر آورد شاه  
 بهر برزنی جای جشن سده  
 یکی آذری ساخت برزین بنام  
 زدانش چشیدند هر شور و تلخ (۱)  
 پراز برزن و کوی و بازارگاه  
 همه گرد برگرد آتشکده  
 که بدبا بزرگی و با فرو کام

( در شناختن همای پسر او ) :

بجائیکه دانت آتشکده است  
 بیخشد گنجی بر اینگونه نیز  
 و گزند و استا و جشن سده است (۲)  
 بهر کشوری بر پرا کند چیز

( در اندرز کردن دارا با اسکندر و مردن )

از وصیت دارا با اسکندر :

زمن پاک تن دختر من بخواه  
 کجا مادرش روشنک نام کرد  
 نیایی ز فرزند من سرزنش  
 که پرورده شهریاران بود  
 بدارش آرام در پیشگاه (۳)  
 جهانرا بدوشاد و پدram کرد  
 نه بیغاره از مردم بدکشش  
 برای افسر نامداران بود

(۱) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۶ ص ۱۴۴۶ .

(۲) همان چاپ ج ۶ ص ۱۷۷۲

(۳) همان چاپ ج ۶ ص ۱۸۰۳

مگر زوبینی یکی نامدار کجا نو کنند نام اسفندیار  
 بیاراید این آتش زرد هشت بگیرد همی زند و اُستابمشت  
 نگهدارد این فال و جشن سده همان فر نوروز و آتشکده  
 در (جنگ اردشیر با اردوان و کشته شدن اردوان):

یکی شارسان کرد پر کاخ و باغ بدوان درون چشمه و دشت و راغ<sup>(۱)</sup>  
 که اکنون گرانمایه دهقان پیر همی خواندش خرد اردشیر  
 یکی چشمه بیکران اندروی فراوان از آن چشمه بگشادجوی  
 بر آورد بر چشمه آتشکده براو تاز شد مهر و جشن سده  
 در (کشتن اردشیر هفتوادرا):

زیرمایه تر هر چه بد دلپذیر همی تاخت<sup>(۲)</sup> تا خرد اردشیر<sup>(۳)</sup>  
 بکرد اندر آن کشور آتشکده براو تاز شد مهرگان و سده  
 در (زادن هرمزد شاپور از دختر مهرک):

بدیبا بیاراست آتشکده هم ایوان نوروز کاخ سده<sup>(۴)</sup>  
 در [پند کردن یزدگرد بهرام و باز آمدن از نزد مندر]:  
 بایوان همی بوذ خسته جگر ندید اندر آنسال روی پدر<sup>(۵)</sup>  
 مگر روز نوروز و جشن سده که در پیش رفتی میان رده  
 در (پدرود کردن بهرام گور مندر و نعمانرا):

چو آگاه شدن از سخن هر کسی همی آفرین خواند هر کس بسی<sup>(۶)</sup>  
 برقتند یکسر با آتشکده بایوان نوروز و جشن سده

(۱) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۷ ص ۱۹۴۴

(۲) در چاپ خاور بجای این کلمه، «فرستاد» آمده است.

(۳) همان چاپ ج ۷ ص ۱۹۶۱

(۴) همان چاپ ج ۷ ص ۱۹۷۹

(۵) همان چاپ ج ۷ ص ۲۰۹۲

(۶) همان چاپ ج ۷ ص ۲۱۲۱

همه مشک بر آتش افشانند      بهرام بر آفرین خوانند  
در (بازگشتن بهرام گور بایران زمین):

چو شد ساخته کار آتشکده      همان جای نوروز و جشن سده (۱)  
سامد سوی آذر آبادگان      خود و نامداران و آزادگان  
در (بازگشتن قباد از هیتال و زادن گسری نوشین روان):

وزان پس بیاورد لشکر بروم      شد آن باره او را چو یک مهره موم (۲)  
همی کرد از آن بوم و بر خارسان      ازو خواست ز نهار دو شارسان  
یکی هند یا و یکی فارقین      بیا موختشان زند و بنهاد دین  
نهاد اندر آن مرز آتشکده (۳)      بزرگی و نوروز جشن سده

در (خواب دیدن نوشیر وان و گزارش بوذرجمهر و پیدایش محمد (ص):

پس از وی ز تو یک نبیره بود      که با پیل و کوس و تبیره بود (۴)  
سپاهی بتازد بر او از حجاز      اگر چه ندارد سلیح و جهاز  
ز تخت اند آمد مر او را بخاک      ز گردان کند مر جهان جمله پاک  
بیفتد همه رسم جشن سده      شود خاکدان جمله آتشکده

در (فرستادن بهرام چویننه فیروز نامه را با سر ساوه شاه):

بر آورد گنجی درم صد هزار      ز گنجی که بود از پدر یادگار (۵)  
سه یک زان درم را بدر ویش داد      پرستندگان را درم بیش داد  
و دیگر سه یک پیش آتشکده      همان مهر نوروز و جشن سده  
فرستاد تا هربد را دهند      که در پیش آتشکده بر دهند در نهند

(۱) شاهنامه همان چاپ ج ۷ ص ۲۲۰۵ .

(۲) همان چاپ ج ۸ ص ۲۲۹۹ .

(۳) مراد آذر گشت است .

(۴) همان چاپ ج ۸ حاشیه ص ۲۵۶۴ - ۲۵۶۳

(۵) همان چاپ ج ۸ ص ۲۶۲۳

در (رسیدن خسرو پرویز با بهرام چوینه یکدیگر).

سایران، بر آن رای بُد ساوه شاه      که نه تخت ماند نه مهر و کلاه (۱)

کند با زمن راست آتشکده      نه نوروز ماند نه جشن سده

در (بازگشتن نیاطوس و رومیان از ایران نزد قیصر روم):

یکی هفته میخواند استا و زند      همیگشت بر گرد آذر نژند (۲)

بهشتم بیامد ز آتشکده      چو نزدیک شد روزگار سده

زر زین و سبمین و گوهر نگار      ز دینار و از گوهر شاهوار

بآتش بداد آنچه پذیرفته بود      سخن هر چه پیش ردان گفته بود

بدروش بخشید گنجی درم      ماند اندر آن بوم و بر کس دژم

در (دستان شیرویه با شیرین زن خسرو پرویز):

بخانه شد و بنده آزاد کرد      بدان خواسته بنده را شاد کرد (۳)

دگر هر چه بودش بدروش داد      بدان کوورا خویش بدیش داد

بخشید چندی بآتشکده      چه بر جای نوروز و جشن سده

در (نامه یزدگرد بمرزبانان طوس):

ابوشیروان دیده بُد این بخاب      که زین تخت پیرا گندرتک و تاب (۴)

چناندید کز تازیان صد هزار      هیونان مست و گسسته مهار

گذر یافتندی باروند رود      بپرخ زحل بر شدی تیره دود

بایران و بابل زکشت و درود      نماندی خود از بوم و بر تار و بود

هم آتش بمردی هم آتشکده      شدی تیره نوروز و جشن سده

\*\*\*

(۱) شامنامه همان چاپ ج ۹ ص ۲۶۹۷.

(۲) همان چاپ ج ۹ ص ۲۷۹۷.

(۳) همان چاپ ج ۹ ص ۲۹۴۱.

(۴) همان چاپ ج ۹ ص ۲۹۸۶.

بسان سده آتشی بر فروخت بروخار و خاشاک چندی بسوخت (۱)



۳- عنصری (ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری متوفی در ۳۱۴ یا ۳۲۴ هـ).  
در مدح امیر ناصرالدین: (۲)

ز افریدون و از جم یادگار است	سده جشن ملوک نامدار است
کز نور تجلی آشکار است	زمین امشب تو گوئی کوه طور است
و گز شب روز شد خود روزگار است	گر این روز است شب خواندش نباید
که بس پر نور و روحانی دیار است	همانا کابن دیار اندر بهشت است
که وهم هر دو تن در یک شمار است	فلک را با زمین انبازئی هست
همه اجسام این اجزای نار است	همه اجرام آن ارکان نور است
چرا باد هوا بیجاده بار است؟	اگر به کان بیجاده است گردون
که برگش اصل شاخ صد هزار است؟	چه چیز است آن درخت روشنائی
عقیقین گنبد زرین نگار است	گاهی سرو بلند است و گهی باز
چرا تیره و ش و هم رنگ قار است؟	و رایدون گر بصورت روشن آمد
چرا امشب جهان چون لاله زار است؟	گر از فصل زمستانست بهمن
شرار آتش نمرود و نار است	بلاله ماند این لیکن نه لاله است
بدان ماند که چشم شهریار است	همی مرموج دریا را بسوزد
که دین راپشت و دولت را شعار است	سپهد میر ناصر، ناصر دین
..... الخ	.....

(۱) بیت اخیر از مقاله مرحوم تربیت در شماره ۱۱ سال ۱۲ مجله ارمنان ص ۷۴۹ نقل شد.

(۲) دیوان عنصری چاپ قدیم تهران ص ۷۰.

در مدح یمین الدوله محمود غزنوی (۱)

خدا یگان بزرگی آفتاب دولت و دین	امام عصر خداوند خسرو ذوالمن
خدا یگانا گفتم که تهنیت گویم	بجشن دهقان آئین زینت بهمین
که اندرو بفرزند مردمان مجلس	بگوهر یکه بود سنگ و آهش معدن
چو حمله تو قوی و چو عدل تویی عیب	چو همت تو بلند و چو رای تو روشن
بیر زنی که ازو اندکی بیفرزند	بنور تا فلک ماه برزند برزنت
چنین که بینم آئین تو قویتر بود	بدولت اندر ز آئین خسرو و بهمین
تو مرد دینی و این رسم رسم گبرانست	روا نداری بر کیش گبرکان رفتن
جهانیان برسوم تو تهنیت گویند	ترا برسوم کسان تهنیت نگویم من
نه آتش است سده بلکه آتش آتش تست	که یکرانه بسازی زند یکی بختن
وزان زبانه همی یکرمان برون نشود	ز خاندان بداندیش و دشمن از شیون
همیشه تا خرد از آتش است بخرد را	بناله های خوش مرلفظهای مستحسن
زلاله رخ خوبان و سرو قدبتان	سرا و مجلس تو همچو بوستان و چمن

۴ عسجدی - (ابونظر عبدالعزیز بن منصور العسجدی مروزی).

«در صفت آتش گوید»: (۲)

زان آتشی که بر بلندی بالا	مرا بر بلند را کند روزن
وز ابر چو سر بیرون زند نورش	چون ماه بر آسمان زند خرمن
ماند تن او ببسندین ابری	زوقطره چکان چون ذره گون ارزن
هر قطره زر که زو جدا گردد	چون سیم فرو فتد به پیراهن
باز از حرکات چون بیاساید	از لاله ستانش بر دمد سوسن <sup>(۳)</sup>

(۱) دیوان عنصری ص ۱۰۲ چاپ قدیم تهران.

(۲) نقل از لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۵۱ چاپ لیدن.

(۳) احتمال قوی می رود که این چند بیت از قصیده ای بوده است در وصف آتش سده.

۵ - منشوری سمرقندی (ابو سعد احمد بن محمد) :

«در مدح سلطان یمن الدوله گفت وصفت آتش کرد چنانکه آب  
ازو میچکد.» (۱) :

یکی دریا پدید آمد زمین از مشک و آب از زر  
معلق موج زرینش باوج اندر کشیده سر  
نشیب و قعر آن دریا همه پررشته مرجان  
فراز موج او هرسو همه پرزهره ازهر  
نهنگ سندروسینش بسیماب اندرون غلطان  
دم تمساح زرینش پریشان از گلو گوهر  
برخشد سر او بی زخ بگرد غور او بی دل  
چو برق از میخ بر دریا چورعد از کوه درکشور  
فلک چون قصر مهون گشت بروی کنگره زرین  
درافشان هر یکی روشن چو قصر مرد مدهون گر  
چو چشم باز ازو روشن زمین و آسمان امشب  
نقابی بست بر روی و بنا گوش تذر و نر  
چه بود امشب که چون جادو (۲) سراز خاک زمین برزد  
خلوقی رنگ خورشیدی بشنگرف آزده پیکر  
کهی چون عبهری سیمین همی بر آسمان نازد  
کهی چو اسب یاقوتین همی نالد بابر اندر  
زرین گردد از رنگش بدریا در همی لؤلؤ  
عقیقین گردد از عکسش بگردون بر همی اختر

(۱) نقل از لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۴۶ - ۴۴ چاپ لندن .

(۲) در اصل : حالو .

نو گوئی همت خسرو برای نعمت زایر  
یکی زرین فلک خواهد بر آوردن همی دیگر  
بدست و تیغ جام و جان میاسا از چهار آئین  
چنانک از ناقه فتح نیاساید همی رهبر  
بدست از مال بخشیدن، تیغ از کینه آهختن  
بجام از باده نوشیدن، بجان از مدت بیمر  
و هم اوراست درین معنی :

دو چیز یافت از این آتش سده دو همال  
ستاره یاره زرین و آسمان خلخال  
ز آفتاب یکی جام کرد چرخ امشب  
بیاد شاه بکف بر نهاد مالامال  
و هم از اوست :

چرا زرد شد دهر بیمهرگان ؟	ازیرا که چون کوه شد آسمان
چرا معصفر بار شد تیره شب ؟	ازیرا که شد بارور رعفران
چرا جام می خواست ناگاه شاه ؟	ازیرا کس آمد سده ناگهان
چرا از قضا برتر است امر او ؟	ازیرا، یقین بر تراست از گمان
چرا رخ مجدر نماید عدوش ؟	ازیرا کس از اشک باشد نهان
چرا بیگراست طول بقاش ؟	ازیرا بود دایره بیگران

۶ - فرخی ( ابوالحسن علی بن جولوغ متوفی در ۴۲۹

هجری ) .

در مدح امیر نصر یوسف بن ناصر الدین (۱):

از پی تهنیت روز نو آمد بر شاه ، سده فرخ روز دهم بهمین ماه  
 بخبر دادن نوروز نگارین سوی میبر سید و شصت شبان روز همی تاخت بر راه  
 چه خبر داد؟ خبر داد که تا پنجه روز روی بنماید نوروز و کند عرض سپاه  
 در کف لاله خود روی نهد سرخ قدح راغ همچون پر طوطی شود از سبز گیاه  
 آهوازیشته بدشت آبد و ایمن بچرد چون کسی کورا باشد نظر میر پناه  
 میر آزاده سیر یوسف بن ناصر دین پشت اسلام و هم از پشت پدیر ایران شاه  
 ..... الخ

همو در تهنیت جشن سده و مدح وزیر گوید (۲):

گر نه آئین جهان از سر همی دیگر شود  
 چون شب تاری همه از روز روشنتر شود  
 روشنائی آسمانرا باشد و امشب همی  
 روشنی بر آسمان از خاک تیره بر شود  
 روشنی در آسمان زین آتش جشن سده است  
 کز سرای خواجه با گردون همی همسر شود  
 آتشی کرده است خواجه کز فراوان معجزات  
 هر زمان دیگر نهادی گیرد و دیگر شود  
 گاه گوهر پاش گردد گاه گوهر گون شود  
 گاه گوهر بار گردد گاه گوهر خیر شود

(۱) دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۳۵۶ .

(۲) دیوان فرخی همان چاپ ص ۵۱ - ۴۹

گاه چون زرین درخت اندر هوائی سر کشد  
که چو اندر سرخ دیبالعبت برابر شود  
گاه روی از پرده زنگار گون بیرون کند  
گاه زیر طارم زنگار گون اندر شود  
گاه چون خونخوارگان خفتنان بخون اندر کشد  
گاه چون دوشیزگان اندر زرو زیور شود  
گاه برسان یکی یاقوت گون گوهر بود  
که بگردار یکی بیجاده گون مجمر شود  
گاه چون دیوار برهون (۲) گردد در سربس  
گاه چون کاخ عقیقین بام زرین در شود  
که میان چشم نیلوفر زبانه بر زند  
گاه دودش گرد او چون برگی نیلوفر شود  
که فروغش بر زمین چون لاله نعمان بود  
که شرارش بر هوا چون دیده عیبر شود  
سیم زر اندود گردد هر چه زو گیرد فروغ  
زرسیم اندود گردد هر چه زو اخگر شود  
گاه چون درهم شکسته مغفر زرین شود  
گاه چون برهم نهاده تاج پر گوهر شود  
جادوئی آغاز کرده است آتش ارنه از چه رو  
گاه پشتش روی گردد گاه پایش سر شود

---

(۲) برهون = هر چیز میان خالی را گویند چون طوق و کربند

و دایره.

گاه چون برگ رزان اندر خزان لرزان شود  
 گاه چون باغ بهاری پر گل و پر بر شود  
 گاه ز بالا سوی پستی باز گردد سرنگون  
 گاه ز پستی بر فروزد سوی بالا بر شود  
 گاه معضری پوش گردد، گاه طبرخون تن شود  
 گاه دیبا باف گردد، گاه طرائف گر شود  
 گاه چون اشکال اقلیدس سر اندر سر کشد  
 گاه چون خورشید رخسندۀ ضیا گستر شود  
 نستی دارد زخشم خواجه این آتش مگر  
 کز تفش خاراهمی در کوه خاکستر شود  
 صاحب سید وزیر خسرو لشکر شکن  
 آنکه سهمش بر عدو هر ساعتی لشکر شود  
 الخ .....

هم اوراست در مدح سلطان ابوسعید مسعود بن محمود غزنوی (۱)

فرخنده کناد ایزد بر خسرو عالم	جشن سده و سال نو و ماه محرم
کاین نام بدین معنی اوراست مسلم	شاهنشۀ گیتی ملک عالم مسعود
.....	.....
ای از ملکان پیش چو از سال محرم	ای بار خدای ملکان همه گیتی
باشادی چون زیر همی سازد باهم	جشن سده در مجلس آراستۀ تو
آتش بخشن (۲) بر دی از خانه چهارم	جشن سده را رسم نگهداشتی ایشاه

(۱) دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۲۴۱ - ۲۴۰  
 (۲) جشن بروزن چمن؛ گیاهی است که از آن جامه بافند و «خشن خانه» خانه ایست که از نی و بوریا درست کنند.

چون آتش سوزنده بیفرزد آتش آن يك رخ ساقی ود گرجام دمام  
 می خور که تراز بدمی خوردن و شادی می خوردن تو مدحت و آن دگران دم  
 روی تو ور خسار بد اندیش چو گلباد آن تومی، و آن بد اندیش تواز دم  
 دست تو بسیکی و بزلفی که از دست چون مخزنه مشکفروشان شود از شم  
 ۷ - منوچهری - (ابوالنجم احمد بن قوص منوچهری متوفی

در ۴۳۲ هجری) (۱):

آمد ای سید احرار شب جشن سده شب جشن سده را حرمت، بسیار بود  
 بر فروز آتش برزین که در این ماه بسی آذر بر زین پیغمبر آزار بود  
 آتشی باید چونانکه فروزد علمش بر تر از دایره گنبد دوار بود  
 چون بگردن بر از این سلسله زرانندود قرص خورشید فروخته نگونسار بود  
 آتش و دود چو دنبال یکی طاوسی که برانده بطرفه دم اوقار بود  
 و آنش رگویی طاوس بگردم خویش لؤلؤی خرد قتالیده بمنقار بود  
 چون یکی خیمه مرجان ز برش نافه مشک که سمن برگ بر آن نافه عطار بود  
 یا چوزرین شجری در شده اطراف شجر که بر او بر شمر از لوء لوء شهوار بود  
 باغبان این شجر از جای بجنباند سخت تافرو بارد باری که بر اشجار بود  
 می خورای سید احرار شب جشن سده باده خوردن بلی از عادت احرار بود  
 زان می ناب که تاداری دردست چراغ باز دانستنشان از هم دشوار بود  
 هر که را کیسه گران سخت گرانمایه بود هر که را کیسه سبک، سخت سبکسار بود  
 من بر خواجه روم تادادم سیم بسی تا مرا نیز بنزدیک تو مقصدار بود

هست جبار و لیکن متواضع که جود متواضع که شنیده است که جبار بود  
طالب شعر و جوانمردترین همه خلق آن جوانمرد دست کو طالب اشعار بود  
هم اوراست در مدح سلطان مسعود غزنوی (۱):

بر لشکر زمستان نوروز نامدار کرده است رای تاختن و عزم کارزار  
وینک بیامده است بینجاه روزیدش جشن سده طلایه نوروز و نوبهار  
آری هر آنگهی که سپاهی شود برزم ز اول بچند روز بیاید طلایه دار  
این باغ و راغ ملک نوروز ماه بود اینکوه و کوهپایه و این جوی و جوینبار  
جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن راغش پر از بنفشه و باغش پر از بهار  
نوروز از این وطن سفری کرد چون ملک آری سفر کنند ملوک بزرگوار  
چون دید ماهیان زمستان که در سفر نوروز مه بماند قریب مهی چهار  
اندر دوید و مملکت او بغارتید بالشگری گران و سپاهی گزافه کار  
برداشت تا جهای همه تارک سمن برداشت پنجه های همه ساعد چنار  
بستند عمامه های خز سبز ضیمران بشکست حقه های زر و در میوه دار  
در باغها نشانده گروه از پس گروه در راغها کشیده قطار از پس قطار  
زین خواجگان پنبه قباى سپیدبند زین زنگیان سرخ دهان سیاه قار  
بادشمال چون ز زمستان چنین بدید اندر تک ایستاد چو جاسوس بیقرار  
نوروز را بگفت که در خانمان ملک از فر وزینت تو که پیرار بود و پار  
بنگاه تو سپاه زمستان بغارتید هم گنج شایگان و هم در شاهوار  
معشوقگانت را گل و گلنار و یاسمن از دست یاره بر بود از گوش گوشوار  
خنیارگانت فاخته و عندلب را بشکست نای در کف و طنبور در کنار

(۱) دیوان منوچهری چاپ پاریس ص ۴۳ - ۴۲.

نوروز ماه گفت بجان و سر امیر  
 کرد آورم سپاهی دینای سبز پوش  
 از ارغوان کمر کنم از ضمیران زره  
 قوس قرح کمان کنم از شاخ بید تیر  
 از ابر پیل سازم و از باد پیل بان  
 نوروز پیش از آنکه سرا پرده زد بدر  
 این جشن فرخ سده را چون طلا یگان  
 گفتا برو بنزد زمستان بتاختن  
 چون اندرو رسی بشب تیره سیاه  
 این عزم و جنبش و نیت من که کرده ام  
 از من خدایگان همه شرق و غرب را  
 زنهار تا نگوئی با او حدیث من  
 زیرا که هست حشمت او بیش از آنکه تو  
 با حاجبی بگوی نهایی تو این حدیث  
 گو ای گریده ملک هفت آسمان  
 پنجاه روز ماند که تا من چونند گان  
 با فال فرخ آیم و با دولت بزرگ  
 با صد هزار جام می سرخ مشکبوی  
 با عندلیبان کله سرخ چنگرن  
 تا تو گهی بزیر گل و گاه زیر سرو  
 مستی کنی و با ده خوری سال و سالیان  
 کز ماه دی بر آرم تا چند گه دمار  
 زنجیر جعدو سر و قد و سلسله عذار  
 از نارون پیاده و از ناروان سوار  
 از برگ لاله رایت و از برق ذوالفقار  
 و ز بانگ رعد آینه پیل بشمار  
 بالعبتان باغ و عروسان مرغزار  
 از پیش خویشتن بفرستاد کامگار  
 صحرا همی نورد و بیابان همی گذار  
 زود آتشی بلند بر افروز روز و ار  
 نزد شه نشه ملکان بر باسگزار  
 در ساعت این خبر بگذار ای خبر گذار  
 تو بر زبان خویش دگر باره زینهار  
 باوی سخن مواجهه گوئی و آشکار  
 تا حاجب این سخن برساند بشهر یار  
 وی خسرو بزرگ و امیر بزرگوار  
 در مجلس تو آیم با گونه گون نثار  
 با فر خجسته طالع و فر خنده اختیار  
 با صد هزار برگ گل سرخ کامگار  
 با یاسمینکان بسدروی مشکبار  
 گه زیر ارغوان و گهی زیر گلشنار  
 شکر گری و نوش مزی بشاد و شادخوار

بر سبزه بهار نشینی و مطربت بر سبزه بهاروند « سبزه بهار (۱) »  
 « هم او راست در مدح ابو حرب بختیار محمد » : ( ۲ )

ساقی بیا که امشب ساقی بکار باشد      زان ده مهر آ که رنگش چون جلندو باشد  
 می ده چهار ساغر تا خوشگوار باشد      زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد  
 هم طبع را به بندش فرزانه وار باشد      تانه خروش باشد تا نه خمار باشد  
 نی نی دروغ گفتم این چه شمار باشد      بلری نبید خوردن کم از هزار باشد  
 باده خوریم روشن تا روزگار باشد      خاصه که ماهروئی اندر کنار باشد  
 خاصه که روز دولت مسعود یار باشد      خاصه که باده خوردن یا بختیار باشد  
 میر اجل که کارش با کار زار باشد      یا در میلق مجلس یادر شکار باشد  
 .....  
 .....  
 .....  
 .....

جشن سده امیرارسم کبار باشد      این آیین کیومرث و اسفندیار باشد  
 زان برفروز امشب کاندر حصار باشد      اورا حصار میرا چرخ و عقار باشد  
 آن آتشی که گوئی نخلی بیار باشد      اصلش ز نور باشد فر عرش زار باشد  
 چون بنگری بعرضش از کوهسار باشد      چون بنگری بطولش سرو و چنار باشد  
 گر سرور از گوهر بر سر شعار باشد      و رکوهراز عنبر در سر خمار باشد  
 سرو از عقیق باشد، کوه از عقار باشد      این مستعیر باشد آن مستعار باشد  
 با احمرار باشد با اصفرار باشد      نه احمرار باشد نه اصفرار باشد  
 هم با شعاع باشد، هم با شرار باشد      زینش لباس باشد، زانش نثار باشد  
 چون لاله زار باشد، چون مرغزار باشد      نه لاله زار باشد، نه مرغزار باشد  
 چمیدن فرازش، گوئی بمار باشد      رخسیدن شعاعش، گوئی عقار باشد

(۱) نام نوایست از موسیقی.

(۲) دیوان منوچهری چاپ پاریس ص ۳۱.

مهر جلیل بر خور تا روزگار باشد باقند لب‌نگاری کز قندهار باشد... الخ  
 ۸ - ارزقی (متوفی در حدود ۴۶۵ هجری): (۱)

از جور و ستیز تو بهر بیهده ای در هر نفس از سینه بر آرم سده ای  
 ای عشق تو در دل من آتش زده ای مردی نبود ستیزه با دلشده ای

۹ - عمیق (شهاب‌الدین عمیق بخارائی متولد بین سالهای ۴۵۰-۴۴۰  
 و متوفی بین سالهای ۵۴۳ - ۵۴۲)

«در مدح شمس‌الملک ناصرالدین نصرین ابراهیم»: (۲)

خیال آن صنم سرو قد سیم ذقن بخواب دوش یکی صورتی نمود بمن  
 هلال وار رخ روشنش گرفته خسوف کمندوار قد راستش گرفته شکن  
 هزار شعله آتش فروخته در دل هزار چشمه طوفان گشاده کرده زتن  
 نه بر دوعارض گلرنگ او نشانه گل نه کرد سینه سیمین او نسیم سمن  
 سمنش سوخته و ریخته گلش در گل یکی ز درد درخ و یکی زیاد محن  
 ..... ..

گذاشتیم و گذشتیم و آمدیم و شدیم تو شادزی و بکن نوش باده روشن  
 سده دلیل بهار است و روزگار نشاط شاط کن که جهان پر گل است و پرسوسن  
 بخواه جام و بر افروز آذر برزین که پر شمامه کافور شد که و برزن  
 رسوم بهمن و بهمنجنه است و روز سده الا بیهمن پیش آرقبله بهمن  
 زمین صحیفه سیم است و ابر گنج گهر درخت قبه کافور و سنگ درعدن  
 فلک درفش همی بارد و هوا الماس ز خاک سنگ همی روید و ز آب آهن  
 شمامه‌های بلور است شاخ هر گلبن خزینه های عبیر است خاک هر معدن

(۱) نقل از فرهنگ جهانگیری ذیل لغت سده .

(۲) دیوان عمیق چاپ تهران ص ۳۷۳۹

بنخواه آن گهر پاك نابسوده كه هست بیان قدرت در شان ایزد ذوالمن  
 از آنكه چون بفرورد شعاع آن بفلك كند کنار نگارینش خلد برگلشن  
 اگر فروخته باشد بود چو زرین كوه چو آرمیده بود هست بسدبن خرمن  
 شعاعهاش پدید آرد از هوا یا قوت شراره‌هاش برویاند از زمین روین  
 زبانه‌هاش چو شمیرهای خون آلود برزمگه بكف شهریار شیر اوژن  
 شه مظفر منصور نصر ناصر حق كه پادشاه زمین است و شهر یار زمن  
 ..... الخ

۱۰ - عثمان مختاری غزنوی (متوفی در ۵۵۴ هجری).

«درمدح ارسلان بن مسعود» (۱):

شب سده است بیا ای چراغ رود نواز  
 از آتش می، غم را بسوزو چنگ نواز  
 بجام خویش مر این رام خویش رامی ده  
 بكام خویش مر این زار خویش را بنواز  
 اگر چه ناز تو بر بنده راحت جان است  
 بجان تو كه مرا رنجه دل مدار بنواز  
 طریق راحت بگشای و راه رنج بند  
 عنان هجر فرو گیر و اسب وصل بتواز  
 چو شعر خوابی در وصف این شب سده خوان  
 چو عشق بازی در مدح شاه دنیا باز  
 یکی ترانه در انداز حسب حال كه هست  
 خدایگانرا فردا نشاط، نيك انداز

جهان ملك ده و روزگار افسر بخش  
سپهر بنده نواز، آفتاب بنده نواز  
ابوالملوك ملك ارسلان بن مسعود  
طراز ملك جهان، پادشاه ملك طراز  
.....

زمانه داد ترا وعده بقای ابد  
ثبات مملكت تست از آسمان مجاز  
اگر جلوس تو در ملك عین معجز نیست  
و گر خلیل نیامد بروزگار تو باز  
چراشبی که جهان را چو دود دورخ بود  
از آتش سده شد با گل بهشت بناز  
چنین که آتش، تابنده و سعیر شده است  
از آتش تو در خلد بر خلاق باز  
تو راز ایزد بودی نهفته در دل ملك  
جهان بگیر که برخاست پرده از رخ راز  
۱۱ - خاقانی شروانی (متوفی در ۵۹۵):

رباعی (۱)

شبهای سیه زلف مغان وش داری در جام طرب باده دلکش داری  
تو خود همه ساله سده خوش داری تا زلف چلیپا، رخ آتش داری

(۱) دیوان خاقانی چاپ مرحوم عبد الرسولی ۹۲۶.

«وهم اوراست در مدح خواجه همادالدین حاجب و یاد کردن از مرگ  
منوچهر و تجدید منشور حاجبی خواجه (۱):

شهری بفتنه شد که فلانی از آن ماست

ما عشق باز صادق و او عشق دان ماست

.....

مگذار کاتش سده در جان مازند این هجر کافر تو که آفت رسان ماست

..... الخ



.....

۱۲ - محمد دبیر سیاقی

« سنده »

سده آمد که طرب را سرو سالار بود

شادمانی را زین پس بر ما بار بود

چه گرامیست مهبی کز پس هجران دراز

با بر افروخته رخ آید و بیمار بود!

سده فرخ ما پار سفر کرد و برفت

آمده اینک و محبوبتر از پار بود

خوب رخساره بود این سده زان چهره نهفت

رخ نهفتن مگر از خوبی رخسار بود!

بر رخ چشن سده گرچه زمستان در بست

پرتو چهره او گفت که این یار بود

---

(۱) همان چاپ ص (۸۱-۸۰-۷۹) ولی باید متوجه بود که کلمه سده (درص ۸۰) بنقل «شده» چاپ شده است.

گور ز سرماسرد جان و شود چهره کبود  
سده چونست که با روی چو گلنار بود!  
هست از آنرو که به دی تاخته این بیک بهار  
آتش افروخته ، کاینک گه پینکار بود  
آتش اندر دل بهمن چه بود ، هست یقین  
شرری کش ز پدر در دل هموار بود  
پور نشنیدم پیش از پدر آید بسومجود  
آمده بهمن و خود پور سپندار بود  
این زمستان زسده یافته رونق ورنه  
خود تودانی که زمستان بر ما خار بود  
نه زمستان بر این جشن سده هست حقیر  
کود گرفتار و مهی کورا مقدار نبود  
سرخ گل گاه بهار ارچه بود مایه ناز  
لاله سرخ قبا شاهد بازار بود  
گرتابستان خورشید دل افروز بمهر  
گرم رو ، دیر گنر نیکو دیدار بود  
ورخزان چهره همانده مهتاب کند  
تاچو دلباختگان لاغر و بیمار بود  
این سده ، آتش افروخته دارد که درست  
لاله رخ ، گرم اثر ، عاشق کردار بود  
چيست این جشن سده ، آتش افروخته ای  
که دل سوخته از مهر بدو یار بود

گرچه این آتش ما اندک و خردست ولی  
هست مثنی که نماینده خروار بود  
آتش خرد مبینید و فروغش نگریسد  
که چو طاوس سرا پایش بنگار بود  
چون بگز در فکنی آتش، باوی بنخست  
نه بیامیزد و نه از وی بیزار بود  
سپراز دود بسر گیرد و در کار آید  
راست گوئی که یکی گرد هشیوار بود  
اندک اندک چو توان گیرد گردد جبار  
هنراست این که زبون مردی جبار بود  
شعله آتش رخشان در اقتاده بدود  
همچو نیلوفر گرد گل بر سار بود  
یا ز کلک هنری مردی بر لوح کبود  
نقش رخسار پریچهری عیار بود  
یا بر این گنبد مینائی و ایوان بلند  
زخ افر و خسته نابت و سیار بود  
یا که بر چهره سیماب وش ابر، درخش  
یا گدازیده زر ریخته بر قار بود  
آتش و دود چو آمیخته باشد، باشد  
نقشی از زر که بگرد خط طومار بود  
یا چنان بیم و رجا، دوری و دیدار و یا  
جنگ با آشتی یار دل آزار بود

زبر آتش، آن دود سیه پنداری  
زبر گنج زر ناب، سیه مار بود  
و آن فروغی که بتابد ز دل دود چنان  
نگه باز پس شوخی، زی یار بود  
گل بیخار ندیدی، نگر این آتش کو  
خار را سوزد و خواهد گل بیخار بود  
آتش این کار نتاند کند، ایرا گر نیست  
خار را کار بدو، خارا را کار بود  
خاره را کار چه با آتش؟ هاب نشیدی  
کو در آغاز پدید آور این ناز بود  
نه پدید آور آتش بود این تیره نهاد  
با همه سنگدلی، نار نگهدار بود  
آتش اندر دل سنگست نهان زانکه درست  
دل هر ذره نماینده دادار بود  
از دل سنگ بخواه آتش و زنهار مخواه  
گرمیی از دل بیمهر، که دشوار بود  
آتش جشن سده آتش مهر وطن است  
کاندرین ملک نخواهد که شب تار بود  
در چنین جشن طرب، آری خورشید دگر  
گر بتابد ز دل خاک، سزاوار بود  
خرمست این سده و شادروان باد که گفت  
«شب جشن سده را حرمت، بسیار بود»

۱۰ - سده در اشعار تازی

۱ - ابن نباته (ابونصر عبدالعزيز<sup>(۱)</sup>) بن نباته (۳۷۴ - ۳۳۵).  
«وقال من قصيدة في عضدالدوله يصف فيها نارالسدق»<sup>(۲)</sup>:

مشهره ينتابها الفجر صاليا	لمعرى لقد اذكى الهمام بارضته
وتحسد ايام الشهور اللياليا	تغيب النجوم الزهر عند طلوعها
عليه وقد <sup>(۳)</sup> السنين الخواليا	قلادة مجد اغفل الدهر نظمها
تغادر جيد الدهر ابلج حاليا	هي الليلة الغراء في كل شتوة

۲- ابن نجاش

«در مدح عضدالدوله»: (۴)

ففات سبتا وليس يلحق	مولای یامر نداء یعهد
بالقصف والعزف <sup>(۵)</sup> قد اتحقق	لیلتنا حسنہا عجیب
عن نورضوء الصباح بنطق	لنارها فی المسمان السان
والنجم منها قد کاد یحرق <sup>(۶)</sup>	والجو منها قد صار جمرا
بالف نار والف زورق	ودجلة اضرمت حزینقا
قد فار مما علا وبقبق	فماؤها کله حمیم

۳- ابوالحسن (محمد بن عبدالله السلامی متولد در ۳۳۶ هجری).

(۱) در شرح مجانی ج ۲ ص ۶۹۴ نام ابن شعص بدینگونه آمده است: «ابویحیی عبدالرحیم بن محمد بن اسمعیل بن نباته». .  
(۲) نقل از یتیمه الدهر تعالیمی ص ۳۶۲ چاپ مصر.  
(۳) کذافی الاصل و لعله «وقد یذ... الخ»  
(۴) نقل از کتاب نهایة الارب فی فنون الادب ص ۱۹۰ چاپ مصر.  
(۵) در کتاب صبح الاعشی ابن کلمه «الیه» آمده است.  
(۶) کذافی الاصل و لعله: «والجو منها یصیر جهرا - و النجم منها یکاد یحرق» لیستقم التوازن.

« وَقَالَ مِنْ قَصِيدَةِ سَدِيقِهِ فِي ابْوَالْفَوَارِسِ وَابِي دَلْفٍ: (١) »

مازلت اشتاق ناراً او قدت لهما	حتى ظننت عذاب النار قد عذنا
يعلو الدخان بسود من ذوائبها	قد عطف فيها قناع البر واستلبا
قد كللت عنبراً بالمسك ممزجا	وطوقت جئناراً واكتست ذهباً
فالنور يلعب في اطرافها مرحاً	والخمر يرعد في اكنافها رهبا
و طار عنها شرار لوجرى معه	برق دنا او تلقى كوكبا نكبا
لو كان وقت نثار خلته درراً	او كان وقت انتصار خلته شهباً
و الليل عريان فبه من صلابه	نشوان قد شق اثواب الدجى طرباً
اقسمت بالطرف لو اشرقت حين خبت	جعلت انفس اعضائي لها حطبا

« وَقَالَ مِنْ قَصِيدَةِ عَضِدِيَةِ سَدِيقِهِ: (٢) »

الست تر الاوضح في دهمه الدجى	و منشؤها بالنا ظرين رفيق
دخاناً سخامى الصفات شراره	بروق و عقد الريح فيه وثيق
وليلاً كيوم الوصل اما رياضه	فزهر و اما مسيكه فعنيق
و بغداد بحر ساحلاه جواهر	و دجلة روض طرفناه شقيق
و قد صار يا قوتاً حصاه و عنبراً	تراها و امسى الماء وهو رحيق

وقال من اخرى :

ولم ير بحراً جرى بالعقا	رولا ذهباً صيغ منه جبل
الى ان جرت دجلة في الشعا	ع و طنب بالنور اعلى القل
سحاب الدخان و برق الشرا	رورعد الملاهي و غيث الجدل
و مازال يعلو عجاج الدخا	ن حتى تلون منه زحل

(١) نقل از يتيمة الدهر ج ٣ ص ٣٨١ چاپ مصر .

(٢) يتيمة الدهر همان چاپ ج ٣ ص ٣٨٦ .

فكنانرى الموج من فضة . فذهبہ النور حتى اشتعل  
 ۴ ابن بابك (ابوالقاسم عبدالصمد بن بابك) معاصر و مداح صاحب  
 بن عباد ( ۳۸۵ - ۳۲۶ ) « و قوله من اخرى في وصف اضرام النار في بعض  
 غياض طريقه الى الصاحب (۱) :

و مقلة في مجر الشمس مسحبا      ارعيتها في شباب السدفة (۲) الشهبها  
 حتى ارقني و عين الشمس فاترة      وجه الصباح بذيل الليل منتقبا  
 و ليلة بت اشكوا لهم اولها      و عدت آخرها استنجد الطربا  
 في غيضة من غياض الحزن دائية      مدا الظلام على اوراقها طنبا  
 يهدى اليها مجاج الخمر ساكنها      فكلما دب فيها اثمرت لهبا  
 حتى اذا النار طاشت في ذوائبها      عاد الز مرد من عيدانها ذهبها  
 و منها :

مرقت منها و نقر الليل مبتسم      الى عزيز يرى مذخور ما و هبا  
 ذوعزة كجبين الشمس لو برقت      في صفحة الليل للحرباء لاتصبا (۳)  
 ۵ - ابوسهل الجنبدي الكاتب : (۴) . « قال لنفسه » :

سقياً لزامرة زارت على عجل      و الليل البس غيطان الفلا غسقا  
 في ليلة بات شمل الانس مجتمعا      فيها و شمل الاسى و الحزن مقترقا  
 قطعت اولها شرباً و اوسطها      سكرأ و آخرها ضمأ و معتنقا  
 حتى بدالصبح محمرأ ذوائبه      كانه موقد في افقه سدقا  
 قالت تودعني و العين باكية      ياليت ان بياض الصبح ما خلقا

(۱) بيتمة الدهر چاپ مصر ص ۳۴۴

(۲) دراصل سدقة .

(۳) ايت قصيده در وصف آتش است ولي احتمال ميرود كه مربوط باتش سده باشد.

(۴) نقل از جزء دوم تنمة اليتيمه ص ۹۲ چاپ آقاي اقبال .

٦ - ابوصالح بن احمد النيسابورى المستوفى :

«... وله من سذقيه فى بعضى اصحاب الدواوين :» (١)

اذا حدث المرء عن فضله  
كفى امر ديوانه وحده  
و دبر اعمال سلطانه  
و منها :

ولولم يقبض لتدبيرها  
و بات الرعبه فى شقوة  
و منها :

ارى الناس يهدون ما استطرفوا  
و كل بمقدار امكانهم  
واصبحت عن شأ وهم قاصراً  
ولو كان فى قبضتى مـهجتى  
و لما تعذر مارمته  
ولست لاقدر فى همتى

٧ - مهبيار ديلمى (ابوالحسين) (٢) مهبيار بن مرزويه الكاتب

الفارسى الديلمى متوفى در ٤٢٨ هجرى).

«وقال يمدح فخر الملك وانشدها ليلة السدق وذكر وعداً كان سبق

له منه» : (٣)

ظل المنى واسع والشمل ملئتم  
يا دارلا غدرت يوماً بك النعم  
ويا ربى سعدت من بعد ما شقيت  
دامت عليك فارضت روضك الديم

(١) نقل از تنمة اليتيمة تعالبي جزء دوم ص ١١١ چاپ آفاى اقبال :

(٢) ابوالحسن (٣) ديوان مهبيار چاپ قاهره جزء ٣ ص ٣٦١ - ٣٦٠

بالامن فهو اليك اليوم مبتسم

.....

فيه العناية حتى تستوى القسم  
 لبل بنورك ماتت تحته الظلم  
 به الظواهر حتى ابيضت العتم  
 بلبلة من «جمادى» وهى تضطرم  
 وقلبه بارد من حسنها شبم  
 فيه و بالنار ليلا يعرف العلم  
 هذا مقام على الافكار بنعجم  
 بها السماء يقيناً انها حرم  
 ترجو نذاك فمجموع ومنفصم  
 لك النجوم وهذا كله حلم؟  
 حد به ترهف الهنديه الخدم  
 اقدامهن له والهام تنهزم  
 قصاً وتثبت اما حزت اللمم  
 تناحك الليل والاجفال تنسجم  
 حتى بكت ام رجاء فهى تبسم  
 من صحة وهما فى غيرها سقم  
 تشكو الجوى بلسان ما حواه فم  
 او اصعباً تلتظى مسها حنم  
 حتى يساق فيدنى وهو يهتضم

ان يلتفت عنك وجه الدهر متقبضا

.....

لكل وقت نصيب منك تلحظه  
 يوم بعدك مات الظلم فيه الى  
 لم يرض جودك ان تخضر مخصصة  
 و ليلة من صياء وهى مظلمة  
 وجه الزمان بها حرات ملتهب  
 تاهت على العام اذ صيرتها علماً  
 افتح على و علمنى الذكاء اصف  
 ادارك الافق العالى؟ ام اعتصمت  
 ام الكواكب من شوق اليك هوت  
 ام انت يوسف هو عوداً وقد سجدت  
 ومرهفات على حد الظلام لها  
 اذا وقفن صفوفاً للدجى ثبتت  
 ترداد نوراً اذا ابصارها انتقصت  
 من كل خافقه الاحشاء ساكنة  
 فلست ادري اخوف منك خامرها  
 هيفاء دقتها فيها و صفرتها  
 قامت على فرد ساق مالها قدم  
 اما قناة وقد خاض السنان دما  
 و ذى قوائم لايمشى باربعة



انى لاعجب منها وهى وادعة تبكى وعيشتها من ضربة العنق (۱)

\*\*\*

## ۱۱ - آتش افروزی

### الف - آتش افروزی و جنبه‌های آتش ایران

۱- آتش واحترام | کلمه آتش (آذر) - آذر در اوستا (آتر âtar  
 آن در دین زرتشت | و (آتر - âtere) و (آتھر - âthr) (و آتر âtr  
 و در فرس هخامنشی âtre آمده است؛ در پهلوی (آتور - âture) و آتخش  
 و در فارسی آذر و آتش گوئیم. این کلمه در لهجه های محلی با اندک  
 اختلافی نیز دیده میشود چنانکه در لهجه کردی اصلا بشکل آگر - âger  
 مستعمل است منتهی در لهجه اورا مانی آھر âher و در لهجه کرمانجی  
 âwer و âwer (بارء کردی) و در کرمانشاه و دیهای اطراف آن گاهی  
 بجای آگر، آیر - âyer تلفظ میشود. آذر نام فرشته نگهبان آتش و یکی  
 از بزرگترین ایزدان مزدسناس و آتش نیایش که یکی از قطعات  
 اوستائست در ستایش این ایزد میباشد، این آخشیج پیش آریائیهای  
 ایرانی و هندی پیش از سایر اقوام هند و اروپائی اهمیت دارد چنانکه  
 برای نمودن ارج و پایه آن، در نامه آسمانی ایرانیان (اوستا) آذر پسر  
 اهورامزدا خوانده شده است. در پرستشگاهها، آتش که نماینده فروغ  
 ایزدست بابد همیشه روشن باشد چنانکه در کلیسای کاتولیکها نیز همیشه  
 چراغی برافروخته است، اقوام سامی نژاد نیز آتش را مقدس میدانند

(۱) یاد آور این شعر منوچهریست که در وصف شمع گفته است

چون سیری آتش اندر تورد زنده شوی

چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن

و در تورات است که «یهوه» خدای بنی اسرائیل در زبانه آتش با موسی سخن گفت .

در کلمه آذربایجان (آتوریاگان) نیز نام ایزد آذر بجای مانده است . و چون خود این واژه در زبان امروزی ما برجاست و کسی ممکن نیست که در مفهوم آن شکی کند از اینکه جهت بیش ازین از آذر سخن نمیرانیم ، و برای دانستن اهمیت آن در دین زرتشتی رجوع کنید به مقاله<sup>۲</sup> آذر در جلد اول یشتها تألیف آقای پورداود .

**۲- احترام آتش در ایران** | احترامی که این آخشبیج در میان مردم پس از اسلام تا امروز کنونی این مرز و بوم دارد بسیار ، و

بدون شك این عقائد و سنن یادگار نیاکان و ایرانیان نام آور باستان است که پشت پشت از پدر پسر رسیده و محفوظ مانده است .  
ایرانیان قدیم با اهمیت آتش پی برده معتقد بودند که :  
آنچه آفریده اهوراست باید ستوده و معزز باشد .  
از اینرو با ندرستگی ویژه پیدا کردند و آنرا بخشایش ایزدی دانسته ،  
شعله اش را یاد آور فروغ رحمانی خواندند .

بعد از حمله عرب بایران و مسلمان شدن ایرانیان ، کم کم نومسلمانان پارسی در شهرها بیشتر معتقدات باستانی خود را از دست دادند ولی در کوهستانها یا نقاطی که از مرکز حکومت عربی (یا ایرانی و عربی) برکنار بوده است ، برخی از عقاید دینی و رسوم ملی خود را تا این عهد نگهداری کرده اند ، اما شاید نگاهداری و حفظ این عقاید ، از این پس دشوار باشد ؛ زیرا وسائل حمل و نقل و مسافرت و رسوخ تمدن آلوده و رسوم بی بنیاد

## آتش افروزی

شهر نشینان در دیه‌ها، سبب فراموش شدن رسوم کهن و عادات دیرین ملی خواهد شد، از اینرو لازمست که بایاد آوری و نگارش این رسوم کهن از سرعت فراموش شدن آنها کاست. و ما اینک آنچه را که از پژوهش و تفحص در نقاط مختلف ایران گردآورده ایم مینگاریم:

۱- سوگند بآتش و چراغ - در غالب شهرهای ایران بویژه گیلان و همچنین میان کردان رسم است که چون آتش را نیروئی حیات بخش و عنصری مقدس میدانند، آنرا در ردیف دیگر مقدمات دینی و ملی قرارداد و بدان سوگند میخورند و اغلب دیده میشود که چون مردم سوگندی چند یاد کردند تا گواه راستی سخنشان باشد ولی شنوندگان باز شك و تردید نشان دادند، روی بآتش کرده میگویند: «باین آتش قسم» و گذشته از این بسا به: «سوی چراغ» یا «شاه چراغ» یا «اجاق ابراهیم» نیز سوگند یاد میکنند.

سوگند با جاق خانه نزد کردان که آنرا (کوانی Kowāni) گویند و چراغ و آفتاب، بسیار معمول و متداول است چنانکه گویند: «باجاق مرتضی علی» یا «وی کوانی» = بدین اجاق» یا «بتیرتاو» = بشعاع آفتاب (۱) «یا: خور نازار» = بافتاب عزیز» یا: و خور زرد» = بافتاب زرد» یا: و خور قیامت» = بافتاب قیامت» یا: بترس اگر (beterse âgar) = بحق ترس آتش) و جز آن.

۲- آتش در خانوادہ - بیشتر کدبانوهای گیلان در زمستان و تابستان آتش اجاق را شب در منقلی ریخته و چند زغالی روی آن

(۱) این سوگند بیشتر در کردستان ترکیه یعنی در لهجه کرمانجی شمالی متداولست. برخی قبیله‌ها بجای تیز *tig*، تریز *treg* (بازاء کشیده) تلفظ میکنند.

## آتش افروزی

و آنرا با خاکستر میپوشانند و صبح روز بعد برای روشن کردن آتش استفاده میکنند و بدین طریق بدون اینکه متوجه باشند مدام آتش را نگهداری مینمایند.

زمینهای پست گیلان که هوا نسبتاً ملایم و رطوبت فراوان است از آده نمیشود، برای گرم کردن اطاق بیشتر آتش را در مجمری میان اطاق میگذارند و ساکنین خانه بدور این مجمر حلقه دپها نیز اجاق ماندنی در اطاق ساخته و در آن بیشتر هیزم میسوزانند؛ بیشتر مواقع سال آتش در دسترس مردم است.

ز قرائن این اجاقهای بزرگ زمینی که گاهی برای پختن نان کار میرود، از دیر باز موجود بوده و بودنش را شگون میدانسته اند - احترام بآتش و روشن داشتن چراغ - اساساً خاموشی در نزد کردان و نواحی دیگر ایران گناه و سبب نکبت عیشت است و هیچگاه نباید چراغ را با دمیدن (پف کردن) زد، بلکه باید فتیله آنرا پایین کشید (۱) همانطوریکه دمیدن سواب و مایه بدبختی میشود؛ افروختن آن پیش از غروب آفتاب خبی و گشایش زندگی خواهد بود؛ فرشته خیر و برکت در خانه‌ای میگردد که چراغ آن خانه تا بامداد روشن و افروخته باشد؛ ن روی آتش در اجاق، کاری بس زشت است؛ برای از میان

مضمون این شعر.

را که ایزد بر فروزد  
هر آنکس پف کند سبکت بسوزد  
یک استدی آمده و امروزه در مورد نافرمانی کردن از اراده و امر  
ی گردیده است، از عقیده احترام بآتش و اهورایی دانستن آن برخاسته باشد.

## آتش افروزی

بردن و خاموش کردن اجاق، باید باخاکستر روی آراپوشاندولی. بهتر است که آتش پیوسته در اجاق باشد.

هنگام روشن شدن چراغ باید بدان سلام کرد و درود فرستاد. اگر در اطافی. هنگام افروختن چراغ تنی چند باشند، همه باهم سلام میگویند و معتقدند که سلام کردن بچراغ شگون دارد و مایه روشنندلی است و کسیکه از سلام و درود دریغ کند مرتکب نوعی بی ادبی شده است. مردم عمداً هنگام خواب چراغ را خاموش نمیکند و اگر لازم باشد که آنرا خاموش کنند، قتیله آنرا پایین میکشند و معتقدند که چراغ باید خود بخود خاموش شود، روشن کردن چراغهای نفتی و شمع در محلهای متبرک و خرید نفت یا روغن برای چراغهای مساجد یا تکیهها هنوز هم رسم است و گاهی چراغ نیز وقف این محلهها میکنند، در کرمان و نقاط دیگر، هنگام غروب که چراغ افروخته میشود، دکانداران سخنانی باواز بلند و لحن مخصوص میگویند و از (شاهچراغ) کمک خواسته درخواست مینمایند که کسب و کارشانرا رونق و رواج دهد.

آقای ستوده ضمن بیان برخی از عقاید مردمان شمال چنین

نگاشته‌اند:

«در یکی از شبها، در درگاه (دو فرسنگی شمال لاهیجان) مهمان بودم پس از صرف شام خودرا برای استراحت آماده میکردم و چون هوا کمی سرد بود مجبور بودم دری را که تنها روزنه اطاق بخارج بود ببندم و برای اینکه هوای اطاق کمتر کثیف شود، میخواستم، چراغ را خاموش کنم ولی پسر بزرگتر صاحب‌خانه مرا مانع میشد، سرانجام صاحب‌خانه از گفتگویی ما آگاه گشته بتندی از طبقه پائین فریاد برآورد که: «هفتصد

## آتش افروزی

سالت چراغ این خانه روشن است، چرا شما میخواهید آنرا خاموش کنید. « باشنیدن این کلمات متوجه شدم که روشن داشتن چراغ برای تعارف بهممان و آسایش او نیست بلکه برای نگاهداری و دوام آتش است و البته روز بعد که آتش در اجاق خانه روشن شد چراغ را خاموش کردند بدین طریق هفتصد سال آتش را در خانه خود روشن نگاهداشته بودند. »

۴ - آتش نباید خواست. خانواده‌هایی که دارای یک پسر هستند بکسی آتش نمیدهند و اگر اتفاقاً همسایه‌ای آتشش خاموش شده باشد نباید از این گونه خانواده‌ها آتش بخواند چه اگر خواست، اهل خانه باو خواهند گفت « پیله علی داریم » و آت شخص فوراً فهمیده بخانه دیگر میرود.

۵ - آتش در دسته‌های سوگواری بویژه سوگواری محرم، در دسته‌هایی که برای عزاداری در دهه محرم شب‌پاره می‌اقتادند گذشته از طبقه‌هایی که روی آن چراغهای زنبوری و لاله می‌گذاشتند، مشعلی نیز بعد از علم حرکت میدادند، این مشعل را اشخاص معینی حرکت میدادند و مردم، این مشعل و برندگان آنرا محترم میداشتند.

در بعضی دیبها پس از مردن یکی از خویشاوندان تا سه شب چراغ را خاموش نمیکنند و این عمل را باعث خشنودی روان در گذشته میدانند.

۶ - آتش در مراسم دینی - در بیشتر خانه‌ها همه هفته شبهای جمعه برای ثواب و شادی روان مردگان چراغ را تا باهداد روشن

## آتش افروزی

نگاه میدارند و بسیاری از خانواده‌های کرد ادعا میکنند که هیچ شب‌جمعه‌ای چراغ خانه آنها خاموش نگشته است و معتقدند که با این کار، روان درگذشتگانرا از خود شاد داشته‌اند، حتی شبهای جمعه افروختن شمع‌ها در سقاخانه‌ها و مسجدها ثوابی بزرگ میدانند، برای برآمدن نیازمندیها نیز غالباً شمع نذر میکنند و اگر ابن شمعها در هفت سقاخانه یا مسجد یا بقعه متبرکه افروخته شود اجر و ثواب آن بیشتر خواهد بود.

۷ - آتش در هفت سین - شمع و آتش از نخستین لوازم سفره «هفت‌سین» محسوب میگردد که تا امروز نیز بجای مانده است و هنگام تحویل سال گسترده میشود.

۸ - آتش در سفره عقد - شمع و مجمر آتش در سفره عقد نیز از لوازم است، در این مجمرهای پر آتش اسپند و چیزهای دیگری بخور میکنند و دائماً درود میفرستند، کردان در هنگام عروسی چندین چراغ افروخته و مجمر آتش پیشباز عروس میآورند و با ریختن اسپند در آتش تند تند درود مفرستند، هنگام دست بدست دادن عروس و داماد نیز این عمل تکرار میشود، هرچه در مجلس عقد و عروسی بیشتر چراغ افروخته شود دوام لذت و خوشی آن خانواده بیشتر خواهد بود.

در کیلان و نقاط دیگر دخترانی که اندیشه و آرمان عروسی دارند هنگامیکه عاقد خطبه عقد میسراید فراز بام رفته و درست بالای سفره عقد، قوطی کبریتی بدست گرفته و يك يك چوبهای آنرا آتش میزنند، اگر عاقد خطبه عقد را زودتر تمام کرد و کبریتها هنوز پایان نرسیده بود باقی آنرا بخانه میبرد و تنها چراغ خانه را با کبریتهای باقی مانده روشن

میکند، یکسال نخواهد گذشت که این دختران عروسی خواهند کرد. .  
 ۹ - آتش برای جغد - اهالی گیلان مانند دیگر قسمتهای ایران آواز بوم را شوم میدانند و معتقدند که اگر جغدی بر بام خانه ای صدا کرد بدون شك یکی از مردم آن خانه بدرود زندگانی خواهد گفت، در گیلان اگر جغدی بر بام خانه ای آوا بر کشد يك گل آتش بسوی او پرتاب کرده میگویند: «اگر گوشت خوائی بشو قصاب دکان، اگر آتش خوائی بیهنر فادم.»

۱۰ - آتشبازی - در شبهای اعیاد و جشنها یادر میهمانیهای رسمی و گاهی در عروسی از آتش برای ابراز شادمانی و خوشی درونی یاری جسته میشود و این رسم هم اکنون نیز در بیشتر نقاط ایران پایدار میباشد.

۱۱ - آتش باز (آتش خوار) - روز سیزده سال که بیشتر مردم گیلان بنخارج شهر یا ده برای گردش و سیزده بدر میروند هرکس کوشش دارد که وسائل راهش و شادی دیگران را فراهم کرده خود نیز خوشدل باشد، گروهی با آلات موسیقی مردم را سرگرم میدارند، عده ای حقه نازی کرده، مردم را بدور خود جمع میکنند، جمعی نیز بر سر چوب کوتاهی کهنه پاره ای بسته و آنرا بنفت آلوده میکنند و پس از آتش زدن آنرا بدهان فرو برده، بیرون میآورند و در ضمن انجام دادن اینکار میگویند: «گولی گولی آتش باز، میل باآتش دارم.» در تهران نیز جمعی بنام آتش افروز از این پیمش بوده اند که در ضمن حرکت با اعمالی شگفت آمیز نظر گذرندگان را جلب کرده پولی از آنان میگرفته اند، ولی امروزه این رسم از

میان رفته است.

۱۴ - آتش در تکیه ها - در عقدا که میان نائین و اردکان یزد واقعست سه تکیه دیده میشود، یکی از این تکیه ها که مهمتر و قدیمی تر است (۱). ساختمانی آجری شش ضلعی بلندی دو متر و قطر يك متر است که روی آنرا با گچ سید کرده اند از دو ضلع مقابل سوراخی بیالای ساختمان باز است که منتهی بسطح بالائی ساختمان میشود، هنگام عزا داری یعنی دهه عاشورا روی این بنا با چوب و بوته فراوان آتش می افروزند که شبها روشنی آن از يك فرسنگ راه دیده میشود گذشته از اینکه طاق نما های تکیه را آئین بسته در آن چراغهای مختلف می افروزند، این آتش که «کلک» نام دارد باید همواره در طی ده روز سوگواری بر فراز همین ساختمان روشن باشد.

روشن کردن این آتش در آغاز محرم کار ویژه حاجی عبدالله افخمی نامیست که ساکن این محل است و از دیرباز خانواده او این منصب را که نام آتش اندازی دارد باریت برده اند. (۲) پس از آنکه این مرد آتش را روشن کرد، سه نفر موظفند، آنرا با سداری کرده و مانع از خاموش شدنش گردند. و اینان نیز شب و روز تا دهم محرم آتش کلک را زنده نگاه می دارند.

در اردکان و شهر یزد نیز نظیر این ساختمان هست، در کرمان هم در میدان قلعه ساختمانی شبیه بساختمان عقدا معروف به «اجاق میدان قلعه»

(۱) این تکه در سال ۱۳۸۲ تعمیر شده است.

(۲) منصب آتش اندازی شباهت بکار آذربایان (آنوربان) دارد که در اوستا پیشوای دینی زرتشتی است، رجوع شود به یشتها جلد اول ص ۵۰۶.

## آتش افروزی

بوده ولی مع الاسف امروز خراب و ویران گشته است. گذشته از این بر سر بام یا تکیه ها چوبهائی بلندی ۵ تا ۸ متر قرار داده و شبها، خصوصاً شبهای آدینه چراغ بادی (دریائی) بوسیله ریسمانی بر فراز آن میکشند که از مسافت دوری دیده میشود، این چراغ هم تا بامداد روشن است و بعد از برآمدن خورشید آنرا پائین میآورند.



۱۳- تولیدان - در بیشتر شهرهای کرد نشین ترکیه و ارمنستان و سوریه و کردستان شمالی بویره شهرهای: ایروان، بدلیس، وان، ارزروم، خارپوط، دیار بکر و همچنین برخی نواحی شمالی عراق در اواسط ماه فوریه، از آغاز شب، آتشی در خانه ها و بامها و مکانهای بلند برافروخته گرد آید میچرخند و برقص و شادمانی می پردازند. این شب را کردان تولیدان tolidân مینامند.

تولیدان را کردان این نواحی درندز Drendez نیز مینامند و این کلمه همانست که ارمنه همین نواحی ترندس terndesse یا tiarndaraje گویند و چون مردم این نواحی در شهرها با ارمنه یکجا زیست میکنند لذا نام درندز کردی از این کلمه ارمنی گرفته شده است. کردان این شب را (خضر بی) نیز میگویند و معتقدند که درین شب خضر بیغمبر، خانه ها را سرکشی میکند؛ بدینجهت چراغها را تا بامداد روشن نگاه می دارند تا خضر بدان خانه رفته باعث برکت و نیک بختی آن خانواده شود.

در آغاز شب، کودکان و جوانان بگرد آتش بیای کوبی و دست افشانی

## آتش افروزی

بر خاسته و از روی آن می‌جهد و معتقدند که دود بن آتش هر کجا برسد، موجب فراوانی و برکت میشود، در عموم خانه‌ها هنگام خوابیدن دو چراغ را تا بامداد روشن نگه میدارند.

۱۴ - چهارشنبه سوری - درباره چهارشنبه سوری ازین پس مفصلاً

بحث خواهیم کرد.

شماره های جشنهای آتشی که در ایران باستان  
معمول بوده بسیار است و از آنجا که گروه مزدیسنان

### ۳- جشنهای آتش

اهتمام بسیار در احترام بدین آتش خشیج داشته اند، در سراسر سال بمناسبتی جشن آتشی برپا میکرده اند و ما از آن میان تنها بذکر آن در جشن و شهر یورگان و شب سوری میپردازیم و در پایان اشاره ای نیز بعلت پیدا شدن جشنهای آتش با آتش افروزی شب سده و اختلافی که در تعیین زمان آنهاست چنانکه از این پیش و عده داده بودیم بمنائیم

۱ - آذر جشن - جشن آتشی را که در روز نهم آذر ماه (۱) یعنی آذر روز بمناسبت برابر افتادن نام ماه و نام روز، برپا میشده است آن در جشن نامیده اند، این روز جشن آتش است و بنام فرشته یا یکه موکل بر آتشهاست چنین نامیده شده است، بگفته بیرونی مردم درین روز با فروختن آتش نیازمند میباشند و زرتشت فرمان داده است که در این روز آتشکده‌ها را زیارت کنند و قربانیها با آتش نزدیک نمایند و در کارهای جهان مشاوره کنند.

۲ - شهر یورگان - روز چهارم (۲) شهر یور ماه، شهر یور نام

(۱) برابر ۲۴ نوامبر .

(۲) ۲۱ اوت .

## آتش افروزی

دارد و چون باز دو نام ماه و روز بایکدیگر توافق یافته اند، آنرا شهر یورگان نامیده اند. شهر یورنام فرشته ایست موکل بر فلزات، بیرونی گویند: زادویه (۱) گفته است که شهر یورگان را آن در جشن میگویند و اینروز عید است برای آتشهایی که در خانه های مردم است و این عید در قدیم آغاز زمستان بوده است و آتشیهای بزرگ در خانه ها می افروخته اند و پرستش خداوند بسیار میکردند، مردم برای صرف غذا و شادمانی گرد یکدیگر جمع میشده اند و بگفته خورشید موبد آن در جشن اول این ماه (۲) و برای خاصه بوده است و از روزهای معروف ایرانیان محسوب میشود.

این جشن از روزهاییست که مردم طخارستان آنرا معمول میداشتند و این آتش را برای تغییری که در هوا پیدا میشده (آغاز زمستان) می افروخته اند ولی در زمان ما مردم خراسان این عید را در آغاز پائیز میگیرند (۳) کریستنسن در کتاب خود پس از ذکر این جشن از قول بیرونی، جشن مزبور را متعلق بهمان دسته جشنهایی میدانند که سده نیز در عداد آنهاست ولی در باره تعیین محل آنها متردد است و مادرین باره باختصار ذیل عنوان « هنگام سده » گفتگو کرده ایم (۴).

۳- شب سوری - آتش افروزی شب سوری از دیر باز معمول بوده است. و ها اینک آنچه را که در تاریخ بخارا تألیف نرشخی ( ۲۸۶-۳۴۸ ) در

---

(۱) زادویه پسر شاهویه مصنف کتابیست در باره مبدأ جشنهای ایران که بیرونی اغلب از آن نام میرد.

(۲) برابر ۱۸ ماه اوت.

(۳) شکی نیست که مراد از زمستان، زمستان پنجماهه قدیم است.

(۴) برای اطلاع بیشتری رجوع شود بکتاب « نمونه های نخستین بشر و نخستین پادشاه » تألیف کریستنسن.

## آتش افروزی

باره شب سوری آمده است مینگاریم: (۱)

«... و چون امیر سدید منصور بن نوح بملك بنشست اندر ماه شوال سال بسید پنجاه بجوی مولیان، فرمود تا آن سرایها (سرای عمال) را دیگر بار عمارت کردند و هر چه هلاک و ضایع شده بود بهتر از آن بحاصل کرد (ند) ، آنگاه امیر سدید (سرای) بنشست هنوز] سال تمام نشده بود که چون شب سوری چنانکه عادت قدیم است آتش عظیم افروختند ، پاره آتش بجست و سقف سرای در گرفت و دیگر باره جمله سرای بسوخت و امیر سدید هم در شب بجوی مولیان رفت تا (هم) در آن شب خزینه و دفینه همه (را) بیرون برد .»

جشن و آتش افروزی شب سوری با قوی احتمال همین چهارشنبه سوری معمول در عصر ماست چه تطبیق نام و افروختن آتش و اینکه هر دو در پایان سال معمول بوده اند تقریباً یکی بودن آندو را ثابت میکند ولی تعیین اینکه آتش افروزی سوری چرا بشب چهارشنبه آخر سال افتاده است یعنی انتخاب «چهارشنبه» و قدمت آن دشوار میباشد و ما اینک خلاصه ای از رسوم چهارشنبه سوری را نقل میکنیم (۲):

۴۰- چهارشنبه سوری - چهارشنبه سوری یعنی چهارشنبه عیش و عشرت و خود میرساند که این شب را برای جشن و سرور بنیاد گذاشته اند این جشنهای ملی از دیر باز در ایران معمول بوده است . و ایرانیان در نگاهداشتن رسوم خود بیش از دیگر ملل آریائی و فاداری کرده اند

(۱) تاریخ بخارا چاپ آقای مدرس رضوی ص ۳۲ .

(۲) این خلاصه از مقاله چهارشنبه سوری آقای نفیسی در شماره ۱۱ سال اول و شماره ۱ از سال دوم مجله مهر نقل شده است، برای استفاده بیشتری بخود آن مقاله مراجعه شود .

## آتش افروزی

ایرانیان قفقاز هنوز شب چهار شنبه سوری هفت توده آتش می افروزند و از روی آن می جهند.

آیین چهارشنبه سوری - آیین چهار شنبه سوری با شب چهارشنبه آخر سال بر دو نوع است، قسمتی مشترک میان تمام مردم ایران است و قسمتی خاص مردم تهران است و یا اینکه هر شهری رسمی خاص خود دارد.

آتش افروختن - زیباترین و شاید قدیمترین آداب چهارشنبه سوری آتش افروختن و جستن از روی آن و شادی کردن گردانست که میان تمام ایرانیان مشترک میباشد.

بوته‌های گیاه و خار و گز را گرد آورده آتش میزنند و از فراز آن می‌جهند و در هر جستانی میگویند: «زردی من از تو، سرخی تو از من» و پس از سوختن خارها خاکستر آنرا جمع کرده از خانه بیرون میبرند و کنار دسوار میریزند برنده خاکستر هنگام بازگشت در را می‌کوبد، از درون خانه باید بپرسند «کیست» و او باید پاسخ دهد «منم» بگویند، از کجا آمده‌ای؟ پاسخ دهد از «عروسی» و بپرسند «چه آورده‌ای؟» جواب گوید «تندرستی».

فال‌گوش و آجیل مشکل‌گشا، کوزه شکستن، گره‌کشایی، دفع چشم زخم، بخت‌کشایی و شب‌نشینی همه از مراسم این شب است که غالباً در تهران و گاهی در شهرهای دیگر برگزار میشود.

در تبریز علاوه بر آتش افروزی، بر سر یکدیگر آب نیز میریزند و این خود یادآور جشن آبریزکان یا عقیده تطهیر تن از کثافات و

## آتش افروزی

آلودگیهای زمستان است؛ چنانکه بیرونی همین نکته را ضمن مراسم نوروز (روز ششم) در آثارالباقیه آورده است و ما بدان اشاره خواهیم کرد.  
در رضائیه شب چهارشنبه سوری، فراز بام خانه میروند و کجاوه‌ای را که با طاقه شال و آئینه زینت کرده و آرایش داده اند با طنابی سطح خانه فرود می‌آورند و می‌گویند:

• « بکش که حق مرادت را بدهد» کسی که در خانه است، مکلف است که در آن کجاوه شدرنی و آجیل یا خوردنیهای دیگری بگذارد، بویژه دامادی که تازه زن گرفته است ولی هنوز عروسی نکرده و موظف است که چنین کجاوه ای بیام خانه عروس ببرد، در زنجان بز رسم اخیر با اندک تفاوتی معمول بوده است.

۴. علت پیداشدن جشنهای آتش - در پایان این بحث شایسته است که از گفته کریستنسن و بیرونی و دیگران بعلل پیداشدن جشنهای آتش اشاره ای بکنیم:

کریستنسن در کتاب خویش (۱) آورده است که جشن آتش را « مانهارت Manhart » بمنزله دعای دفع شیطان و پری داسته و مگوید مردم بدانوسيله ميخواستند که بنور آفتاب نیروئی شدیدتر بدهند و نعمت زمین را فراوانتر سازند. دلیل مانهارت درین تعبیر آنست که دو جشن آتشی که بسیار رائج شده‌اند با انقلاب شتوی و صیفی منطبق می گشته اند، بعلاوه گردونه ها و صفحات فلزی که میسوزانند تحقیقاً معرف

---

(۱) Les types du premier homme et du premier  
101 par Christensen . p. 171 - 2 .

خورشید میباشد. (۱)

وستر مارک Westermark بر خلاف جشن آتش را بمنزله جشن تطهیر و تصفیه محسوب داشته است، یعنی: آتش میباید همه تأثیرات مخرب را سوزانده و محو کند، این تعبیر است که بیشتر مردم حتی کسانی که خود اینگونه جشنها را برپا میسازند، بدان معتقدند و هدف آن بیش از همه حمایت و نگهداری بشر است در برابر هرگونه جادو و افسوس-نگری که در نتیجه اعمال جادوگرانه پدید آید و همچنین در برابر طوفان و غیره، چرخهای فلزی باید نیروی جادوآه نامرئی را نابود سازد.

فرازز - Frazer ابتدا خواست که این دو تعبیر را با هم وفق دهد بدینگونه که: جشن آتش بمنزله درخواستی است از آفتاب و چون آفتاب دارای نیروی تصفیه است، آتش که تقلید است از خورشید، دارای همان نیرو خواهد بود معیناً فراز بعداً کاملاً فرضیه وسترمارک را پذیرفته است.

اما من (گریستنسن) معتقدم که فرضیه مانهارت و وسترمارک با هم ارتباط ندارند، چرخها و صفحه های فلزی بداهه بنظر من معرف آفتابند، ولی این وسایل را از روی اطلاعاتی که فراز بدست آورده جز در نواحی گرهسپر اروپا - آلمان - اتریش - سوئیس و کشورهای بکار نمیبَرند.

در کشورهاییکه دارای آب هوای معتدل هستند و تابستانها بسیار گرم میشوند، مانند ایران، مردم از باران بیش از آفتاب توقع فراوانی نعمت دارند، زیرا آفتاب همواره هست و دیگر نیازی باعمال خارق العاده برای

---

(۱) رجوع کنید بعنوان «آتش افروزی در اروپا».

## آتش افروزی

پیدا شدن آن نمیشد حتی بقدری سوزش خورشید در نباتات اثر دارد که مردم از آن بزار میشوند، در اینگونه کشورها نیروی تصفیه کننده آتش محتملاً تنها هدف و غایت جشن آتش است.

آتش بعقیده ووندت Wundt مانند آب، وسیله ابتدائی و مؤثر تصفیه و تجلیه بوده است. (۱)

در اروپا منظور از این عمل با عمل استغائه از خورشید، توأم میشود ولی در کشوری مانند ایران، شاید تنها هدفی که منظور است همان تصفیه باشد.

بیرونی آشکارا مینویسد که ایرانیان در شب جشن سده آتشی بر فراز کوهها و تپه ها و چمنها بمنظور تصفیه برمی افروختند تا در تاستانی که در پیش است از آفات مصون مانند فراوانی نباتات و نیکبختی آدمی و چارپایان تأمین شود، و نیز بمنظور اینکه نخجیر فروان و شکار نیک (۲) باشد، چند نمونه از پرندگان و شکارهای چارپا را گرد آورده تشنان را بنفت و قیر اندوده یا برپایشان بافتنهای گیاه بسته بطرف شعله آتش میرانده اند. عللی که کریستنسن از قول خود و دیگران ذکر میکند تا حدی درست و با اندیشه ها و افکار بشر نخستین سازگار است، ولی باید متوجه بود که وی نخست از عللی که بیرونی و دیگران درباره هر یک از جشنهای

---

(۱) این مطلب کاملاً درست است، چنانکه بیرونی نیز در آثار الباقیه

تصریح کرده است که در روز ششم نوروز، مردم بیکدیگر آب میباشند، زیرا معتقدند که تن آدمی در زمستان بدود و کثافت آلوده میشود و این آب برای تطهیر از آن آلودگیهاست، گذشته از اینکه هوا را تصفیه و تطهیر میکند و مانع بروز بیماری و وسام میشود.

(۲) این مطلب نادرست است و ما قریباً بدان اشاره خواهیم کرد.

## آتش افروزی

آتش نگاشته اند گو اینکه افسانه نیز باشد، مستقلاً هنگام بیان عقیده خویش سخن نرانده است؛ زیرا که این گونه عقاید با طرز اندیشه و فکر مردم این سرزمین سازگاری بسیار دارد.

دیگر آنکه احترام و تقدیسی را که این عنصر در میان مزدیسنان داشته ضمن بیان عقیده خود پیش چشم نداشته است. سوم آنکه رسوم را که بعد از اسلام در آتش افروزیها معمول بوده است با پیش از اسلام تطبیق کرده و حکم کلی نموده است و حال آنکه بهیچوجه از رسوم جشنهای آتش پیش از اسلام بویژه سده (بگواهی خود کریستنسن) اطلاعی در دست نیست و چنانکه پیش از این نیز اشاره کردیم سوزاندن حیوانات بدون شك از رسوم بعد از اسلام است چه مزدیسنان، جانوران، بویژه حیوانات سودمند را مقدس و محترم میداشته اند. و دیگر آنکه آتش افروزی شب سده، بدانگونه که در کتابهای دوران اسلامی آمده است، و مامفصلاً از آنها بحث کرده ایم، چنانکه کریستنسن اشاره میکند همه وقت برفراز کوهها و چمنها نبوده است؛ زیرا بگواهی اشعار فردوسی که ذکر کردیم پیش از اسلام در پیرامون آتشکدهها جایگاه ویژه ای برای جشن سده آماده میکرده اند (۱) و اساساً احترامی که این آتشخیز در آیین ایران باستان داشته است باعث توجه بسیار بدان، بویژه هنگام شادمانیها و جشنها شده است.

با اینهمه عقیده ای که کریستنسن اظهار نموده است صرف نظر از نکاتی که فوقاً بیان کردیم بسیار دور از حقیقت و اوهام بشر و نوشته های متقدمین نیست و گاهی با گفته نویسندگان چون بیرونی و دیگران کاملاً

(۱) رجوع شود باشعار فردوسی در همین مجلد ۵۰.

تطبیق میکند چنانکه ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه در سبب آتش افروزی آن جشن (شهریورگان) چنین مینگارد که این آتش افروزی برای رفع سرما و خشکی است که در زمستان حادث میشود، چه انتشار حرارت نابد کننده چیزها نیست که برای رستنیها زبان آور است.

چنانکه گفتیم کتابهای اسلامی برای هر يك از جشنهای آتش موجودی ذکر کرده اند ولی چون ذکر همه آنها از بحث ما بیرونست بدینجهت تنها افسانه ای را که در باره سبب آتش افروزی جشن سده در کتابها آمده است متذکر میگردیم. این افسانه را که مربوط است: برها ساختن از مائیل خوالیگر ضحاک، یکی از دومی را که برای غذا دادن بمارهای ضحاک محکوم بمرگ بوده اند و سکونت آنها در دماوند و شادمانی فریدون پس از قوف بر این امر، مادر ضمن بیان مطالب پیش نکاشتیم و در ذیل عنوان سده در متون فارسی و تازی نیز میتوان تفصیل آنرا دید و بتکرار آن نیازی نیست ولی تنها نکته ای که بحثش در این مورد سزاوار است، اینست که طبق مندرجات شاهنامه جشنی را که فریدون پس از غلبه بر ضحاک گرفت، مهرگان است نه سده؛ و حال آنکه خیمام ذرنوروزنامه این جشن را سده میداند و کتابهای فارسی و عربی نیز که متن آنهار انگاشته ایم موهم هر دو قسمت است.

«موریه - Morier در دماوند ناظر جشن مهرگان بوده است که مردم دماوند آنرا (جژن کردی) مینامیده اند و میگفته اند که فریدون بر ضحاک در این روز غلبه یافت (۱). چنانکه ملاحظه میشود این عقیده

---

(۱) رجوع کنید بکتاب خلاصه تاریخ الکرد و الکردستان تألیف امین زکی چاپ مصر ترجمه محمدعلی عونی ص ۵۱.

مردم دماوند در جشن مهرگان بامتدرجات شاهنامه فردوسی در همین باره  
 کاملاً موافقت و ما برای مزید استفاده عین اشعار فردوسی را ذیلاً مینگاریم (۱)

دو پاکیزه از کشور پادشا	دو مرد گرانمایه پارسا
یکی نامش ارمایل پاکدین	دگر نام کرمایل پیش بین
برفتند و خوالگیری ساختند	خورشها باندازه پرداختند
خورشخانه پادشاه جهان	گرفت آن دو بیدار روشن روان
چو آمدش هنگام خون ریختن	بشیرین روان اندر آویختن
از آن روز بانان مردم کشان	گرفته دو مرد جوان را کشان
از آن دو یکی را پرداختند	جز این چاره ای نبر شناختند
برون کرد مغز سر گوسپند	بیامیخت با مغز آن ارجمند
یکی را بجان داد ز نهار و گفت	نگر تا بیاری سر اندر نهفت
نگر تا نباشی با باد شهر	ترا در جهان گوه و دشت است بهر
از اینگونه هر ماهیان سی جوان	از ایشان همی یافتندی روان
چو گرد آمدی مرد از ایشان دو بست	بر آسان که شناختندی که کیست
خورشگر بدیشان بزی چند و میش	سپردی و صحرانهادی به پیش
کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد	کز آ باد بر دل نیایدش یاد

بمناسبت اشعار اخیر فردوسی در باره نژاد کرد و گفته موریه  
 برخی معتقد شده اند نام جشن تولیدان کردی (در کردستان) که  
 ذکر آن گذشت و تقریباً معنی انتقام گرفتن دارد، بمناسبت غلبه فریدون  
 بر ضحاک است.

(۱) شاهنامه چاپ خاور ص ۳۶-۳۵.

## ب- آتش افروزی در اروپا

همانند جشن آتش افروزی ایرانیان در سده ، اروپائیان جشنهای آتش افروزی چندی در چندین هنگام سال داشتند این جشنها که یادگاری از آیین دیرین هند و اروپائی بوده بعدها پس از نفوذ دین مسیح رنگ و روی دین عیسوی بخود گرفته ، یکی از مقدسین این دین اختصاص یافت . اما آیین آتش افروزی چندی در این جشنها باقی بوده و هنوز در برخی از آنها پایدار است .

هر سال در چهار هنگام آتش می افروختند ، دو بار در بلند ترین و کوتاه ترین شبهای سال که شب آغاز زمستان (= یلدا) و شب آغاز تابستان باشد ، و دو بار هم در هنگامیکه شب و روز یکسانست یعنی آغاز بهار و آغاز پاییز . بعد ها مراسم آتش افروزی زمستان ، در ۲۴ دسامبر شب میلاد مسیح بعمل آمد و جشن آتش افروزی تابستان به ۲۴ ژوئن ، شب ولادت یوحنا تعمید دهنده حضرت عیسی افتاد . هنوز هم این رسم دیرین در بسیاری از سرزمینهای عیسوی کیش انجام میگردد . آدابی که در این جشن و پیش از این بجای می آوردند بخوبی یاد آورنده ایرانیان بوده است ، از آجمله در شب تولد یوحنا آتش کلان می افروختند ، شهر یاران و پیشوایان هم در شادمانی شرکت میکردند ، در پیرامون آتش پای کوبان سرود میخواندند و از روی آنپ می جهیدند .

نامزدان جوان با یکدیگر از روی آتش میگذاشتند تا از چشم بدو آسیب زمان در امان باشند و در زندگی زناشویی خوش و کامران زیند . گلهها و گیاهها نثار آتش میکردند . بسا کله های اسب و استخوانها ، حتی جانوران

## آتش افروزی

رازنده با آتش می افکندند، باین آرزو که بدبختی و سیه روزی با دود بدرود. در سراسر کشورهای اسکاندینا و جوانان شب زنده داری میگردند و باشادمانی آن شب را بروز می آوردند امروز این جشن کهنسال بشوئوق کشیشان بیش از پیش رنگ و روی دین عیسوی گرفته و گورهای مردگان را با گدلها مبارایند.

آتش افروزی آغاز بهار ب جشن فصح Pâque مبدل گردید، عیدی که حضرت عیسی در سومین روز شهادتش از گور برخاست و بسوی جهان مینوی آسمان شتافت.

جشن باستانی آغاز یائیز نیز بعید میشل Michel خوانده شده و در ۲۹ سپتامبر نام این مهین فرشته (archange) گرفته میشود و اکنون این روز بویره جشن خرمن اروپاست.

در کتاب « نمونه های نخستین بشر و نخستین پادشاه » کرستنسن (۱) نمونه هائی از آتش افروزیهای گوناگون که در مواقع مختلف برپا میشود آمده است که ذیلآنها اشاره میکنیم:

۱ - آتش گرم Feu de Carême ( ایام پرهیز کاتولیکها ) - از روز چهارشنبه پیش از عید احیای مسیح است تا روز عید که نمونه هائی از آن در بلژیک و فرانسه و آلمان و اتریش و سویس هست.

۲ - آتش پاک Feu de pâque - ( عید فصح نصارا - عید احیای مسیح ). نمونه های آن در آلمان، ایتالیا، سوئد، هلند، اسپانیا، ایتالیان

---

Les types du premier homme et du premier roi par A.(۱) Christensen . Stockholme 1917 {p . 167 . . . }

## آتش افروزی

مکزیک و آمریکای جنوبی در کلیسای سن سپولکر St. sépulcre . در بیت المقدس آتش نو، بهانی در روز شنبه عید پاک نزول میکند و در بونان نیز آتش نودر شنبه عید پاک افروخته میشود.

در ارمنستان، نزد اینکاهای (incas) پرو (perou)، هندیان مکزیک و مکزیک جدید، اسکیموها، چند قبیله آفریقائی و غیره جشن مزبور منعقد میشود.

۳ - آتش ماه مه - (شب جشن سنت و بُور (Saint vaubourg) و غیره، نمونه های آن در سوئد، نواحی مختلف آلمان، اتریش، آتش Beltané نزد سلت‌های (Celts) ایرلند و نیز در اسکاتلند و جزیره مان (man) .

۴ - آتش نیمه تابستان - (۲۳ یا ۲۴ ژوئن جشن سن ژان Saint Jean در اصل جشن انقلاب صیفی بوده است) نمونه های آن در دانمارک، نروژ، سوئد، آلمان اتریش، هنگری، سویس، فرانسه، بلژیک انگلستان، ایرلند، اسکاتلند، روسیه، لتونی، لیتوانی، استونی، اسپانی کرس، ساردنی، ایتالیا، یونان، مقدونه، آلبانی، و میان مسلمانان الجزیره و مراکش، اعراب و بربریان دیده میشود که آتشفائی در ۲۴ ژوئن برمی افروزند و آنرا با گیاهان معطر تقویت میکنند در حالیکه خود و فرزندان خود را بخور می دهند و دود را بسمت مزارع و باغ های خود میرانند و از روی آتش می جهند و خانه های خود را با هیزمهای آتش مزبور که خاکستر آن هم به اعتقاد ایشان دارای قدرت سحر آمیزی است دود میدهند.

۵ - آتش پائیز - در روسیه بر آتش ماه اوت منطبق میشود که بوضعی بدوی صورت میگیرد، یعنی قطعات چوب را بیکدیگر بمالند تا چرقه

بجهد، در کاپری Capri و ناپل جشن مزبور در ۸ سپتامبر یعنی روز تولد عزرای مقدس منعقد می شود و این همان جشن مشرکان باستانیست که در مسیحیت تغییر شکل داده، نزد سلتهای کشورگال galles، در ایرلند و جزیره مان همان جشن آتش Hallove'en در هنگام انعقاد آتش، Beltané، آتش پائیز در نواحی مختلف انگلستان و فرانسه برپا میشود.

### ۶- آتش نیمه زمستان - در هنگام جشن نیمه زمستان. انقلاب

شوی که در عهد باستان بخط آترا با ۲۵ سامبر منطبق میکردند بوسیله افروختن آتش یا مشعل، جشن گرفته میشد و آترا بمنزله روز تولد خورشید تلقی میکردند، همین جشن بعدها بروز تولد مسیح تبدیل یافت و بصورت عید نوئل ظاهر شد، آتش نوئل یا شمعهای نوئل در همه جای اروپا معروفست، در انگلستان و آلمان، سوئیس، بلژیک فرانسه و بعلاوه نزد اهالی صرستان، آلبانی مشعلهای نوئل بر علیه جادوگری برای دور کردن رعد و برق استعمال میشود.

همچنین کربستنسن در کتاب خود مینگارد که مارتین نیلسون Martin Nilsson در کتابش در باره جشنهای یونان اینچنین نام میدهد (۱):

جشن هرا - Hêra در Kithairon جشن ددالها، Dedales (Daidala) که در آن دسته جمع باسرود و آواز حرکت کرده و عروسکی همراه میکردند و در پایان آترا با گاوهای که برای Hera و ورزاهائی که برای زئوس Zeus قربانی میکردند، آتش میزدند و این قربانی رسمی

(۱) Grieshische Fest (Lp. z. 1906), p. 50-54-218-220

155-56, 433, 470

## آتش افروزی

بود بافتخار آرتیمیس لافریا Artemis Laphria در پاتراس patras که در آن قربانیها را زنده در میان شعله آتش میانداختند و در آن هنگام از همه نوع جانوران درنده و پرندگان خوردنی و اقسام میوه را فدیبه میکردند و همچنین جشن steptérion در دلفی Delphi و جشن کورتها (Couretes) در مسن Messeine را از این قسم باید محسوب داشت.

در دانمارك بقایای بسیار معروف جشنهای باستانی آتش عبارتند از آتشفهائی که در شب جشن « سنت و بور » بنا بر قول کرسستن vejle fjord ، در قسمت مرکزی ژولاند شرقی از Mariager fjord ، در قسمت جنوبی از Himmerland ، که از viborg گذشته بسمت جنوب تا دره veje ، و از بیابانهای مغرب Silkeborg گذشته بطرف S. Omme ، و سپس در بعضی نواحی Shesvig نیز مجری است ، و نیز آتش Saint-Jean که طبق اعتقاد عمومی ، برای آشکار ساختن جادوگرانی که از راه هوا به Blocksberg میروند و یا بعبارت دیگر برای اخراج ساحران منعقد میشود . شب سن ژان جوانان در اینجا و آنجا در حالیکه مشعلهائی با دستههای طویل با خود دارند در اطراف تپه‌ای میرقصند (۱) همچنین شمعهای نوئل Noël را میتوان نام برد که در ژولاند غربی در شب نوئل بر می افروزند و تا صبح آنرا در دست دارند انتهای شمعها را بمنزله داروی چارپایان مریض بکار میبرند و یادرتابستان

(۱) رجوع شود Feilberg ordborg over Jiske Almuesmaal, articles "valborgaften", et sankt Hans Blus ,

## آتش افروزی

آبهارا برای حمایت از طوفان استعمال میکنند (۱).

آتش مصنوعی که بدانوسیله در کپنهاگ Copenhagen در شب اول سال تفریح میکنند ممکن است از آثار جشن آتش نیمه زمستان باشد.

در خاتمه باید افزود که در شهر (کنستنتسا - Constantsa) که سابقاً جزء چکسلواکی بوده و امروز جزء کشور رومانیست در پنجم ژوئن (شب ششم) بیاد سوختن «یان هوس - Jan Huss» که یکی از مصاحبین مسیح است (مانند لوتر و کالون) و در سال ۱۴۱۵ میلادی بفرمان کاتولیکیهاسوخته شد، جشن آتش سوزی میگیرند. نیز در این جشن کوهه های هیزم رو بهیم اباشته با نفت با وسایل دیگر مشتعل می سازند و در ضمن انجام دادن این تشریفات سرود ملی چک خوانده میشود.

آتش افروزی دیگری در پایان آوریل بمناسبت تمام شدن زمستان و آمدن بهار در چکسلواکی معمولست، در این آتش افروزی مجسمه ای شکل زن ساخته و بدان «جادوگر زمستان» نام میدهند و آتش میزنند. این خاطره ظاهراً یادگار اساطیر قدیم چکسلواکیست. (۲)

در فرانسه جشن شمع افروزی بنام Chandelier در دوم فوریه هر سال با قنقار حضور عیسی در معبد و تطهیر مریم برپا میشود (۳).

### ج - آتش افروزی نزد آرمینیان

احترام و تقدیس آتش نزد آرمینه قدیم مانند سایر عناصر طبیعی از دیر باز رواج داشته است لکن چون آرمینه از مرحله پرستش

---

Ibid, article „julelys”.

(۱)

(۲) از افادات آقای ابولنسی.

(۳) رجوع شود به مقدمه فرانسه رساله حاضر.

## آتش افروزی

موجودات طبیعی گذشتند، این امر نیز مانند سایر عادات و معتقدات ملل دیگر دستخوش تغییر گردید.

در زمان هخامنشیان که کشور ارمنستان جزء قلمرو شاهنشاهی بزرگ ایران بود کیش زرتشت در ارامنه تأثیرهای ژرف بخشید. سترابون در کتاب خود میگوید: ارامنه همان کیشی را داشته اند که مادها و پارسها دارند. در کتیبه های شاهان هخامنشی ارامنه جزء مللی نام برده شده اند که آهورامزدا را میستوده اند و با ایرانیان دارای کیش واحد بوده اند. شکی نیست که احترام و ستایش آتش پیش از نفوذ مذهبی ایران (دین زردشتی) در ارمنستان وجود داشته است چنانکه از زمانهای قدیم این عقیده در نزد سایر ملل آربائی نیز مورد تقدیس بوده، بویژه اینکه وجود سلسله جبال کوهستانی ارمنستان، عقیده پرستش و احترام بآتش را تقویت مبر کرده است. طبق منابع و مدارکی که از مورخین قدیم ارامنه موجود است، آتشگاههای متعددی در ارمنستان موجود بوده که از آن جمله در ایالات واسپورگان، پایداگاران، آیرارات و غیره بوده است و چنانکه مورخین قدیم ارامنه نوشته اند این آتشگاهها همیشه مراقبت میشده است و پیوسته آنرا روشن نگاه میداشته اند. ارامنه قدیم بر طبق معتقدات خود تصور میکردند که مارها و دیوان و جانوران آزار رسان در کوههای آتشفشان ارمنستان پنهان شده اند بدین مناسبت آتشفشانی این کوهها را امری ایزدی میدانستند و هرچندگاه یکبار برای فرونشاندن خشم آنان از دختران زیبا و جوان خود قربانیهای بدین کوهها تقدیم میکردند. آتش پرستی باندازه ای در میان عامه ریشه دوانده بود و در اعماق عقاید مردم وجود داشت که در هنگام پذیرفتن کیش مسیح با آن نهمه فشار و

## آتش افروزی

مخالفت‌های پیروان کیش جدید با مراسم و معتقدات باستانی بازهم از آتش پرستی دست بر نداشتند و هنوز هم بقایای آن موجود میباشد، چنانکه در اواسط ماه فوریه (تقریباً در نیمه دوم بهمن ماه) هفته ای خاص شادمانی و خوشگذرانیست که نزد ارامنه باریگنتان Barigentan نام دارد و در شب روزی که terndesse نامیده میشود جشنی برپا میکنند و این جشن را که استقبال سیمون از مسیح است ارامنه tiarntarage تیارنتاراج میگویند. در این جشن مجمری بزرگ از آتش در کلیسا نهاده بدور آن پای کوبی و جستن کرده شادمانی مینمایند و موقع رفتن بمنزل هر يك چوبی یا شمعی را با آن آتش افروخته همراه میبرند و میکوشند که آن آتش خاموش نشود و با آن آتش خانوادگی ترتیب داده از روی آن میبرند و در حال خواندن سرودها و تصنیف‌ها بدور آن میچرخند؛ بویژه در دهه‌ها علاوه بر اینگونه شادیه‌ها بتراندازی نیز سرگرم و مشغول میشوند.

چیزی که از این مراسم مستفاد میشود: اینست که آتش از دیر باز نیروئی روان بخش و جاودانی بشمار میرفته و دیدن آن موجب نشاط و انبساط روان بوده است، و بهمین مناسبت این جشن در هفته ای واقع شده که خاص شادمانی است، جوانان بر طبق قانون کلیسا کلبه شادی‌ها، حتی مراسم نشان و نامزدی خود را در این هفته انجام میدهند، چه پس از ختم این هفته تا مدتی که قریب ۵۲ روز بطول میانجامد و بماء روزه منتهی می شود؛ اینگونه شادیه‌ها و طرب‌ها ممنوع است.

ارامنه از روزها و ماه‌ها پیشتر، ذخیره و اندوخته‌های بسیاری برای این هفته تهیه میکنند و بمصرف میرسانند؛ باده گساری در این هفته از حد

## آتش افروزی

میگذرد و دل‌های جوانان برای نشاط و دیدن دوستان بیشتر می‌طپد؛ کاروان‌های بزرگی در این هفته در دیه‌ها بر راه می‌افتد؛ این کاروان‌های شادی، حرکت خود را از منزل کدخدا آغاز می‌کنند و سپس به ریمنزلی که می‌رسند در در آنجا فرود آمده، خوردن چیزهای لذیذی که بر حسب استطاعت صاحب‌منزله تهیه شده است می‌پزدازند، صمناً برای کسانی که بضاعتی ندارند، آذوقه‌ای تهیه کرده بدیشان میدهند تا در این مراسم و جشن شرکت کنند این هفته آخرین هفته ایست که پس از آن دهقانان بشخم و کارهای کشاورزی خود می‌پزدازند.



# فہرست

## الف - نام گسان

ابو حرب (بختیار محمد) ۶۶	آدم ۶۵-۳۶
ابودلف ۷۵	آدم مز ۲۱
ابوریحان بیرونی ۷-۹-۱۲	ابن اثیر-۲۱-۲۲-۲۴-۲۵
۱۳-۱۶-۲۰-۴۴-۹۸	۴۶-۴۸-۷۹
ابوریدہ ۲۱	ابن العمید (ابوالفضل) ۴۲
ابوسعید (مسعود بن محمود)	ابن بابک (ابوالقاسم)
غزوی) ۶۲	عبدالصمد) ۷۶
ابوسہل الجندی ۷۶	ابن جوزی ۲۸
ابوصالح بن احمد النیسابوری	ابن حجاج ۴۹-۵۰-۷۴
المستوفی ۷۷	ابن خلدون ۲۱-۲۲-۴۸
ابونواس ۲۴	ابن فقیہ (ابی بکر احمد
ابی عبدالہ شمس الدین محمد	بن محمد ہمدانی) ۴۱
بن ایطال الانصاری ۵۰	ابن قتیبہ دینوری ۲۵
ابی علی رستم ۲۲	ابن نباتہ مسکویہ (ابوعلی
ابی الفداء ۲۱-۲۲-۲۵-۴۸	احمد بن محمد) ۲۱-۴۲
ابی الفوارس ۷۵	ابن نباتہ (ابو نصر عبد
احمد بن عبدالوہاب النویری	العزيز) یا (ابو یحییٰ عبد
(شہاب الدین) ۴۸	الرحیم بن مہدی) ۷۴
اردشیر بن بابکان ۲۹-۳۹-	ابوالحسن (مہیار بن مرزویہ
۴۴-۵۳	الکاتب الفارسی الدیلمی)
اردوان ۵۳	۷۷
ارسلان بن مسعود ۶۸-۶۹	ابوالحسن (محمد بن عبداللہ)
ارمائل (ازمائل) ۳۶	۷۴
۴۱-۴۵-۴۶-۹۸-۹۹	ابوالعباس الرینجنی ۴۲-۵۱
ازرقی ۴-۳۱-۶۷	ابوجعفر الموسوی (سید) ۴۳

بهمن اشیدری ۳۱	اسدی ۸۳
بیروبی (ابوریحان) ۱۵-۴	اسفندیار ۶۶-۵۳
۱۹-۳۵-۴۴-۴۵-۹۰-۹۴	اسکندر ۵۲
۹۷-۹۶	افراسیاب ۲۰-۴۹
بیشداد ۴۵	افریدون (افریدون) ۲۶-
بسفی (ابوالفضل) ۱۴-۲۸	۳۶-۳۷-۴۱-۴۵-۵۶
۳۷	اقبال ۲۵-۷۶-۷۷
بیوراسب ۳۶-۳۷-۴۱-۴۴	آفمندتر (قسیم الدوله) ۳۰
۴۵	۴۷
برویز شهریاری - و-	اقلیدش ۶۲
پل شوارتز ۲۹	امیر نصر (یوسف بن ناصر
پورداد - و - ۳۲-۸۱	الدین) ۲۷-۵۶ - ۶۰
پوروشسب (بهمن) - ه -	امین زکئی ۹۸
بین اسمیت ۲۵	انوشیروان ۵۵
تنش (تاج الدوله) ۳۰-۴۷	اوشهنج ۴۵
دریبت ۴۲-۴۵-۵۶	
ثعالبی ۲۴-۲۵-۴۲-۵۱-۷۴	بارتولولو ۳۰
۷۷	بختیار ۶۶
جم - ۲۰-۲۶-۵۶	بدیع الزمان همدانی ۴۲
جمشید سروشیان - ه - ۳۲	بوذرجمهر ۵۴
حوا ۵-۳۶	بروخیم - ۷-۱۰-۵۱-۵۲-
خاقانی ۳۱-۶۹	۵۳
خسرو ۵۷	بنی کسری ۷۹
خسرو پرویز ۵۰	بوئی (حسن) ۳۹
خضر ۸۹	بوئی (علی) ۳۹
خلیل ۶۹	بهار ۳۹
خواجه هماد الدین ۷۰	بهرام (چوبینه) ۵۴
خورشید موبد ۹۱	بهرام خدا بخش رئیس - و
خیام ۹۸	بهرام گور ۵۳-۵۴-۵۵
دار ۵۲	بهمن ۵۷-۶۷-۷۱

صبوری (عصرالہ بن ابوطالب)	دیرسیاقی (محمد) ۷۰
۳۵	دق ۴۹
صاحب بن عباد ۲۶	دوہارلہ (شارل) ۱۱-۹
ضحاک ۱۹-۹۹	دہخدا ۴۱
طہماسب ۲۰-۴۹	رستم ۲۲-۳۹
عبدالرسولی ۲۶-۲۷-۶۰	رستم گیو و
۶۹-۶۲	روشنک ۵۲
عبدالہ افضعی (حاج) ۸۸	زاخو ۱۰-۱۶-۴۵-۴۶
عبدالہ بن عبدالہ بن طاہر	زادویہ ۹۱
۲۴	زرتشت ۲-۱۰-۵۳-۸۰
عزرای مقدس ۱۰۳	۹۰-۱۰۶
عسجدی (ابونظر عبدالعزیز	زکریا (ابوالقاسم محمد
بن منصور) ۵۷	بن عمر) ۸-۳۹
عضد الدولتہ بن بویہ ۴۴-۴۹	زو ۲۰
۷۴-۵۰	ساوہ شاہ ۵۴-۵۵
علی بن حمزہ اصفہانی ۴۸	سپندار ۷۱
عمر خیام ۱۹-۳۰	سترا بون ۱۰۶
عمیق (شہاب الدین) ۳۱	ستودہ ۸۴
۶۷	سعدی ۱
عمید ۲۲-۴۷	سلامی ۸۴
عنصری ۲۰-۲۶-۲۷-۵۶	سلیمان بن داود ۴۶
۵۷	سیامک ۶
عوفی ۵۷-۵۸	سیمون ۱۰۷
عوبی (محمد علی) ۹۸	شاپور ۵۳
عیسیٰ ۲۴-۲۵-۱۰۰-۱۰۱	شاہوبہ ۹۱
۱۰۵	شمس قیس رازی ۳
غزالی (ابو حامد) ۱۵-	شہریار خسرو روری
۲۹	شہریہ ۵۵
فانی (محسن) ۳۹	شہرین ۵۵
فخر الملک ۷۷	

مرداویج ۱۴-۲۱-۲۲-۲۳  
 ۲۵-۳۹-۴۲-۴۴-۴۶-۴۸  
 مسعود غزنوی ۱۴-۲۸-۱۲  
 ۶۶  
 مسیح ۱۰۱-۱۰۳-۱۰۵  
 ۱۰۶-۱۰۷  
 مصمغان (مصمغان) ۳۶-۴۱  
 ۴۶  
 مطرز (ابوالقاسم) ۲۴-۳۰  
 ۴۷-۴۹-۷۹  
 معزی ۲۵  
 مقدسی ۲۹  
 ملامظفر گنابادی ۵-۱۹  
 ملکشاه ۲۴-۳۰-۴۷-۴۹  
 منشوری سمرقندی (ابوسه)  
 احمد بن محمد ۵۸  
 منصور بن نوح (امیرسدید)  
 ۲۶-۹۲  
 منوچهر ۷۰  
 منوچهری (ابوالنجم احمد  
 بن قوص) ۸-۲۸-۶۳-۱۰  
 موریه ۹۸-۹۹  
 مونیه (ویلیام) ۳  
 مهرك ۵۳  
 میشل ۱۰۱  
 میشی ۵-۳۶  
 میشیانہ ۵-۳۶  
 میبندی ۶-۲۰

فراز ۹۵  
 فرخی (ابوالحسن علی بن  
 جولوغ) ۲۶-۲۷-۵۹-۶۰  
 ۶۲  
 فردوسی ۱۳-۱۹-۲۶  
 ۵۱-۹۷-۹۹  
 فریدون ۱۹-۲۰-۳۸-۹۸  
 قباد ۵۴  
 قزوینی (علامه) ۲۵  
 قلقشندی (شیخ ابوالعباس  
 احمد) ۴۹  
 قیصر ۵۵  
 کربستنسن ۳-۱۱-۱۳-۹۱  
 ۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۱۰۱-۱۰۱  
 ۱۰۳-۱۰۴  
 کرمایل ۹۹  
 کوشیار ۴۲  
 کیومرث (کیومرث) ۵۱-۶  
 ۱۹-۲۰-۴۴-۴۴-۵۰-۶۶  
 گردیزی ۵-۱۲-۳۶  
 لهراسب ۵۲  
 ماهیارنوابی-ج  
 مانهارت ۹۴-۹۵  
 محمد (ص) ۵۴  
 محمد شکیری (سید) ۲۰  
 محمد عبدالهادی ۲۱  
 محمود غزنوی (یمین الدوله)  
 ۲۷-۵۲  
 مختاری (عثمان) ۶۸  
 مدرس رضوی ۳-۹۲

هرمزد ۵۳	ناصرالدین نصرین ابراهیم
هما ۵۲	(شمس الملك) ۶۷
همائی ۵-۷-۸-۱۲-۲۹-	بر شیخی ۹۱
۳۰	نصرین احمد سامانی ۴۴-۵۱
هوشنگ ۶-۷-۱۹-۲۰-۴۲	نعمان ۵۳
۵۲	نقیسی (سعید) ۳۷-۳۳-۵
هوشیار (موبد) ۳۹-۴۰	۹۲
یان هوس ۱۰۵	نمرود ۵۶
یزدگرد ۵۳-۵۵	نوسیروان ۵۴
یغمائی (حبیب) ۵-۳۴	نیاطوس ۵۵
یمین الدوله (محمود غزوی)	نیلسون (مارتین) ۱۱-۱۰۳
۵۷-۵۸	وستر مارک ۹۵
یوخنا ۱۰۰	ووندت ۹۶

ب - نام کتابها

امثال وحکم ۴۲	آثار السافیه ۱۰-۱۶-۲۰-۴۲
انجیل ۲۵	۴۶-۹۶-۹۸
اوستا (استا) ۳-۸-۵۳-۵۵	احسن التفاسیم فی معرفه -
ایران در زمان ساسانیان ۳	الاقالیم ۲۹
بدائع اللغة ۶-۲۰	ارمنان (مجله) ۳۵-۴۲-۴۵
بندهش ۱۰	۵۶
برهان قاطع ۴-۶-۲۵	التفهیم ۵-۷-۹-۱۰-۱۲-
بلوغ الارب ۲۰	۲۹-۳۰-۳۵
تاریخ ابن خلدون ۴۸	الحضارة الاسلامیه ۲۱-۲۳-
تاریخ ابی العدا ۴۸	۲۸
تاریخ ادبیات همائی ۸-۱۲	السامی فی الاسامی ۴۶
تاریخ بخارا ۲۶-۹۱-۹۲	المعجم فی معانی اشعار العجم ۳
	المنتظم ۲۸

شرح مجابی الادب ۷۴	تاریخ بیهمی ۳۷
صبح الاعشی ۷۴-۴۹	جارب الامم ۲۳-۲۴-۴۲
عجائب الخلوقات ۱۹-۲۰	تنمة الیتیمه ۷۷
۳۹	توراة ۲۵-۸۱
فرهنگ آندراج ۴-۶-۲۰	ثمار القلوب فی المضاف و
فرهنگ اسدی (لغت فرس)	المنسوب ۲۴-۴۳-۵۱
۲-۸۳	حل التقویم ۷
فرهنگ انجمن آرا ۴-۶	خدایناهك ۳
فرهنگ جهانگیری ۲-۴-۲۰	مخلصه تاریخ الکردو
۷۵	الکردستان ۹۸
فرهنگ ساسکریت بانگلیسی	دستان المذاهب ۳۹-۴۰
۳-	دیوان خاقانی ۶۹
فرهنگ سروری ۲۰	دیوان فرخی ۲۶-۲۷-۶۰-
فرهنگ سریانی بانگلیسی	۶۲
پیس اسمت ۲۵	دیوان عمعی ۳۱-۶۷
فانون مسعودی ۱۹	دیوان عنصری ۲۶-۲۷-۵۶
کامل التواریخ ۲۳-۲۵-۴۶	۵۷
۴۷-۴۸-۷۹	دیوان نوحهری ۲۸-۶۳-
کتاب البلدان ۴۱	۶۶-۶۴
کیمیای سعادت ۱۵-۲۹-	دیوان مهسار ۷۷
۳۸	روضه المنجمین ۱۱
گاه شماری ۸-۱۰-۱۱-	زند ۵۳-۵۴
۱۹	فرین الاختبار گردیزی ۵-۷-
لسان الالباب ۵۷-۵۸	سأهنامه ۶-۷-۱۳-۱۹-۵۱-
مجمل التواریخ والقصص ۲۳	۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۹۸-۹۹
۲۵-۲۶-۳۹-	شرح بیست باب ۷-۱۹-۲۰-
معارف ۲۵	۲۵
مقدمة الادب ۸-۹-۳۹	شرح زیج خانی ۱۲
مهر (مجله) ۳۳-۹۲	

نوروزنامه ۱۹-۲۰-۳۰-	منتهی الادراك ۱۲
۳۱-۳۸-۹۸	نخبة الدهر ۵۰
نهاية الارب في فنون الادب	نمونه های نخستین بشر و
۴۸-۴۹-۷۴	نخستین پادشاه ۱۳-۹۱-
یشتها ۸۱	۹۴-۱۰۱
یتیمه الدهر ۷۵-۷۶-	

## ج - نام جایها

اسکاندیناوی ۱۰۱	آذربایجان (آذربایجان)
اصطخر ۲۰	۵۴-۸۱
اصمهان (اصهبان) ۱-۱۴	آذر برزین ۶۲
۲۰-۲۵-۳۲-۳۵-۳۹-	آزرگشسب ۵۴
۴۲-۴۶-۴۷-۴۸	آلبانی ۱۰۲-۱۰۳
اطریش ۹۵-۱۰۱-۱۰۲	آلمان ۹۵-۱۰۱-۱۰۲-
الجزیره ۱۰۲	۱۰۳
انگلستان ۱۰۲-۱۰۳	آمریکای جنوبی ۱۰۲
اورامان ۸	آیرارات ۱۰۶
ایتالیا ۱۰۱-۱۰۲	اردکان ۸۸
ایران ۱-۲-۸-۹-۱۵-	آرزوم ۸۹
۱۹-۳۲-۳۳-۵۵-۸۱-	ارمنستان ۸۹-۱۰۲-۱۰۶
۸۷-۹۱-۹۵-۹۶-۱۰۶	اروپا ۱-۹-۹۵-۹۶-۱۰۰
ایرلند ۱۰۲-۱۰۳	۱۰۱-۱۰۳
ایروان ۱۰۲	اروندروود ۵۵
بابا کمال ۳۱	اسیانی ۱۰۲
بابل ۴۹-۵۵	استانبول ۴۸
بدلیس ۸۹	استونی ۱۰۲
برلین ۱۱	اسکاتلند ۱۰۲

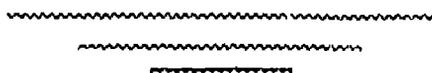
داسارک ۱۰۲-۱۰۴	بغداد ۲۰-۲۴-۴۴-۴۷
دجله ۴۹-۵۰	۷۹-۵۱
درگاه ۸۴	بلخ ۵۲
دلفی ۱۰۴	یلزیک ۱۰۲-۱۰۳
دماوند (دناوند) ۳۷-۴۵	بمبئی ۳۹
۴۶-۹۸-۹۹	بوداغ آباد ۱۷
دیار بکر ۸۹	بیانانک ۳۲-۳۳
رضائیه ۹۴	بیت المقدس ۱۰۲
رواندوز ۳۲-۳۳	پاراس ۱۰۳
روسیه ۱۰۲	پارسیس ۲۸-۶۳-۶۴-۶۶
روم ۵۴-۵۵	پایدارگان ۱۰۶
زرین رود (جرین) ۲۱-۴۲	پرو ۱۰۲
زنجان ۹۴	نبریز ۳۲-۹۳
زنده رود (زند رود) ۲۱-	ترکیه ۸۲-۸۹
۴۶	نهران ۱-۱۸-۲۶-۲۷-
ژولیند ۱۰۴	۳۱-۳۲-۴۶-۵۷-۶۷-
ساردنی ۱۰۲	۸۷-۹۳
سوریه ۸۹	توران ۱۹-۲۰
سوئد ۱۰۱-۱۰۲	جبل ۴۶-۴۸
سویس ۹۵-۱۰۲-۱۰۳	جرین (زرین رود) ۲۱-۴۲
شاه مهر ایزد ۱۷-۳۲	جوی مولیان ۹۲
شبستر ۱-۳۲-۳۳	چندق ۳۲-۳۳
شیراز ۳۹	حجاز ۵۴
صربستان ۱۰۳	حلب ۳۰-۷۴
طحارستان ۹۱	خارپوط ۸۹
طور ۵۶	خراسان ۹۱
طوس ۵۵	خره اردشیر ۵۳
	ختن ۵۷
	خور ۱-۱۳-۲۳-۳۳-۳۴

گیلان ۸۷-۸۵	عدن ۱۹
لاهیجان ۸۴	عراق ۸۹
لئونی ۱۰۲	عقد ۸۸
لیبزیك ۱۹-۳۹-۵۰	عکرا ۳۸
لینوای ۱۰۲	فارس ۲۰
لیدن ۴۱-۵۷-۵۸	فارین ۵۴
مان ۱۰۲-۱۰۳	فیروز بهرام (دییرستان) ۸۱
مراکش ۱۰۲	۳۲-
مرو ۳۷	فرانسه ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵
مسن ۱۰۴	فاهره ۴۹-۷۷
مصر ۲۴-۲۸-۴۲-۴۳-۴۸-	قفقاز ۹۳
۵۱-۷۴-۷۵-۷۶-۹۸	قنات غمستان (کهن غمستان)
مقدونیه ۱۰۲	۳۱
مکزیک ۱۰۲	کاپری ۱۰۳
نابل ۱۰۳	کینهاك ۱۰۵
نابین ۸۸	کرج ۱۰
نروژ ۱۰۲	کردستان ۱-۳۲-۳۳-۸۲-
واسپورگان ۱۰۶	۸۹-۹۹
وان ۸۹	کرس ۱۰۲
هلند ۱۰۱	کرمان و ۱-۱۷-۳۱-
همدان ۱۹	۳۲-۸۸
هند ۱۹-۳۸-۵۴	کرماشاه ۸۰
هنگری ۱۰۲	کریم کوه ۲۱
یزد ۲-۸۸	کنستتسا ۱۰۵
یونان ۱۰۲	کویر مرکزی (کویر نمک)
	۳۳
	کال ۹۵-۱۰۳

## فهرست

درست	نادرست	تسطر	صفحه
شعر های	شعر	۹	۱
Wörterbuch	wörterleuch	۲۲	۳
Stockholme	stockholme	۲۱	۱۱
Première partie	prepartie	۲۲	۱۱
بضاعیف	تضاعیف	۱۲	۱۳
وضیع	وضع	۱۸	۱۸
انیر	ایشر	۵	۲۱
صده	سده	۱۴	۲۳
۵۳۸	۴۲۵-۴۲۶	۲۳	۲۸
نفیسی	ننسیسی	۲۳	۲۸
Iran im	Iranim	۲۰	۲۹
-۷	-۵	۱۲	۳۵
خویش	خریش	۱۴	۳۸
منتسب	متست	۸	۴۰
-۸	-۶	۱	۴۱
صب	صب	۵	۴۲
بعیده	بعیده	۱۹	۴۲
العاده	العاده	۶	۴۳
مضاربه	مضاربه	۷	۴۳
کیومرث	کیومرث	۱۳	۴۴
القصیده	القصیده	۵	۴۴
جهنم	جهنم	۲	۴۵
وطاته	وطاته	۱۰	۴۶
مشویه	مشویه	۱۸	۴۶
مائه	مائه	۱۸	۴۶

در سب	نادرست	سطر	مصححه
« سده در اشعار تازی » سده در اشعار تازی		۲۰	۴۷
مائه	مأته	۷	۴۹
الحيوان	لحيوان	۱۶	۵۰
۹-	۷-	۱	۵۱
زائده است	بردهند	۱۹	۵۴
بموزبانان	بموزربانان	۱۴	۵۵
ازرقی	ارزقی	۲	۶۷
عمیق	عمق	۲۲	۶۷
بیند	بند	۱۶	۶۸
محمد — دبیر سیاقی	محمد دبیر سیاقی	۹	۷۰
سذقیه	سذقیه	۱۰	۷۵
تری	تر	۱۱	۷۵
عنم	حنم	۲۰	۷۸
المباد	المیاو	۲۰	۷۹
جشنهای	جشنهای	۳	۸۰
وخورنازار	خورنازار	۱۶	۸۲
âger	âgar	۱۷	۸۲
با کشیده	باراء کشیده	۲۲	۸۲
[هنوز]	[هنوز]	۵	۹۲
Noël	Noël	۱۷	۱۰۴





Yazd ne la célébraient plus. Depuis quelques années, cette fête est de nouveau célébrée également par la communauté zoroastrienne de Tehran. <sup>1)</sup>

---

1) Un problème particulièrement intéressant excédait les limites assignées au présent recueil: l'influence possible du rituel et des fêtes iraniennes sur le rituel et les fêtes du calendrier chrétien. Des recherches ont déjà été esquissées dans ce domaine, une enquête satisfaisante exigerait plus d'un volume. Cependant M. H. Goblot a aimablement attiré notre attention sur une correspondance restée, croyons-nous, inobservée jusqu'ici. Il s'agit de la fête de la "Purification de la Vierge" tombant dans le calendrier chrétien le 2 février (13 Bahman) quarante jours après la fête de la Naissance de Christ (25 décembre). La fête du 2 février met en même temps au premier plan la présentation de Jésus au Temple, et les textes liturgiques de ce jour le désignent comme "Lumière des nations". De là sans doute, pensent les liturgistes, serait né l'usage observé ce jour-là, d'une procession symbolique avec des cierges allumés. Et telle serait la source du nom de "Chandeleur" donnée à cette fête (Festum Candellarum). Mais on peut se demander avec M. Goblot, que nous remercions ici de nous avoir communiqué ses recherches et suggestions, si une explication inverse ne s'adapterait pas mieux à l'époque de large syncrétisme au cours de laquelle cette fête chrétienne prit naissance. On la trouve établie à Jérusalem dès le IV<sup>e</sup> siècle. Comment se fait-il que cette fête qui est loin d'être parmi les fêtes majeures de la Vierge, soit reconnue par les liturgistes chrétiens comme la plus ancienne de toutes? N'y aurait-il pas là un de ces cas de "conversions" d'usages ou de fêtes antiques en une signification religieuse nouvelle? Là où il se serait agi anciennement d'une "fête de la Lumière", l'acheminement vers une fête de Christ "Lumière des nations" ne viendrait-il pas naturellement a posteriori? On ne peut oublier qu'au IV<sup>e</sup> siècle il y eut en général une forte influence des cultes iraniens, y compris sinon surtout celui de Mithra. La fête zoroastrienne de Sadeh tombe cinquante jours avant l'équinoxe de printemps. Le léger décalage marqué par la date de la fête chrétienne pourrait s'expliquer par le souci d'en adapter le jour à sa signification transformée.

Chez les Iraniens contemporains, ce sont les Zoroastriens de Kermân qui ont le plus nettement et fidèlement conservé cette fête traditionnelle avec ses anciennes coutumes et cérémonies. Chaque année, le 10 Bahman (30 janvier) cette fête est célébrée par la communauté zoroastrienne de Kermân en un lieu d'une poétique beauté qui porte le nom de "petit jardin" (bâghtché). Cet endroit est à une distance d'environ un quart de farsang de la ville. Là donc est un jardin, dans lequel on reçoit les invités. A l'extérieur de ce jardin, pendant les jours qui précèdent la fête, on accumule du bois en tas. Les gens de la ville, dès le matin ou dans l'après-midi du jour en question, se rassemblent en ce lieu pour commencer les réjouissances et pour contempler la fête. Un certain nombre de personnes restent en ville et, à la nuit tombante, allument des feux sur le toit de leurs demeures. La nuit une fois tombée, après l'accomplissement de quelques cérémonies, les usages traditionnels de la fête se déroulent dans l'ordre suivant: les môbeds en vêtements blancs, chacun tenant deux flambeaux en main, sortent du jardin avec tous les invités, et au milieu des acclamations et de l'allégresse des assistants, arrivent au pied du monticule de bois. Après en avoir fait trois fois le tour et psalmodié l'hymne propre au jour de la fête de Sadeh, chacun de son côté, avec les flambeaux qu'il tient en main, met le feu au bois amoncelé. Les spectateurs restent là, jusqu'à la combustion complète du bois, à contempler et à se réjouir.

Il faut noter ce point que jusqu'à ces dernières années, la fête de Sadeh était seulement en usage chez les Zoroastriens de Kerman. Même les Zoroastriens de

rin en quantité si massive que la hauteur en rivalisait avec celle des hautes montagnes. On prépara les nombreux objets, les pigeons, et tout ce qu'il est dans la coutume de prévoir pour cette nuit. La fête de Sadeh arriva. Dès la nuit tombante, le prince vint prendre place au bord du lit de la rivière, là où l'on avait dressé sa tente. Les familiers du prince et les musiciens arrivèrent à leur tour. On mit le feu au bois. J'ai entendu dire que l'on put apercevoir à une distance de dix farsangs la lueur de ce feu. On projeta à travers les flammes les pigeons enduits de naphte et les bêtes sauvages revêtues d'une robe de neige. Et le spectacle commença. Cette fête de Sadeh fut telle que jamais je n'en vis de pareille. Toute cette nuit se passa dans l'allégresse.»

Ainsi que nous l'avons dit, la fête de Sadeh, depuis l'époque des invasions mongoles fut en premier lieu délaissée par les cours royales, ensuite progressivement par les particuliers eux-mêmes. Néanmoins, il est important d'observer que de nombreuses traces de cette fête existent encore dans le peuple iranien. C'est ainsi, par exemple, que le vieil usage s'était conservé jusqu'à ces dernières années à Shabistar, à Khour, et dans le Kourdistân. Dans le Sîstân, à l'époque des inondations, les gens se rassemblent sur les collines et les hauts lieux; on allume un feu et on célèbre la fête. En de nombreux points de l'Iran, c'est l'usage d'allumer un feu particulièrement aux derniers jours de l'année. On peut dire que ces petites fêtes du feu avec leurs particularités, sont un petit vestige des anciennes fêtes du feu de l'Iran.

crée. Le Feu lui-même, élément sacré entre tous, ne pouvait devenir la source d'un Mal. Aussi bien. Bîrounî déclare-t-il "maudites" les personnes qui se livrent au malfaisant usage en question.

La fête de Sadeh célébrée chez les rois, les ministres et les nobles, comportait entre autres cérémonies, la lecture de quelques "qasîda" composées en leur honneur par les poètes. C'était d'ailleurs un usage également suivi lors des autres fêtes. Nous possédons encore, tant en arabe qu'en persan, un bon nombre de ces adresses de félicitations composées à l'occasion de la fête de Sadeh.

Une des plus éclatantes fêtes de Sadeh fut celle dont le souvenir a été évoqué plus haut, et qu'en 426 H. on célébra à l'extérieur de la ville de Ghazna sur l'ordre du prince Mas'oud, fils de Mahmoud Ghaznawî. Bayhaqî, dans son Histoire <sup>1)</sup>, nous en a rapporté la description suivante: «Le Prince ordonna que l'on dressât des tentes sur la route de Merv, à une distance de trois farsangs du camp. La fête de Sadeh était proche. On expédia les chameaux du roi et toute l'armée vers la campagne. On commença à transporter du bois de tamarin en vue de la célébration de la fête de Sadeh. Après la fête, on se mettait en route. Soldats et chameaux se mirent donc à transporter le bois de tamarin et le jetaient en un certain endroit de la campagne, là où se trouvait le lit d'une grande rivière alors rempli de neige. Le bois accumulé finit par atteindre la hauteur d'une forteresse. On dressa des "tchahâr-tâq" en bois, très élevés, et on les remplit également de bois de tama-

---

13) Cf. Bayhaqî, *ibid.*

en propre aux cours des rois ou des princes, aux ministres ou à l'aristocratie, mais que toutes les classes de la société y prenaient part, chacun la célébrait aussi dans sa propre demeure. Pourtant, tout ce que nous allons rapporter ci-dessous, relève pour la plus grande part, des usages suivis par les cours royales et par la noblesse. Pour cette fête, les gens de toutes les classes de la société entassaient des masses de bois dans les demeures, dans les jardins ou même en pleine campagne, et allumaient le feu. Ce feu parfois atteignait une telle intensité que la lueur en était visible à plusieurs "farsangs" de distance <sup>1)</sup>. Autour de ce feu et à des intervalles déterminés, des emplacements étaient réservés aux rois et à leurs familiers, ainsi qu'aux grands personnages. Après avoir embrasé le feu, on y projetait des bêtes sauvages, et on obligeait les oiseaux à voler au-dessus de l'immense flamme <sup>2)</sup>. Ordinairement, on enduisait de naphte des pigeons et autres oiseaux, ou bien on revêtait des bêtes sauvages d'un mélange de naphte et de neige. On attachait des herbes à leurs pattes et on les projetait vers le feu <sup>3)</sup>, afin que ces animaux s'enfuissent vers la campagne, s'ils le pouvaient, ou bien fussent consumés dans le feu. Autour de ce feu, on prenait des boissons et on organisait des jeux. Mais il importe d'observer que la coutume de brûler des animaux lors de la fête du Feu, n'était pas en usage chez les anciens Iraniens. L'existence de ceux des animaux qui sont les créatures d'Ahoura Mazdâ, était sa-

---

1) Cf. Bayhaqi, Histoire, 1<sup>re</sup> éd. Tehran, p. 450; éd. Naficy, p. 588.

2) Cf. Birouni, K. al-Athâr al-bâqiya, p. 227.

3) Cf. Bayhaqi, ibid., et Borhân-é Qâti' s. v. "sadeh".

pompe et un éclat analogues à ceux qu'observaient les cours royales.

D'après les textes historiques, la plus ancienne célébration de cette fête sur laquelle quelque information nous soit parvenue, est la fête que Mardâwî ibn Ziyâr célébra à Isfahan en 323 H. . A la fin du IV<sup>ème</sup> et au début du V<sup>ème</sup> siècle de l'Hégire, Soltân Mahmoud également fut tout d'abord fidèle à cette fête. Dans la suite, par fanatisme religieux, il en délaissa l'observance <sup>1)</sup>. Mais à son tour Mas'oud Ghaznawî y fut fidèle <sup>2)</sup>. Dans son Histoire, Bayhaqî parle en détails de la fête de Sadeh que célébra Mas'oud au mois de Safar 426 H. . Malek-Shâh le Seljoukide. nous l'avons rappelé plus haut, célébra à Bâghdâd en 484 H. la fête de Sadeh, et Ghazzâlî dans sa "Kîmîyâ-yé Sa'âdat" commémore cette célébration. On peut trouver des indications encore plus précises concernant cette fête, chez les poètes persans jusqu'au VI<sup>ème</sup> siècle de l'Hégire. Mais après les invasions mongoles cette fête tomba dans l'oubli, et seuls les Zoroastriens de Kerman et de Yazd la célébraient encore. Au dire des vieillards de la communauté zoroastrienne, cette fête se célébrait encore dans ces deux villes il y a soixante ans. Elle existait même dans quelques lieux de population purement islamique. Mais aujourd'hui c'est seulement à Kerman et à Tehran qu'elle est célébrée, et dans les communautés zoroastriennes.

A juger en général des cérémonies de la fête de Sadeh, il est manifeste que cette fête n'était pas réservée

---

1) Cf. notamment les poèmes de 'Onsôri.

2) Cf. les poèmes de Farrokhi, de Manoutchehri, et l'Histoire de Bayhaqî. Voir les textes dans la partie persane du présent volume.

certaines contextes historiques, était sans aucun doute en usage bien avant l'Islam. Il est vrai que, concernant les modalités de cette fête à l'époque sâsânide, aucun renseignement ne peut être tiré des textes pahlavis existants. Mais les poèmes de Firdawsî, de même que certaines légendes remontant à l'époque sâsânide et dont la tradition parvint aux chercheurs de la période islamique tels que Birounî ou les auteurs du Shâh-Nâmeh d'Abou Mansour (dont l'irdawsî tira ses informations pour la composition de son propre Shâh-Nâmeh), — tout cela nous permet de reporter le moment où cette fête prit naissance, antérieurement à l'époque sâsânide.

A l'époque même de l'Islam, cette fête comme aussi plusieurs autres grandes fêtes des Iraniens (Nawrouz, Mehrgân, Bahmanjaneh, Abrîzékân, et quelques autres semblables.) subsistèrent un certain temps. Manifestement, ce furent les invasions mongoles qui mirent fin à leur existence dans les cours royales. Jusqu'au moment des invasions mongoles, la fête de Sadeh continua d'être célébrée dans la plupart et peut-être dans la totalité des cours des rois d'Iran, telles que la cour des Samanides, celle des Daylamides, celles des Ghaznavides, des Seljoukides, et les autres cours souveraines grandes et petites. Nous voyons même Malek-Shâh, au cours d'un voyage qui le mena à Bâghdâd en 484 H., y célébrer la fête de Sadeh. Comme nous le constaterons plus loin, la fête de Sadeh se célébrait avec une splendeur et un éclat parfaits. Ainsi en témoignent les poèmes de congratulations composés, à l'occasion de cette fête, par quelques poètes, à l'adresse de nobles, de ministres et de princes. Les ministres et les princes célébraient de leur côté la fête de Sadeh avec une

“sadhag” (سَدَق). De cette façon, le mot même de “Sadeh” ayant nettement le sens de “relatif au nombre cent”, il ne reste aucun doute que la dénomination usitée pour ce jour de fête soit relative à l'intervalle de cent jours alors écoulé depuis le jour initial de la saison d'hiver qui s'étendait sur cinq mois.

Ce mode de dérivation logique reçoit une confirmation par une autre voie. En effet, l'échéance du jour de “Naw Sadeh” ou “Bar Sadeh” coïncidant avec le cinquième jour du mois de Bahman, nous apprend que lorsque l'on prenait en compte les cinq jours intercalaires (“Andar-gâhân” ou les “Cinq jours dérobes”)—lesquels à la fin de la monarchie sâsânide tombaient, au dire de Bîrounî, à la fin du mois de Abân—l'échéance des cent jours écoulés depuis le début de l'hiver tombait alors le cinquième jour du mois de Bahman. Si au contraire on ne les comptait pas, l'échéance des cent jours écoulés depuis le début de l'hiver tombait le dixième jour du mois de Bahman, lequel était alors le jour de Sadeh. En d'autres termes, “Sadeh” est le centième jour depuis le début de l'hiver, à la condition de mettre hors de compte les “cinq jours dérobes”, tandis que “Naw Sadeh” est le centième jour depuis le début de l'hiver, à la condition de prendre en compte les “cinq jours dérobes”. Suivant l'information transmise par Bîrounî <sup>1)</sup>, les gens de Karaj désignaient la vigile de la fête de Sadeh par le nom de “Shab-é gazaneh”. Cinq jours avant la nuit de la fête de Sadeh, les Iraniens avaient une autre fête qu'ils dénommaient “Bar Sadeh”.

La fête de Sadeh, ainsi qu'on peut le déduire de

---

1) Cf. K. al-Athâr . . . éd. cit. p. 227.

ces légendes, c'est que la fête de Sadeh est à compter parmi les très anciennes fêtes de l'Iran, ayant existé dès une époque très reculée, peut-être même dès avant la fondation des villes chez ce peuple d'antique civilisation.

Les auteurs ne divergent pas moins quant aux raisons de la désignation de cette fête par le nom de "Sadeh". Certains, anciens ou récents, ont même sur ce point des interprétations étonnantes. Mais l'opinion qui de toutes apparaît comme la plus raisonnable est celle que nous résumerons maintenant. <sup>1)</sup>

Il faut tout d'abord considérer qu'à une certaine époque de l'ancien Iran, l'année était divisée en deux saisons: l'hiver comprenant cinq mois, et l'été qui en comprenait sept. Le printemps, l'été et le premier mois de l'automne actuel rentraient dans la saison dénommée "hama" (lâbestân); les cinq autres mois commençant avec le mois de "Abân", formaient la saison dénommée "zima" (zamestân). Si nous évaluons chronologiquement l'intervalle qui sépare le jour de la fête de Sadeh—tom-  
bant le dixième jour (Abân rouz) du mois de Bahman—, et le début de l'ancien hiver (premier jour de Abân Mâh), nous trouvons un intervalle de cent jours. D'autre part, nous savons que le mot persan "Sadeh" est composé de deux éléments: "sad" (cent, سد = صد) et "eh" (•), suffixe de relation. Ce mot se présentait régulièrement en pahlavî sous la forme de "sadaq" (سداق) ou

---

1) Pour comparer les autres opinions sur ce point, cf. entre autres Bîrounî, *al-Tafhîm fi awâ'il sanâ'at al-tarjîm*, éd. Homâyi, Tehran 1316-1318 H., p. 257; K. al-Athâr al-bâqîya, éd. Sachau, pp. 226-227; Gardîzî, *Zayn al-Akhabâr*, photo. du ms. Bibl. Nat. de Paris à la Bibl. Nat. de Tehran, fol. 171; et d'une façon générale les Dictionnaires persans au mot "Sadeh".

• •

toutes les fêtes du Feu chez les Iraniens, était la fête de Sadeh, laquelle se célébrait la nuit de "Abân" (la dixième) du mois de Bahman. L'orthographe pahlavie de ce mot est "sadhag", tandis que la forme arabisée de ce même mot a donné "sadhaq". Cette fête est la plus ancienne parmi les fêtes de la race iranienne.

Dans les récits iraniens, l'origine de chacune des grandes fêtes solennelles, telles que Nawrouz et Mehr-gân, était attribuée à l'un des rois et des héros légendaires de l'Iran, dont l'existence ne s'éloignait pas trop de la réalité historique. Tel était aussi le cas pour la fête de Sadeh. On en faisait remonter l'origine tantôt à Houshang, tantôt à Farîdoun, tantôt à Gayômarth, tantôt aussi à Ardashîr-é Pâpakân. On peut lire, par exemple, chez Firdawsî, comme aussi chez certains historiens et astronomes qui réservèrent une place dans leurs livres à la description du calendrier et des fêtes iraniennes, que Houshang, à qui reviendrait le mérite de la découverte du feu, avait été le fondateur de cette fête. Birounî cependant rapporte une autre légende, dont il résulterait que la fête de Sadeh prit naissance à l'époque de Farîdoun, après la victoire sur Zabhâk <sup>1)</sup>. Quelques auteurs ont même fait remonter cette fête à l'époque de Gayômarth <sup>2)</sup>, tandis que 'Imâd al-Dîn Zakariyâ Qazwînî, célèbre auteur du VII<sup>ème</sup> siècle H., déclare par contre: «La fête de Sadhag fut une des institutions de la mère d'Ardashîr-é Pâpakân». Quant aux raisons d'être de cette fête, le même auteur rappelle un certain nombre de mythes et de légendes. Le seul renseignement certain que nous puissions tirer de toutes

---

1) Ibid. pp. 226-227.

2) Cf. Borhân-é Qâti', au mot 'Sadeh'.

Dans l'Iran ancien, il existait plusieurs fêtes du Feu groupées sous la désignation commune de "Azarjashn". L'une d'entre elles avait lieu le 4 Shahrivar, c'est-à-dire le "jour" de Shahrivar du "mois" de Shahrivar, jour désigné comme "Shahrivargân" <sup>1)</sup> et qui jouissait du titre général de "Azarjashn". "Shahrivargân" était une fête du Feu que chacun célébrait dans sa propre demeure. On allumait de grands feux, et on passait ce jour dans la louange et l'adoration de Dieu. Abou Reyhân Bîrounî a rapporté d'après le propos direct d'un môbed, que "Azarjashn" provenait originellement du peuple de "Tokhâr", lequel faisait partie des peuples orientaux de l'Iran. <sup>2)</sup>

Une autre fête du Feu tombait le neuvième jour du mois de "Azar", c'est-à-dire précisément le jour de "Azar" que l'on dénommait "Azargân". Ce jour-là, on allumait le feu sur les autels du Feu et dans les maisons, et on célébrait la fête. Celle-ci jouissait également de l'appellation générale de "Azarjashn" <sup>3)</sup>.

Mais la plus importante et la plus solennelle de

---

1) Dans le calendrier de l'ancien Iran, l'année était divisée en douze mois de trente jours, plus cinq jours intercalaires (les "Cinq dérobes"). Chaque mois était désigné par le nom de l'un des Archanges (Amahraspands) ou des Anges (Yazatas). A leur tour, douze jours parmi les trente jours du mois étaient désignés par le nom de l'un des douze mois. Le jour dont le nom coïncidait avec le nom du mois, était pris comme jour spécial de fête, et pour désigner cette fête on ajoutait respectivement à chaque nom le suffixe "gân". Par exemple, le jour de Shahrivar (quatrième jour) du mois de Shahrivar était désigné comme fête de "Shahrivargân". Le jour d'Azar (neuvième jour) du mois d'Azar était appelé "Azargân". Le jour de Tir (treizième jour) du mois de Tir était appelé "Tirgân". Le jour de Mehr (seizième jour) du mois de Mehr était appelé "Mehrgân".

2) Cf. Bîrounî, K. al-Athâr al-bâqîya, éd. Sachau, pp. 221-222.

3) Ibid. p. 225.

à la fois religieux et national. La fête de Sadeh<sup>1</sup> était une de ces fêtes dont l'importance majeure ne tenait pas au seul point de vue religieux, mais au concours et à la participation de la généralité du peuple. Pour cette raison même, le souvenir de cette fête ne s'est pas encore effacé aujourd'hui de la conscience des Iraniens: un effort minimum suffira pour lui faire connaître de nouveau la grandeur et l'éclat de jadis.

• La fête de Sadeh est l'une des fêtes du Feu célébrées, depuis les temps anciens, par le peuple d'Iran. Le feu est un Élément dont l'apparition, ou la "découverte", eut une influence majeure sur la civilisation et sur l'exhaussement de la vie humaine. L'importance de cette découverte, rendant possible les causes mêmes de l'aisance et du bien-être humain, laisse loin derrière elle celle de toute autre découverte. Sans aucun doute, la vie des humains telle qu'elle serait à concevoir en l'absence du Feu, n'eût été qu'une longue suite de misères et de souffrances. Pour cette raison même l'apparition de cet Élément parmi les humains fut regardée comme sacrée entre toutes, et la trace en persista dans la conscience humaine comme un souvenir sacrosaint, celui du plus précieux bien de la vie. Le Feu fut longtemps et dans beaucoup de religions, au nombre des choses saintes et religieuses. Il fut adoré à l'égal des divinités. En Iran également, c'est vers lui, avant tout autre Élément, que l'on se tournait avec adoration et respect. Et c'est comme effet de cette vénération, que les fêtes du Feu y prirent une importance plus grande qu'ailleurs. L'élément-feu revêtit une forme religieuse canonique, et pénétra au milieu de la nation sous un aspect qui lui était absolument propre.

# LA FÊTE DE SADEH <sup>(1)</sup>

- « Sadeh est la fête des rois illustres,
- « C'est le mémorial de Farîdoun et de Jam.

'Onsori.

Un des indices de la grandeur atteinte par la civilisation des anciens Iraniens, se rencontre dans l'existence de ces grandes fêtes nationales dont les autres peuples nous offrent des exemples analogues. Qu'il puisse exister des "fêtes", c'est le résultat et le signe du bien-être, de la sécurité et de l'aisance, en d'autres termes, de la prospérité du régime et de la bonne administration des intérêts publics et privés. L'existence de "fêtes" est par conséquent la marque grandiose de la perfection atteinte par la civilisation d'un peuple. Par conséquent aussi, à supposer que nous n'ayons pas d'autre preuve pour affirmer et soutenir la thèse de la perfection spirituelle et matérielle réalisée par les anciens Iraniens, cet indice à lui seul suffirait à nous guider vers les vérités indéniables que comporte un tel chapitre.

Dans la religion zoroastrienne, plus encore que dans les autres religions, on a apporté un soin si attentif à la célébration des fêtes, qu'un ouvrage spécial serait nécessaire pour les décrire toutes. Parmi les fêtes de l'Iran ancien, quelques-unes avaient un caractère uniquement religieux; d'autres revêtaient un caractère

---

(1) L'imprimerie ne disposant pas de signes diacritiques internationaux, il nous a été impossible d'observer une transcription orthographique rigoureuse. Nous nous en excusons auprès des Orientalistes, qui n'auront d'ailleurs aucune peine à identifier les noms propres et termes techniques.